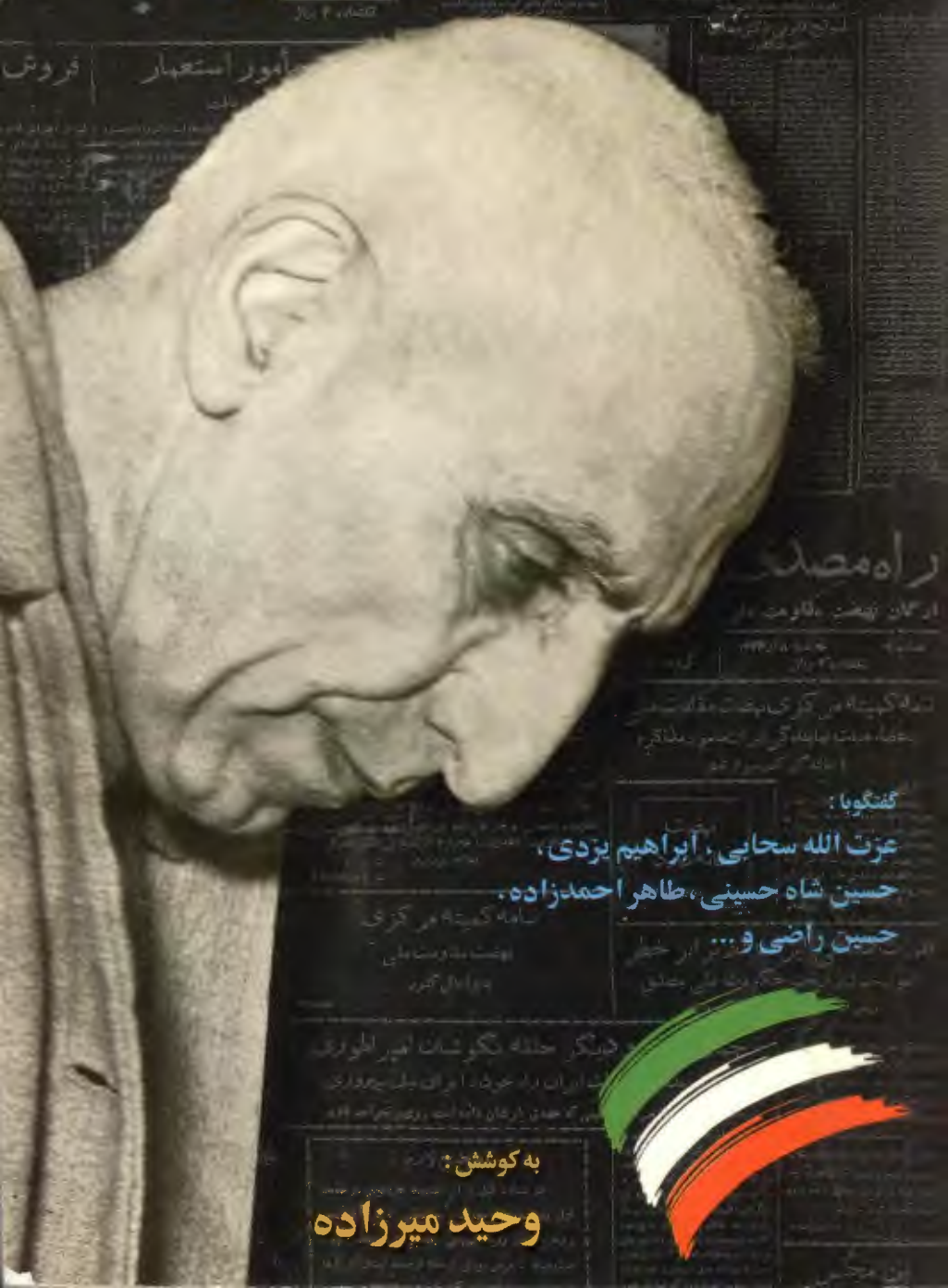


تداوم حیات سیاسی در اختناق

(تاریخ شفاهی نهضت مقاومت ملی ایران)



راه‌مصلحت

ایرانشاه نهضت مقاومت ملی

شماره ۱۰۰

۱۳۳۲

تاریخ شفاهی نهضت مقاومت ملی
مجلس شورای ملی

گفتگوی:

عزت‌الله سحابی، آبراهیم یزدی،

حسین شاه حسینی، طاهر احمدزاده،

حسین راضی و ...

سامانه گفتگوی

نهضت مقاومت ملی

پروژه ملی

دیگر حلقه گفتگوهاست امیرالمؤمنین

ایران را خودمان از انبیا بعدی

که خدایان در زمان ما است روی زمین

به کوشش:

وحید میرزاده



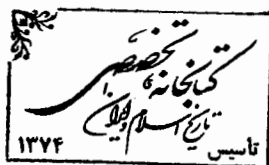
مجلس تفسیر قرآن مجید
جلد اول

تفسیر قرآن مجید
جلد اول

۱۴



موسسه انتشارات



تداوم حیات سیاسی در اختناق

تاریخ شفاهی نهضت مقاومت ملی ایران

به کوشش:
وحید میرزاده



مؤسسه انتشارات سلک

بهار ۷۹

میرزاده، وحید، ۱۳۳۷ -
تداوم حیات سیاسی در اختناق: تاریخ شفاهی
نهفت مقاومت ملی ایران / به کوشش وحید میرزاده -
تهران: سلک، ۱۳۷۸.
۲۷۴ ص.: مصور، نمونه، عکس.

ISBN 964-91660-4-1:

فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیپا .
کتابنامه به صورت زیرنویس.
۱. نهفت مقاومت ملی ایران -- تاریخ.
۲. سیاستمداران ایرانی -- مصاحبه‌ها . ۳. نهفت
مقاومت ملی ایران -- اسناد و مدارک. الف. عنوان.
ب. عنوان: تاریخ شفاهی نهفت مقاومت ملی ایران.

۹۵۵/۰۸۲۴۰۴۵۲

DSR ۱۵۳۵/۹۵م۹

۷۸-۲۱۰۹۶م

کتابخانه ملی ایران



مؤسسه انتشارات سلک: خیابان شهید بهشتی، خ میرعماد، خ یازدهم، شماره ۶

نام کتاب: تداوم حیات سیاسی در اختناق

به کوشش: وحید میرزاده

تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه

سال انتشار: بهار ۱۳۷۹

ناشر: مؤسسه انتشارات سلک، ۸۷۴۰۸۲۱

طرح جلد: فرزین آدمیت

نوبت چاپ: اول

لیتوگرافی: کیان

شابک: ۹۶۴-۹۱۶۶۰-۴-۱

کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است.

بها: ۱۱۰۰ تومان

بسمه تعالی

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۵	مقدمه
۷	آیت الله سید رضا موسوی زنجانی
۱۵	مهندس عزت الله سبحانی
۵۵	دکتر ابراهیم یزدی
۸۹	حسین شاه حسینی
۱۱۹	امیر حسین پولادی
۱۷۹	طاهر احمدزاده
۲۰۷	حسین راضی
۲۳۵	حسن خرمشاهی
۲۴۱	حاج صادق فیضی
۲۵۳	پیوستها

بنام خدا

مقدمه:

از جمله مشکلات فرهنگی ما این است که در انتقال تجربیات سیاسی و اجتماعی از نسلی به نسل دیگر همواره دچار نارسایی و کاستی بوده‌ایم. این معضل فرهنگی - تاریخی، از یکسو معلول عدم امکان ابراز و تبادل تجربیات، به دلیل شرایط بسته اجتماعی - سیاسی می‌باشد؛ به نحوی که افراد از طرح سابقه خود به منظور دوری از تعاقبات احتمالی احتراز می‌ورزند. از سوی دیگر، تاکنون اهمیت و ضرورت انتقال این تجارب آن چنان که باید و شاید از سوی فعالان گذشته و حال احساس نشده است و گذشته‌ها را تمام شده تلقی می‌کنند و حال را بدون استمرار گذشته در نظر می‌گیرند.

برای حل این مشکل، تدوین تاریخ شفاهی بخشهایی از گذشته این مرز و بوم می‌تواند در راستای پاسخگویی به نیاز انتقال تجربیات از نسلی به نسل گذشته قرار گیرد. در جهت تحقق این هدف از چندین سال پیش سلسله گفتگوهایی با برخی از فعالان سیاسی سالهای پس از کودتای بدفرجام سی و دو در نشریه «ایران فردا» تهیه و منتشر گردید و مورد استقبال بخش قابل توجهی از علاقمندان به تاریخ سیاسی معاصر ایران واقع شد.

از آنجا که این گفتگوها در شماره‌های مختلف نشریه چاپ شده

بود، امکان استفاده از آنها برای علاقه‌مندان و محققان وجود نداشت، لذا به توصیه برخی از دوستان برای جمع‌آوری و انتشار کلیه گفتگوها در یک مجموعه واحد اقدام گردید. همچنین با توجه به محدودیت صفحات مجله ناگزیر برخی از مطالب هر گفتگو در هنگام چاپ حذف می‌شد که در هنگام انتشار کتاب حاضر مطالب به مصاحبه شونده‌ها برگردانیده شد تا اصلاحات مورد نیاز صورت پذیرد. همچنین در این مدت مطلبی از آقای طاهر احمدزاده واصل شد که به مجموعه قبلی اضافه گردید. برای آشنایی با دیدگاه‌های آیت‌الله زنجانی در مورد چگونگی تشکیل نهضت مقاومت ملی قسمتهایی از مصاحبه آن مرحوم با روزنامه اطلاعات، که در روزهای آغازین انقلاب منتشر شده بود، در ابتدای مجموعه گنجانیده شده است.

در بخش پیوستها چند سند قابل دسترس در ربط با نهضت مقاومت ملی جهت درک شرایط بهتر اوضاع زمانی آن دوره آمده است. همچنین برای آشنایی نسل جوان با چهره برخی از فعالان این جریان که در متن مصاحبه‌ها نامی از آنان برده شده، تعدادی عکس ضمیمه شده است.

در اینجا جا دارد از بزرگوارانی که با روی گشاده برای ادای وظیفه ملی و فرهنگی خود در این گفتگوها شرکت کرده‌اند قدردانی به عمل آید. همچنین یاد و خاطره مرحوم سرهنگ غلامرضا نجاتی که در طراحی اولیه با ارائه رهنمودهای سازنده گردآورنده را مساعدت می‌نمودند، گرامی داشته شود.

این مجموعه هر چند در بیان تمام جوانب کافی نیست اما می‌تواند در ارائه یک سیمای کلی از آن دوران راهگشا باشد.

وحید میرزاده - بهار ۷۹



گفتگو با

آیت الله سید رضا

موسوی زنجانی

آیت الله سید رضا موسوی زنجانی در سال ۱۲۸۲ خورشیدی در خانواده ای روحانی در زنجان متولد شد. او برای ادامه تحصیلات حوزوی در سال ۱۳۰۶ به قم عزیمت کرد و در آنجا از نزدیکان و محارم آیت الله شیخ عبدالکریم حایری یزدی (موسس حوزه علمیه قم) به حساب می آمد. در دوران «جنبش ملی شدن صنعت نفت» به حمایت از دکتر مصدق برخاست و نقش تعیین کننده در تشکیل روحانیون طرفدار نهضت ملی به عهده داشت. پس از وقوع کودتای بدفرجام مرداد سی و دو در اقدامی شجاعانه محور تشکیل «نهضت مقاومت ملی ایران» شد و توانست نیروهای پراکنده طرفدار راه مصدق را هماهنگ و متشکل سازد. او چندین بار زندانی و تبعید گردید و در کلیه تحولات منجر به انقلاب بهمن ۵۷ حضوری فعال و بدون تظاهر داشت.

مرحوم زنجانی در صدور اعلامیه ها و بیانیه هایی که در اعتراض به روش مستبدانه رژیم شاه منتشر می شد مشارکت جدی داشت و از امضاکنندگان اصلی بود. او پس از پیروزی انقلاب و علیرغم سابقه درخشان سیاسی و حوزوی هیچگاه در صدد مطرح کردن خود بر نیامد و نهایتاً در چهاردهم دیماه ۱۳۶۲ دیده از جهان فرو بست.

● نهضت مقاومت ملی را در چه تاریخی تأسیس کردید؟

۴۸ ساعت بعد از کودتای ۲۸ مرداد. چون دیدم تمام آن فریادهای یا مرگ یا مصدق ناگهان خاموش شد بسیار ناآرام بودم و از ناراحتی خواب نداشتم. تصمیم گرفتم حرکت تازه‌ای به وجود آورم. معاشرت من با مردم محدود بود و رفت و آمد زیادی نداشتم، نیت خود را با یک نفر از محارم که به دیدن من آمده بود، در میان گذاشتم و به او تذکر دادم که در شرایط فعلی مبارزه بسیار دشوار است، برو و فکر کن اگر خود را از هر جهت آماده مبارزه دیدی، برگرد تا دست به کار شویم، عصر آن روز آمد و آمادگی خود را اعلام کرد، شدیم دو نفر و او نفر سوم را معرفی کرد شدیم سه نفر بلافاصله چند صد هزار تراکت چاپ کردیم و در آن شرایط سخت این تراکت‌ها را سه نفری در شهر ریختیم. من تراکت‌ها را زیر عبا مخفی کرده بودم و حین حرکت، روی زمین می‌ریختم، در این تراکت‌ها نوشته شده بود «نهضت ادامه دارد». به تدریج عده زیادی به ما پیوستند و در تهران و شهرستانها

شبکه‌های قدرتمندی پیدا کردیم و این شبکه‌ها اعلامیه‌ها و نشریه هفتگی «راه مصدق» را مرتباً تکثیر و توزیع می‌کردند.

در آن روزها آمادگی مردم بسیار خوب بود. ما برای آزمایش نیروی خود و ارزیابی احساسات مردم، تصمیم گرفتیم که روز شانزدهم مهرماه همان سال که تقریباً یک ماه و نیم از کودتا گذشته بود. در روز افتتاح مدارس تعطیل عمومی اعلام کنیم. این تعطیل به طور بسیار موفقیت‌آمیزی انجام گرفت در اواخر مهرماه به دنبال موفقیت‌های چشمگیر «نهضت مقاومت ملی» مقامات فرمانداری نظامی که نسبت به من مشکوک شده بودند، منزل مرا که همین است که می‌بینید محاصره کردند. ماموران فرمانداری نظامی به اینجا حمله کردند و عده‌ای را که آن روز در منزل من بودند توقیف نمودند و بعد خودم توقیف شدم، مرا به شهربانی بردند، چند روز که گذشت یک شب مرا به اطاق فرماندار نظامی بردند. او پس از مدتی صحبت و گفتگو و به میان کشیدن مسائل سیاسی، سرانجام گفت: «خوشوقت هستم که امروز آقا به منزل تشریف خواهند برد» آنگاه با عجله در حالی که اطاق را ترک می‌کرد، گفت: من کار مختصری دارم الساعه برمی‌گردم او رفت. نیم ساعتی که گذشت، مردی وارد اطاق شد و با افسری که در همان اطاق بود، صحبت کرد و به اشاره آن افسر به سوی من آمد و گفت به فرمائید برویم، گفتم کجا؟ گفت منزل آیت‌الله کاشانی، گفتم خدمت آیت‌الله سلام عرض کنید و بگوئید من توقیف هستم و نمی‌توانم بیایم، او گفت تیسمار فرماندار نظامی هم خدمت آقا هستند. ایشان هم دستور دادند که بیایم شما را ببرم منزل آقا. گفتم تیسمار حق ندارند به غیر از فرمانداری نظامی مرا به جایی احضار کنند، آن مرد رفت. ساعتی گذشت مرا پای تلفن خواستند تلفن از منزل آیت‌الله کاشانی بود، کسی که از طرف ایشان صحبت می‌کرد

گفت آقا منتظرند، و اضافه کرد: تصمیمات سختی درباره شما گرفته شده بود ولی آقا با زحمت و اصرار دولت را قانع کرده‌اند که شما آزاد بشوید. گفتم چه تصمیماتی؟ گفت می‌خواستند شما را به خارک تبعید کنند. گفتم خارک کجاست؟ گفت جزیره ایست در خلیج فارس. گفتم مال کدام دولت است؟ گفت مال دولت ایران گفتم چرا آیت‌الله کاشانی به خود اینقدر زحمت داده‌اند من ایرانی هستم و آنجا هم یک جزیره ایرانی است، چه اشکالی دارد، و گوشی را گذاشتم. به فاصله یک ساعت آقای دکتر موسی اصفهانی نواده مرحوم آقا سید ابوالحسن اصفهانی آمد و به زبان عربی با من مذاکراتی کرد و گفت آیت‌الله کاشانی مرا از منزل بیرون کشیده و اینجا فرستاده است که شما را ببرم. در جواب گفتم آمادگی چنین ملاقاتی را ندارم. دکتر موسی اصفهانی رفت. ساعتی گذشت. فرماندار نظامی برگشت و به من گفت: آقا چرا منزل آیت‌الله کاشانی نیامدید؟ گفتم در عالم آخوندی، خرده حساب هائی هست. شایسته نیست که شما مداخله کنید. فرماندار نظامی اطاق را ترک کرد و سربازی را فرستادند تا مرا از آنجا به زندان ببرند. مرا به قسمت دیگری بردند در طبقه پائین همان ساختمان، جائی بود مثل انبار و طرفین آن سلول بود و در وسط راهرو، چراغی کورسو می‌زد. مرا به سربازی که در آنجا بود، تحویل دادند. من هم در وسط راهرو روی زمین نشستم. سرباز قدری به من نگاه کرد و سراپای مرا ورنداز کرد و گفت آقا چکار کرده‌اید که شما را به اینجا آورده‌اند؟ احساساتی شده بود. معلوم بود که با وجدان خود در جدال است. گفتم پسر جان، اینجا جای من است گفت: آقا به جدت قسم، اینجا جای شما نیست شما چه کرده‌اید گفتم اینجا جای من است ناراحت نباش اینجا از جد بزرگوارم موسی بن جعفر(ع) به من رسیده است آن سرباز را از حقایق اوضاع

مملکت آگاه کردم. ابتدا صدای پائی آمد که به ما نزدیک می‌شد. ناگهان از پشت در شنیدم که فریاد زد «کدام پدر سوخته‌ای حضرت آیت‌الله را اینجا آورده است» سرم را بلند کردم، دیدم فرماندار نظامی است. گفتم همان پدر سوخته‌ای که شما به او دستور داده‌اید. ما را به همان اتاقی که قبلاً برده بودند، برگرداندند. آن شب گذشت، فردا صبح باز ماموری آمد و گفت فرماندار نظامی در انتظار شما هستند، به بهانه خواندن قرآن نرفتم و مدتی او را معطل کردم. سرانجام پس از چند بار پیغام و پسغام رفتم. صحبت‌های بسیاری در آن ملاقات کردیم که خود داستان جداگانه‌ای دارد.

● بعد از آزادی از زندان باز هم مبارزه را ادامه دادید؟

بله، ادامه دادیم، در این موقع افراد وطن‌پرست دیگری به «نهضت مقاومت ملی» پیوستند از جمله آقای مهندس مهدی بازرگان، دکتر سحابی، مرحوم حاج آقا ضیاءالدین حاج سیدجوادی و عده‌ای دیگر.

● ماجرای خراب کردن سقف بازار چه بود؟

حدود بیستم آبان ماه همان سال که سه ماه از کودتا گذشته بود، دستور دادم بازار را تعطیل کنند و این کار با موفقیت انجام شد، ولی دولت عکس‌العمل بسیار شدیدی نشان داد و در چند محل طاق بازار را خراب کرد و باعث وحشت بازاری‌ها شد.

● شما مجموعاً چند بار بازداشت و زندانی شدید؟

مجموعاً چهاربار، دفعه اول بعد از کودتا، بار دیگر در موقع انتخابات، دفعه سوم به مناسبت اینکه مردم را در سالروسی ام تیر به تعطیل عمومی دعوت کرده بودم و اعلامیه تعطیل عمومی به امضاء شخص من بود و یک‌بار هم که بعداً گرفتار و زندانی شدم.

● شنیده‌ام مدتی هم در تبعید بودید؟

بله عملاً تبعید بودم ولی محکومیت نداشتم.

● در زندان لشگرگارد جز شما از شخصیت های نهضت ملی چه کسانی زندانی بودند؟

مرحوم دکتر حسین فاطمی.

● با هم ارتباطی داشتید؟

ظاهراً خیر، ولی محرمانه با وی مکاتبه می‌کردم. اطاق من و دکتر فاطمی نزدیک هم بود، ولی نمی‌توانستیم ارتباطی داشته باشیم. وقتی قرار شد که من آزاد شوم، برای دکتر فاطمی یادداشت کوچکی فرستادم که من ظرف چند روز آینده آزاد خواهم شد و مایل هستم رابط بین شما و دنیای خارج باشم. شخص مورد اعتمادی را معرفی کنید تا بین من و شما واسطه باشد و نامه‌های ما را به یکدیگر برساند. آن مرحوم پاسخ دادن من هیچکس را که مورد اعتماد باشد، ندارم، من خود شخصی را که لازم داشتم پیدا کردم و او میان ما تا آخرین لحظات حیات آن مرحوم واسطه بود و این رابطه تا چند ساعت قبل از اعدام، ادامه داشت. پیامهای ما روی کاغذ سیگارهایی که من به فاطمی داده بودم مبادله می‌شد. من حدود چهل، پنجاه نامه که با خط بسیار ریز روی همین کاغذ سیگارها با مداد نوشته شده از فاطمی دارم که موضوع یکی از آنها را برایتان می‌گویم:

من به مرحوم دکتر فاطمی نوشتم به چه انگیزه‌ای در میتینگ میدان بهارستان شرکت کردید؟ میتینگ دادن کار دولت نیست و آن مقاله‌های باختر امروز چه بود؟ آقای مرحوم فاطمی در جواب نوشت: البته من نمی‌بایست در آن میتینگ شرکت کنم ولی بلائی که در شب ۲۵ مرداد بر سر من آوردند، مرا از جانب عادی خارج کرده بود سرمقاله‌های باختر امروز را همیشه من می‌نوشتم، اما سرمقاله‌های آن سه روزه را به مرحوم دکتر مصدق نشان دادم و

حتی ایشان چند قسمت آنها را تغییر داد و تصحیح کرد و مقاله‌ها از منزل دکتر مصدق به چاپخانه فرستاده شد، البته ممکن نیست این مطلب را جز به جنابعالی به کس دیگر بگویم، ولو به قیمت جانم تمام شود.

و الحق آن شهید در این باره کلامی در دادگاه بر زبان نیاورد. یک نامه هم برای علی دشتی نوشته بود که اصلش را نگاه داشتم و متن آن را دادم تایپ کردند و برای دشتی فرستادم، البته دشتی نمی‌دانست که چه کسی آن را فرستاده است.

● موضوع نامه چه بود؟

فعلا صلاح نیست باشد برای بعد.

این مصاحبه در روزنامه اطلاعات شماره ۱۵۷۹۹ مورخه سیزدهم اسفند ماه سال ۱۳۵۷ منتشر شد که در اینجا عیناً نقل می‌شود.



گفتگو با

مهندس

عزت‌الله سبحابی

مهندس عزت‌الله سبحابی در سال ۱۳۰۹ در خانواده‌ای متوسط در تهران متولد شد. روحیه معنوی و موقعیت فرهنگی پدر (دکتر یدالله سبحابی) او را با فرهنگ و معارف اسلامی آشنا کرد. این روحیه در دوران دبیرستان و همزمان با اشغال ایران در جنگ جهانی دوم با علایق و گرایش‌های سیاسی و اجتماعی همراه شد. مجله «فروغ علم» در سالهای ۲۷ و ۲۸ و مجله «گنج شایگان» در سالهای ۳۱ و ۳۲ با سردبیری و تلاش وی منتشر می‌شد.

مهندس سبحابی در سال ۱۳۳۱ در رشته مهندسی مکانیک از دانشگاه تهران فارغ‌التحصیل شد و در دوران دانشجویی در چارچوب فعالیتهای انجمن اسلامی دانشجویان به فعالیت می‌پرداخت.

بعد از کودتای ۲۸ مرداد سال سی و دو، همراه با سایر نیروهای ملی و مذهبی فعالیت‌های سیاسی خود را علیه رژیم کودتا تشدید کرد و در مهرماه سال ۱۳۳۲ به نهضت مقاومت ملی پیوست و مسئولیت توزیع

نشریات نهضت را به عهده گرفت. او در ادامه فعالیت دوبار دستگیر و زندانی شد.

مهندس سحابی در سال ۱۳۴۰ و پس از تاسیس نهضت آزادی ایران به عنوان عضو شورای مرکزی نهضت انتخاب شد. او در دی ماه سال ۴۱ به همراه سران نهضت آزادی دستگیر و در دادگاه نظامی محکوم گردید. او در سال ۱۳۴۶ از زندان آزاد و مجدداً در سال ۱۳۵۰ به علت ارسال نامه‌ای در تأیید و جلب حمایت مردم و نیروهای ملی و مذهبی از بنیانگزاران سازمان مجاهدین دستگیر و تا آبان ماه ۱۳۵۷ در اوج مبارزات مردم ایران در زندان بود.

او پس از پیروزی انقلاب عضویت شورای انقلاب، ریاست سازمان برنامه و بودجه، نمایندگی مجلس خبرگان قانون اساسی نمایندگی دور اول مجلس شورا، عضو کمیته بسیج اقتصادی را به عهده داشت. او در اسفند ماه سال ۵۸ اطلاعیه‌ای صادر و عدم عضویت خود در نهضت آزادی ایران را اعلام داشت.

مهندس سحابی در سال ۶۹ و در پی صدور اعلامیه معروف به نود نفر به مدت شش ماه بازداشت شد. او پس از آزادی از زندان نشریه «ایران فردا» را با همکاری تعدادی از همفکران در سال ۱۳۷۱ منتشر کرد.

● آقای مهندس، همان طور که مستحضرید یک سری گفتگوها را با شخصیت‌های مختلف در مورد فعالیت‌های نهضت مقاومت ملی پس از کودتای ۲۸ مرداد دنبال کرده‌ایم. می‌خواستم شما به عنوان یکی از مرتب‌ترین با این جریان سیاسی - تاریخی، در خصوص شروع فعالیت‌تان و منشأ به وجود آمدن آن توضیح بفرمایید.

من جریان‌اتی را که خودم حضور داشتم و شاهد بودم تا آنجا که حافظه‌ام یاری کند به عرض‌تان می‌رسانم و برخی از فعالیت‌هایی را که شخصاً حضور نداشتم ولی اطلاعش را به من داده بودند یا شنیده بودم را هم اشاره می‌کنم.

روز واقعه ۲۸ مرداد سی و دو من در تهران نبودم. برای کارهای مربوط به انجمن اسلامی و مجله گنج شایگان که در آن زمان منتشر می‌شد به همدان رفته بودم. در ساعت ۲ بعد از ظهر یک مرتبه از رادیو شنیدیم که دولت دکتر مصدق سقوط کرده است که متعاقب آن

«میراشرافی» و بعد فضل الله زاهدی و اردشیر زاهدی صحبت کردند. پس از آن پیام آیت الله کاشانی از رادیو خوانده شد. با اعلام این خبر خیلی نگران شدیم. و با توجه به اعلام حکومت نظامی، تا چند روز امکان عزیمت به سوی تهران برای من میسر نشد.

● در آن زمان شما دانشجو بودید؟

نه خیر. من در سال ۱۳۳۱ فارغ التحصیل شده بودم ولی هنوز در انجمن اسلامی دانشجویان فعالیت داشتم.

● در آن موقع شما با چه افرادی همفکری داشتید؟

در آن دوره بیشتر با دوستان انجمن اسلامی همفکری و اشتراک مساعی داشتیم.

● منظور انجمن اسلامی مهندسین است؟

نه، آن موقع انجمن اسلامی مهندسین هنوز تشکیل نشده بود. ما در انجمن اسلامی دانشجویان فعالیت داشتیم. در آنجا دوستانی مانند آقای ابوالفضل مرتاضی و مهندس معین فر و مهندس مصطفی کتیرایی و مهندس شکیب‌نیا و آقایان طالبی و زرین خامه و باقر رضوی حضور داشتند. البته انجمن اسلامی دانشجویان یک نهاد سیاسی نبود و بیشتر فعالیت آن جنبه فرهنگی و مذهبی داشت. در میان فعالان آنها، برخی افراد سیاسی مشاهده می‌شد و عده‌ای از دوستان گرایش سیاسی نداشتند. در آن زمان مجله‌ای منتشر می‌کردیم به نام «گنج شایگان» که برای امور مربوط به آن مجله بود که به همدان رفته بودم.

● آیا با شخصیت‌های سیاسی آن دوران ارتباط داشتید؟

ما با رهبران و بزرگان جبهه ملی ارتباط زیادی نداشتیم. تا حدودی با مرحوم حسینی در ارتباط بودیم. همچنین من با برخی از چهره‌های رده دوم حزب نیروی سوم مراوده داشتم.

● کودتا در همدان چه نمودی داشت؟

چون سپهبد زاهدی همدانی بود و با توجه به اینکه در میان برخی از اقشار مردم شهر نفوذ داشت در مجموع مخالفتی با کودتا ابراز نمی‌شد. تا چند روز راهها به کلی بسته بود و تلفن‌ها قطع شده بود و به ناچار در همدان بودم تا راهها باز شد. و به تهران آمدم و با پدرم تماس گرفتم. پدرم می‌گفت که در همان عصر ۲۸ مرداد با مرحوم بازرگان رفته بودند به طرف خانه مصدق، و به چشم خود دیده بود که یک نفر از خانه ویران شده مصدق بیرون می‌آمد یک رادیویی دستش بود و می‌گفت «آی مردم اینش به من رسید». در آن روز فقط سقوط دولت دکتر مصدق نبود بلکه غارت اموال مصدق هم در برنامه گنجانده شده بود. ما تا این حد در جریان بودیم و در متن اوضاع هنوز قرار نداشتیم.

● آیا در آن دوره ارتباطی بین دکتر سبحانی و مهندس بازرگان با دکتر مصدق بود؟

در آن دوره ارتباطی نداشتند و در عصر ۲۸ مرداد به دلیل ناراحتی از اوضاع خودشان به طرف منزل دکتر مصدق رفته بودند. مهندس بازرگان و پدرم با اعضای جبهه ملی مثل دکتر شایگان و مهندس حسیبی رفاقت داشتند و بیشتر با اعضای حزب ایران ارتباط داشتند. ولی جزء جبهه ملی نبودند.

● شغلشان در آن موقع چه بود؟

آن موقع پدر من استاد دانشکده علوم بود و ضمناً عضو شورای عالی فرهنگ هم بود. وزارت آموزش و پرورش را در آن موقع وزارت فرهنگ می‌گفتند. پدرم از فعالان وزارت آموزش و پرورش بود و بیشتر شخصیت فرهنگی اش برجسته بود تا استادی دانشگاه. مهندس بازرگان هم معروفیتش در جامعه نه به دلیل استادی دانشکده فنی

بلکه به دلیل فعالیتهای اجتماعی و فرهنگی در جامعه بود و نسبتاً محبوب و محترم بود. پدرم در سال ۲۶ با استفاده از اختیاراتی که در شورای فرهنگ داشت یک مدرسه نیمه دولتی را تأسیس کرده بود. به این معنا که وزارت فرهنگ اساسنامه این مدرسه را تصویب کرد و به اصطلاح به صورت قانونی درآمد. نام این مؤسسه «دانشسرای تربیت معلمین تعلیمات دینی» بود. این مؤسسه دبیران تعلیمات دینی مدارس را آموزش می داد و بعداً دانش آموختگان آن به استخدام آموزش و پرورش درمی آمدند. بودجه این مؤسسه توسط دولت تأمین نمی شد بلکه برخی از تجار مذهبی مانند مرحوم عباسقلی بازرگان - که پدر مرحوم مهندس بازرگان بود - و جمعی از علاقه مندان دیگر تأمین می شد. در این مؤسسه اصرار بر این بود که بودجه آن مستقل از دولت باشد تا از نظر سیاست گذاری بتواند مستقل عمل کنند و صرفاً برنامه های کلیشه ای دولت را اجرا نکنند. این مؤسسه توانست یک نسل از دبیران را تربیت کند و برای تدریس از رجال خوب و شناخته شده مملکت استفاده می شد. دوره این مؤسسه دو سال بود.

● آیا این مؤسسه بازده مالی برایشان داشت؟ یا صرفاً یک کار عام المنفعه بود؟

نه، کاملاً عام المنفعه بود. یک کار خیریه بود. منتها فرهنگی و یک کار اصولی بود. این مؤسسه تا سالهای ۴۴ - ۱۳۴۳ دایر بود و رسمیت داشت. در سال ۴۴ - ۱۳۴۳ که پدرم به دلیل فعالیت سیاسی محکوم و زندانی شد، آموزش و پرورش وقت، دانشسرا را منحل کرد. تا آن زمان ریاست آن با پدرم بود. به هر صورت پدر من در دوران حکومت دکتر مصدق خیلی فعالیت سیاسی نداشت. مگر در جلساتی که در دانشگاه برگزار می شد و برخی از اساتید منتسب به جبهه ملی در آن حضور داشتند و پدرم آنها را تشویق و تأیید می کرد ولی خودش نقش

مهمی نداشت. مرحوم مهندس بازرگان هم در آن دوره از نظر اجتماعی و سیاسی کم و بیش شخصیتی مانند پدرم داشت.

● اولین عکس‌العمل شما در قبال کودتا چه بود و در چه زمینه‌ای فعالیت کردید؟

در آن ایام خیلی تحت تأثیر شرایط بودیم و دنبال این بودیم که یک کاری بکنیم. اولین کاری که کردیم این بود که مجله گنج شایگان را که توسط انجمن اسلامی دانشجویان منتشر می‌شد و شماره چهارم آن مقارن با شهریور ماه بود، به موضوع کودتا اختصاص دهیم. این مجله ظاهر سیاسی نداشت و بیشتر سیاق فرهنگی داشت. ایام عاشورا مقارن با همان روزها بود. با دوستان تصمیم گرفتیم و مقالات آن را تعیین کردیم و قرار شد که هرکسی مطلبی را بنویسد. تمام مقالات در ارتباط با موضوع کودتا بود. ولی تحت عنوان عاشورا و قیام امام حسین (ع). مثلاً یک مقاله داشتیم راجع به رهبر نهضت کربلا اما هرکسی آن را می‌خواند، دکتر مصدق برای آن تداعی می‌شد. یا یک مقاله داشتیم راجع به نقش روحانیت، که در آن سعی شده بود چهره‌هایی مانند آیت‌الله بهبهانی را که با کودتاچیان همدست بود افشا کند. در آنجا صحبت از شریح قاضی بود و در آخر مقاله آمده بود که:

زاهد که درم گرفت و دینار روزاهد دیگری بدست آر
 که اشاره به آیت‌الله بهبهانی بود. یک مقاله هم بنده نوشته بودم راجع به درسهایی که قیام امام حسین به ما آموخت. در آن آمده بود که سلطنت اصلاً در اسلام جایگاهی ندارد و حدیثی که در آن مقاله نوشته شده بود این بود: مَنْ رَأَى سُلْطَانَ... (من از رسول خدا شنیدم: هر کس سلطان ستمکاری را ببیند که حرامهای خدا را حلال و پیمان با خدا را نقض و در بین بندگان خدا به ستم و تجاوز عمل می‌کند، اگر

با عمل و یا زبان علیه آن سلطان کسی اعتراض نکند بر خداست که او را به همان جایگاهی که سلطان را وارد کرده قرار دهد.) این دعا مضمون ضد سلطنت داشت و قیام امام حسین را یک قیام انقلابی علیه نظام خلیفه‌گری و سلطنتی معرفی کرده بود. این شماره خیلی سر و صدا کرد و در محافل سیاسی مطرح بود و در میان بخشی از روحانیان مانند مرحوم مطهری تأثیری مثبت داشت. انتشار این شماره نشریه وسیله‌ای شد که با محافل مصدقی و ملی ارتباط برقرار کنیم.

● مرحوم مهندس بازرگان و آقای دکتر سحابی آیا نقشی در انتشار آن نشریه داشتند؟

نه خیر. نقشی نداشتند. اما حمایتان می‌کردند.

● آیا مطلبی برای نشریه می‌نوشتند؟

به صورت منظم مطلب نمی‌نوشتند اما اگر از آنها مطلبی می‌خواستیم، به ما ارائه می‌دادند. ولی در آن شماره مورد نظر ایشان مطلبی نداشتند.

● از اولین نشست های مربوط به نهضت مقاومت چیزی به خاطر دارید؟

اواخر شهریور و اوایل مهر بود که جلساتی در منزل پدر من تشکیل می‌شد و آنجا فهمیدیم که این جلسات مربوط به کمیته نهضت مقاومت است. من توی جلسه‌شان شرکت نمی‌کردم ولی پذیرایی اولیه را می‌کردم و چایی می‌دادم و بیرون می‌رفتم و در بحثهای آنها شرکت نمی‌کردم.

● در آن جلسات چه کسانی شرکت می‌کردند؟

آنهايي که الان من خوب یادم هست، آقای زنجانی، پدر من و مهندس بازرگان بودند. همچنین مرحوم رحیم عطایی و حاج راسخ

افشار بود که از تجار بازار بود. حاج غلامحسین اتفاق که او هم از تجار بازار بود اما او مرتب در جلسات شرکت نمی‌کرد ولی در تأمین مخارج مالی سهیم بود. و مرحوم عباس رادنیا و شاهپور بختیار و همچنین از حزب ایران گاه‌گاه‌های آقای گیتی بین می‌آمد. مهندس حسینی آن موقع فراری و مخفی بود. دکتر سنجابی مخفی بود، آقای صالح خارج از کشور بود چون آن موقع سفیر ایران در امریکا بود و پس از کودتا چند ماهی طول کشید تا به ایران آمد. جلسات مربوط به نهضت مقاومت را که در منزل ما معمولاً برگزار می‌شد توسط این اشخاص تشکیل می‌شد.

● مرحوم نخشب یا آقای شاه حسینی نبودند؟

ما شنیده بودیم که قبل از این که این جلسه کمیته مرکزی تشکیل بشود، ابتدا یک کمیته بین‌احزابی بود، که آن هم با مرحوم زنجانی ارتباط داشته است. و به دلیل دستگیری یکی از افراد آن بنام خورگامی و لو رفتن بقیه افراد از جمله مرحوم نخشب و دستگیری آنان، آن جلسات منحل شده است. آقای شاه حسینی را هم من آن موقع نمی‌شناختم. من یکی دو ماه بعد با ایشان آشنا شدم.

● لطفاً درباره اقدامات اولیه نهضت مقاومت توضیح دهید.

برای بیستم مهرماه نهضت مقاومت اعلام کرد که یک اعتصاب عمومی را برنامه‌ریزی کرده است. اعتصاب در اعتراض به برنامه‌های دولت کودتا بود و قرار بود بازار و مدارس و دانشکده‌ها تعطیل شود. مرکزیت کمیته اعتصاب در محل دفتر انجمن مستقر بود. محل دفتر در خیابان خیام روبروی پارک شهر در یک ساختمان قدیمی قرار داشت. این ساختمان دارای دو در بود یکی در خیابان خیام و دیگری از کوچه مجاور بود.

چند اتاق در اطراف حیاط بود که بالای آنها هم اتاق قرار داشت.

ساختمان دارای زیر زمین‌های قدیمی بود. آن موقع دولت به انجمن اسلامی و دفتر مجله هنوز کاری نداشت. این ساختمان چون در نزدیک بازار بود محل مناسبی بود تا ستاد عملیات اعتصاب باشد. با توجه به تعداد اتاقها و زیرزمین‌ها امکان چاپ و انبار کردن و توزیع اعلامیه‌ها وجود داشت. در آن روز اعتصاب، در طبقه بالا مرحوم عطایی و چند نفر دیگر که در واقع کمیته هدایت اعتصاب بودند، جلسه داشتند. البته ما در آن جلسه حضور نداشتیم بلکه در زیرزمین با دستگاه چاپ کوچک مشغول چاپ اعلامیه‌ها بودیم. در آنجا من به اتفاق باقر رضوی و رضا کاشفی مشغول چاپ اعلامیه‌ها بودیم. این اعتصاب به صورت چشمگیری انجام نشد.

به دلیل عدم موفقیت کامل اعتصاب، قرار شد اعتصاب دیگری در ۲۱ آبان انجام شود. این موضوع مصادف با ورود «دنيس رایت» به عنوان اولین کاردار سفارت انگلیس بعد از کودتا بود. زیرا رابطه ایران و انگلیس در زمان حکومت دکتر مصدق قطع بود. و سفارت بسته بود. بهانه اعتصاب اعتراض به ورود کاردار و تجدید رابطه با انگلستان بود. اعتصاب روز ۲۱ آبان که مرکز فعالیتهای آن انجمن اسلامی دانشجویان بود خیلی سر و صدا کرد و با موفقیت همراه بود. توده‌ای‌ها هم همکاری کردند. رابط با حزب توده دکتر ابراهیم یزدی بود که توسط یکی از دانشجویان توده‌ای تماس برقرار می‌شد. در بازار و خیابانهای اطراف پارک شهر و خیام و ناصر خسرو و سبزه میدان تمام مغازه‌ها بسته بود. و سخنرانیه‌ها و تظاهرات مقطعی انجام می‌شد. و یک حالت جنگ و گریزی بین اعتصابیون و ماموران برقرار بود. این اعتصاب خیلی پرشور برگزار شد.

● آیا در این جریان کسی هم دستگیر شد؟

در عصر آن روز تعداد زیادی از عناصر اصلی این اعتصاب را

دستگیر کردند. از جمله دستگیر شدگان ابراهیم یزدی بود. بعد از دستگیری چنین شایع شد که دستگیر شدگان را به جزیره خارک که در آن زمان تاسیسات نفتی هنوز در آن برقرار نشده بود، تبعید می‌کنند. آن موقع معمولاً زندانیان شرور و بدسابقه عادی را به آنجا تبعید می‌کردند اما آن سال تصمیم گرفتند که زندانیان سیاسی را به آنجا اعزام کنند. بر این اساس ما برای یزدی نگران بودیم که البته ایشان به خارک تبعید نشد. اما جمع دیگری از جمله مرحوم حاج محمود مانیان و حاج حسن شمشیری و تعدادی از زندانیان توده‌ای به آنجا تبعید شدند. موضوع تبعید زندانیان به خارک بحث روز مطبوعات شده بود و حول آن خبر و عکس چاپ می‌کردند.

● از نظر کارهای اجرایی چه مسئولیتی را انجام می‌دادید؟

نهضت مقاومت ملی یک نشریه‌ای به نام «راه مصدق» منتشر می‌کرد که ارگان نهضت بود. من به اتفاق آقای «احمد توانگر» مسئولیت پخش و توزیع آن را به عهده داشتیم و البته من در تهیه مطالب آن نقشی نداشتم.

● مرحوم توانگر چه تیپ آدمی بود؟

او در خیابان سعدی یک مغازه معاملات اتومبیل داشت. و چون در میان بازاریان سرشناس بود می‌توانست شبانه به طور مخفیانه اعلامیه‌ها و نشریه راه مصدق را چاپ کند. او واقعاً عاشق مصدق بود و رابطه دوستی ما عمیق شد. او لُر بود و از نظر جسمانی قوی بود. خود او تعریف می‌کرد که در روز ۲۸ مرداد وقتی خانه مصدق در محاصره کودتاچیان قرار داشت و دکتر مصدق حاضر نبود اتاقش را ترک کند با زور دکتر مصدق را بغل کرده بود و او را از نرده‌بان به خانه همسایه برده بود. مطالب را مرحوم توانگر چاپ می‌کرد و بعد بسته‌های اعلامیه‌ها را به خانه ما می‌آورد و تحویل می‌داد.

● تیراژ نشریات حدوداً چقدر بود؟

حدود پنج تا شش هزار نسخه معمولاً چاپ می شد. ما نشریات را جهت ارسال به افراد دیگر بسته بندی می کردیم. و افراد مرتبط که از شهرستانها هم در میان آنها بودند به خانه ما می آمدند و سهمیه خود را می گرفتند.

● مطالب را کی به شما می داد؟

مطالب را معمولاً رحیم عطایی به من می داد. گاهی هم خود مهندس بازرگان مقالاتی می نوشت و خودش آن را به ما می داد.

● آیا نویسندگان بدون نام مقاله می نوشتند؟

بله، مطالب بدون نام چاپ می شد زیرا یک نشریه مخفی بود.

● در آن زمان شغل و ممر درآمد شما چه بود؟

در آن زمان من کارمند اداره ساختمان بانک ملی بودم و کار دولتی داشتم.

● روند کار چاپ نشریه تا کی ادامه داشت؟

اواخر دی ماه احمد توانگر دستگیر شد. ماجرای دستگیری او به این ترتیب بود که در یک شبی که قرار با مسئول چاپخانه داشت داخل اتومبیلش نشسته بود که مأمورین او را بازداشت می کنند. ظاهراً از مسئول چاپخانه خواسته شده بود که توانگر را تحویل مأمورین دهد. با دستگیری توانگر ما خیلی نگران شدیم. قرار شد جهت حفظ مسائل امنیتی یک جابجایی در سازمان چاپ و توزیع انجام شود. از آن تاریخ ما با آقای حسین شاه حسینی آشنا شدیم. آقای شاه حسینی به وسیله عواملی که خارج از تهران داشت نشریه را چاپ می کرد. او در کاشان توانسته بود این کار را انجام دهد. نحوه ارسال نشریات هم به این شکل بود که به وسیله کامیونهای آن مسیر و

همراه بار به تهران می‌رسید. معمولاً برای گرفتن نشریه چند بار به آقای شاه حسینی مراجعه می‌کردیم تا موفق می‌شدیم. در این مرحله ما از لحاظ چاپخانه دچار مشکلات شدیم.

● سرنوشت مرحوم توانگر در زندان چگونه بود؟

پس از چند ماه که توانگر از زندان آزاد شد داستان دستگیری را تعریف کرد که چگونه او را برده بودند پیش سرتیپ بختیار فرماندار نظامی تهران و او به توانگر توپیده بود که چرا در این جریان فعالیت داری؟ بختیار قبلاً توانگر را می‌شناخت. توانگر در پاسخ گفته بود که مرحوم محمد مسعود توی روزنامه‌اش نوشته بود: «ایران بهشت جنایتکاران است» در نتیجه ما می‌خواهیم یک کاری بکنیم آن را از چنگ جنایتکارها دریاوریم. بختیار با این پاسخ عصبانی می‌شود و دستور می‌دهد که او را کتک بزنند. او را در همان اطاق آن قدر کتک می‌زنند که بیهوش می‌شود. البته تا وقتی که به هوش بوده مرتب به افسران فحش می‌دهد. بعد او را در لشکر ۲ زرهی زندانی می‌کنند.

● پس از دستگیری و خارج شدن مرحوم توانگر از فعالیت چاپ کارهای مربوطه چگونه انجام می‌گرفت؟

امور چاپی نشریه به عهده آقای شاه حسینی بود. تأمین مالی تا قبل از این مرحله به عهده آقای توانگر بود اما پس از این در زمینه تأمین مخارج ما هم فعالیت می‌کردیم. یعنی از طریق کمیته مرکزی وجوه مورد نیاز تأمین می‌شد. شماره ششم نشریه راه مصدق می‌باید در فروردین ماه منتشر می‌شد که این کار به تعویق افتاد. مشکل عدم امکانات چاپی بود. تأخیر تا خرداد ماه به طول کشید.

● آیا از مطالب آن شماره چیزی به خاطر دارید؟

در آن شماره یک سری اخبار راجع به بازجویی‌های فرمانداری نظامی نقل شده بود. و دو نفر از افسران معروف به خشونت و

شکنجه مخالفان به نام سروان سیاحتگر و سرهنگ زیبایی افشا شده بودند. در این شماره مرحوم مهندس بازرگان یک مقاله داشت به نام ما و حزب توده.

● در این مرحله رابط تشکیلاتی شما چه کسی بود؟

در این مرحله مقداری تغییرات در تشکیلات نهضت انجام شد. مسئول انتشارات و تبلیغات آقای دانش پور شد و ارتباط مستقیم من با ایشان بود. البته به صورت غیر تشکیلاتی با مرحوم مهندس بازرگان و مرحوم رحیم عطایی در ارتباط بودم. مثلاً برای تشکیل یک کمیته در بانک ملی با همکاری مرحوم عطایی این کار را انجام دادم. همچنین خیلی از بحثها و تحلیلهای سیاسی را با رحیم عطایی گفتگو می‌کردیم. در این مرحله به تواناییهای سازماندهی و مدیریت او آشنا شدم.

● اولین دستگیری شما چگونه اتفاق افتاد؟

از طریق مادر آقای داریوش فروهر برای همکاری در چاپ نشریه چند نفر به ما معرفی شدند. در آن موقع آقای فروهر در زندان بود. مرحوم مادرش خانم فهمیده و بانگیزه‌ای بود. و یادم هست که لهجه غلیظ اصفهانی داشت. این چند نفر به ما قول چاپ نشریه را دادند. آنها یک نفر را به نام آقای کیوان معرفی کردند. او مدعی بود که از اعضای رده بالای حزب توده است. و با چاپخانه‌های حزب در ارتباط است. از این طریق یک نفر به نام حسین عظیمی معرفی شد و او مدعی بود که چاپ نشریه را در ازای هزار و هفتصد تومان انجام دهد. ما مبلغ را به او دادیم. چند روز طول کشید. یک شب که روزنامه را مطالعه می‌کردم دیدم عکسی از یک چاپخانه کشف شده انداخته‌اند و نوشته‌اند که مرکز نشریات مضره طرفداران مصدق کشف شد. آن موقع بود که فهمیدم این چاپخانه متعلق به حزب توده

نبوده است. فردای آن روز به سرکارم در بانک ملی رفتم. خیلی مضطرب بودم زیرا احتمال دستگیریم وجود داشت. کیوان در آن روز به ملاقات من آمد و گفت «چاپخانه لو رفته و از این حادثه متأسف است» اما اضافه کرد که مطالب نشریه را نجات داده‌ایم. او گفت چنانچه دوباره هزینه چاپ را پرداخت کنیم نشریه را چاپ می‌کند. من هم پول را در اختیار او قرار دادم. یک ساعت بعد از طرف معاون بانک به من اطلاع دادند که نزد آنان بروم. در آنجا دیدم یک افسری در اتاق نشسته است. آن افسر مرا دستگیر کرد. و همراه خودش سوار یک جیب نظامی شدیم و به فرمانداری نظامی رفتیم. پس از یک ساعت مرا نزد سرهنگ امجدی رئیس رکن ۲ بردند. پس از تفتیش بدنی یک مقداری کاغذهای مختلف از جیب من بیرون آوردند. در میان آن یک لیست اسامی افراد بود و یک عکس و یک نامه از دکتر شریعتی که از مشهد برای من فرستاده بود. البته نامه جنبه سیاسی نداشت و لحن ادبی داشت. پس از آن مرا همراه خود برای بازرسی منزل با خود بردند. افسری که مرا همراهی کرد سروان مجاورنیا بود که او را یکی از مأموران اطلاعات شهربانی و دو نفر سرباز دیگر همراهی می‌کردند. وارد خانه که شدیم محل اتاق مرا سؤال کردند و به طرف اتاق رفتیم. مأموران وارد اتاق من شدند. افسر همراه، پشت میز من نشست. مأمور دیگر هم مشغول جستجو بین کاغذها و کتابهای اتاق شد. اتاق من پر بود از کتابهای مختلف و نقشه‌های فنی و اسناد سیاسی و کتابهای انگلیسی و فرانسه. اسنادی که برای مأمور مورد توجه بود به افسر پشت میز می‌داد و او آنها را بازرسی می‌کرد. و از میان آنها تعدادی را برمی‌داشت و بقیه را کنار می‌زد. یک نکته جالب این بود که مأمور شهربانی که همراه ما بود تعدادی از عکسهای دکتر مصدق و دکتر فاطمی و اسناد دیگر را به منصور برادر کوچکم که

مدرسه ابتدایی می‌رفت می‌داد تا او از اتاق بیرون ببرد. این برخورد با توجه به صحبتها و اطلاعاتی که از نحوه رفتار مأموران با افراد سیاسی داشتند برایم عجیب و خوشحال‌کننده بود. اسنادی که افسر روی میز جمع کرده بود مرتب افزایش می‌یافت. من نگران و دستپاچه شده بودم و مرتب بیرون اتاق می‌رفتم و می‌آمدم. اخبار مربوط به شکنجه افراد بازداشتی و کشته شدن وارطان که آن موقع شایع بود، در ذهنم می‌گذشت. در این حین بود که یکدفعه متوجه شدم که توی اسناد جدا شده یک کاغذ کوچک وجود دارد که در آن نوشته بود: «آقای عزیز دقت کنید که حتماً توی این هفته نشریه در می‌آید». امضاء هم کرده بود زهره. این نام مستعار آقای دانش‌پور بود که مسئول تشکیلاتی من بود. و نامه را خطاب به من نوشته بود. با دیدن این ورقه آرام کنار میز رفتم و انگشت شست دستم را آرام روی ورقه گذاشتم و آهسته ورقه را توی مشت‌م جا دادم و آن را مجاله کردم و داخل جیبم گذاشتم و با ترس و اضطراب به بهانه دستشویی رفتن از اتاق بیرون آمدم و کاغذ را پاره کردم و دور انداختم. البته نمی‌دانم که این عمل مرا، آن افسر دیده بود یا اینکه ندید. بعد از جمع‌آوری اسناد، صورت مجلس تنظیم کردند و فهرست اسنادی را که همراه خود بردند در آن ذکر کردند. البته داخل اسناد ضبط شده چیز مهمی نبود. با توجه به کتب مختلف فارسی و انگلیسی و فرانسه افسر مربوطه مقداری تحت تأثیر من قرار گرفته بود و به من گفت «آقای مهندس شما مثل اینکه اهل مطالعه‌اید.» خلاصه ما با آن اسناد و مأموران از منزل بیرون آمدم. البته بعدها فهمیدیم که آن افسر از سازمان افسران حزب توده بود و در آن روز واقعاً به من کمک کرد.

● در مقر فرمانداری نظامی اوضاع چگونه گذشت؟

در آنجا من دچار نوعی واهمه شده بودم و مرتب دعا می‌خواندم.

یک قرآن کوچک همیشه توی جیبم بود که آن را مرتب می‌خواندم. ساعت ۵ بعد از ظهر مرا صدا کردند و نزد سرگرد سیاحتگر بردند. این سیاحتگر در شکنجه افراد دارای شهرت خاصی بین سیاسیون بود. وارد اتاق که شدم خودش را معرفی کرد که من سرگرد سیاحتگر بازجوی فرمانداری نظامی هستم. شخص دیگری هم در اتاق بود که لباس نظامی به تن نداشت و خود را سروان زمانی معرفی کرد. پس از سؤال در مورد اسم و فامیل پرسید که شخصی به نام حسین عظیمی را شما می‌شناسید؟ من در جواب گفتم بله می‌شناسم. سؤال بعدی در مورد نوع رابطه با او بود که پاسخ گفتم من مطالبی را می‌دادم به او که چاپ کند و تحویل من بدهد. در پاسخ به اینکه مطالب چه بود گفتم مطالبی تحت عنوان روزنامه «راه مصدق» بود. در آنجا عقلم به این رسید که کلیه مسئولیت مربوط به نشریه را خودم به عهده بگیرم و بگویم که کمیته مرکزی نهضت مقاومت و غیره همه قلابی است و تمام مطالب را من خودم می‌نوشتم. این بازجویی حدود سه ساعت طول کشید. بعد مرا به اتاق دیگر بردند که در آن اتاق چهار پنج نفر از افراد معروف شهربانی مانند سرهنگ زیبایی و سروان امین دور میز نشسته بودند. اینها بعدها از شکنجه‌گران ساواک شدند. در آنجا در پاسخ سؤالات گفتم نشریه را خودم می‌نوشتم و هزینه آن را خودم متقبل می‌شدم چون مهندس هستم و درآمد خوبی دارم و ماهیانه ششصد هفتصد تومان می‌گیرم و زن و بچه ندارم و چون در خانه پدرم هستم خرج خورد و خوراک هم ندارم. یکی از آنها گفت «مرتیکه تو یک نفری اون همه مقاله را می‌نوشتی؟» من هم با قیافه حق به جانب گفتم بروید توی مجلات مقالات علمی مرا ببینید آنوقت می‌فهمید که این مطالب نشریه برای من پیش پا افتاده است. البته آنها خوشبختانه این فراست را نیافتند که بین مطالب دست نوشته نشریه و خط من

مقایسه‌ای انجام دهند. در مورد توزیع هم گفتم که به هر مغازه‌ای که می‌رفتم جنس بخرم چند نسخه نشریه در آن می‌گذاشتم بدون اینکه صاحب مغازه متوجه بشود. و چون پولی از کسی مطالبه نمی‌کردم برای دریافت آن به کسی مراجعه نمی‌کردم. در نهایت گفتند یعنی هیچ کس به تو کمک نمی‌کرد. من برای خالی نبودن عریضه گفتم یک برادری دارم که هم سن و سال من است، گاهی چیزهایی را که می‌نوشتم درون پاکت می‌گذاشتم و بدون اینکه او بفهمد داخل آن چیست می‌گفتم ببرد به فلان جا و بدهد به فلان آقا. از داخل جیبم یک فهرست اسامی بیرون آورده بودند و در اینجا بود که فشار می‌آوردند آنها را معرفی کنم. سیاحتگر در این مورد بازجویی را به عهده داشت. من می‌گفتم این اسامی را من نمی‌توانم بگویم زیرا اینها اسامی کسانی است که کسی به من داده و گفته من می‌توانم با آنها تماس بگیرم و روزنامه برایشان بفرستم. و اگر این افراد را من معرفی کنم و شما آنها را دستگیر کنید اینها هیچ کس جز من را نمی‌شناسند و من هم که در اختیار شما هستم. در این باره حدود دو ساعتی کلنجار رفتیم و من کاملاً مستأصل بودم. ضمن اینکه مقداری مشت و لگد و فحش چاشنی بازجویی بود. روی اضطرار دست کردم توی جیبم و قرآن را در آوردم و یواشکی باز کردیم که خدایا چکار کنیم؟ قرآن را باز کردم. سر صفحه این آیه آمده بود، «وان جاد لوک فقل الله اعلم بما لاتعلمون» این آیه را که دیدم مثل این بود که یک دفعه روح تازه‌ای در من پیدا شد. گفتم: جناب سروان شما به قرآن اعتقاد دارید؟ گفت: البته، البته. گفتم: زبان عربی می‌دانید؟ گفت: نه به اندازه شما. چون در آنجا مقالات منتشره را از من دیده بودند، به عنوان یک آدم خیلی باسواد معرفی شده بودم. گفتم، ببین من از خدا راهنمایی خواستم و استخاره کردم. خدا به من این را گفت. این آیه را بخوانید: فقل الله اعلم

بمالا تعلمون. بگو خدا عالم تر است. من دیگر نمی‌توانم چیزی بگویم. گفت: ای، این حرفها چیه؟ در کار خیر که استخاره نمی‌کنند. تو استخاره کردی؟ خلاصه یک ساعتی بازجویی حول این موضوع بود. در ضمن از من سؤال کردند که فلان فلان شده در نشریه نوشته‌ای «مرگ بر کودتاچیان». گفتم بله، ما می‌گوییم مرگ بر کودتاچیان. گفت: «کودتاچی‌ها ماها هستیم» گفتم نه، شما افسران وطن پرستید. حدود ده و نیم شب شد. خسته هم شده بودند. گفتند «این را برداریم و ببریم بالا». مرا سوار جیب نظامی کردند. همراه من سیاحتگر و زیبایی به اتفاق راننده حرکت کردیم. هنوز مسافت زیادی از شهربانی دور نشده بودیم که یک باره ماشین پنچر شد. به ناچار ماشین را به محل شهربانی برگرداندند و ما سوار یک جیب دیگر شدیم که به لشکر زرهی برویم. من برای رفتن به زندان لشکر زرهی خیلی نگران بودم زیرا اوصاف شکنجه‌ها و کشتن وارطان را در آنجا شنیده بودیم و مرتب دعا می‌کردم. همین که سرهنگ زیبایی داخل ماشین نگاه به ساعتش کرد و یک باره گفت: آهه ساعت یازده است و من به زخم قول دادم که امشب زود به خانه می‌آیم و هنوز نرفتم. سیاحتگر اصرار کرد که زود این را ببریم و کارش را تمام کنیم. زمانی هم گفت من نمی‌توانم به زندان لشکر بیایم. به رغم اصرار سیاحتگر بالاخره توافق کردند که آن شب به من فرصت دهند و در زندان شهربانی باشم تا فردا صبح دوباره بازجویی را ادامه دهند.

● چرا اصرار داشتند که ادامه بازجویی را در زندان شهربانی انجام ندهند؟

می‌خواستند در زندان لشکر مرا تحت فشار و شکنجه بیشتر بگذارند و با زور از من حرف بگیرند.

● یعنی امکان پذیر نبود توی شهربانی این کارها را بکنند؟

نه خیر، در زندان شهربانی فقط فشارها در حد مشت و لگد و فحش بود. حتی شلاق هم نمی‌زدند زیرا اگر داد و بیداد می‌شد به دلیل نزدیکی محل با خیابان و منازل همه می‌فهمیدند. اما در زندان لشکر شرایط مهیای انجام هر کاری بود. در نتیجه مرا به شهربانی بازگرداندند و داخل یک اتاق انداختند. سیاحتگر گفت تا صبح حق ندارد تکان بخورد و بعد شروع به نصیحت کرد که تو آدم خوبی هستی و متدینی اما اگر اطلاعات را نگویی پدرت و برادرت از کار بی‌کار می‌شوند و باعث بدبختی خانواده‌ات می‌شوی. با رفتن سیاحتگر سرباز نگهبان شام برای من آورد و پتویی جهت خوابیدن به من داد. هر چند اضطرابهای ناشی از خطرات احتمالی فردا امکان خوردن و خوابیدن را از من سلب کرده بود. با رفتن به اتاق یکدفعه دیدم جو عوض شده است و با خوش و بش با من برخورد می‌کنند. ساعت تقریباً ده صبح بود. یکدفعه دیدم در اتاق باز شد و سه چهار نفر آمدند توی اتاق. دایی من، برادرم و یک قوم و خویش دیگری وارد شدند. بعداً به من گفته شد که پس از بازرسی منزل و بردن من، مادرم شیون‌کنان به خانه دایی ام تلفن می‌کند و از او کمک می‌خواهد. داماد دایی ام شخصی به نام امیر صالح بختیار بود و این شخص پسر عموی سرتیپ بختیار بود. شبانه امیر صالح بختیار به منزل سرتیپ بختیار می‌رود و از او می‌خواهد که مرا آزاد کند یا تخفیفی در جرایم من قایل شوند. فردا صبح که سرتیپ به سرکارش می‌رود سیاحتگر را احضار می‌کند و شرح ماوقع پرونده را سؤال می‌کند.

از آن طرف هم پدرم که همان شب از سفر آمده بود با آقای نصرت‌امینی تماس می‌گیرد و موضوع را با ایشان در میان می‌گذارد و مرحوم امینی در زمان دولت دکتر مصدق شهردار تهران بود. ایشان دوستی داشت به نام حمید بختیار که در دربار خیلی نفوذ داشت و از بستگان

سرتیپ بختیار بود.

حمید بختیار هم صبح اول وقت به دفتر سرتیپ آمده بود تا در ارتباط با پرونده من با سرتیپ بختیار صحبت کند. بعد از این سفارشات در پاسخ بختیار، سیاحتگر می‌گوید «قربان، این را هر چی بازجویی اش می‌کنیم استخاره می‌کند. هر چی سؤال می‌کنیم، راه داد جواب می‌دهد اگر راه نداد جواب نمی‌دهد». البته من فقط یک بار استخاره کرده بودم. خلاصه بختیار با توجه به سفارشات انجام شده به سیاحتگر گفته بود کارش نداشته باشید. این بود که مسئله دیگر سر و ته اش هم آمد. به همین خاطر هم دایی من و هم آن قوم و خویش سرتیپ بختیار را راه داده بودند توی اطاق بازجویی برای دیدن من. تا ظهر بازجویی تمام شد و ما را فرستادند یک جای موقتی که ته راهرو بود که زندانیانی که هنوز کار بازجویی شان تمام نشده بود آنجا بودند. بعد می‌فرستادند توی زندان موقت. وارد آنجا که شدم دیدم آقای داریوش فروهر ته راهرو نشسته است. در آنجا متوجه شدم که برادرم در آنجا بازداشت است. همان برادری که در بازجویی از او اسم برده بودم. من رفتم کنار آقای فروهر نشستم. او دیوان حافظ را باز کرد و تفأل زد این شعر آمد:

خوش گرفتند حریفان سر زلف ساقی

گر فلکشان بگذارد که دوامی گیرد

در آن شرایط این شعر در وصف حال ما بود. بعد فروهر به من گفت که «اگر می‌خواهی به برادرت پیغام برسانی این سر باز دم در محرم است. بنویس بده ببرد.» ما هم یک یادداشتی نوشتیم و به برادرم رساندم. اگر این کمک نبود من واقعاً نمی‌دانستم چه کار باید بکنم. برای او نوشتیم که فقط بگویند که بسته‌هایی را از من می‌گرفته و بدون اطلاع از محتویات آن، به در منزل بعضی‌ها می‌داده و اگر سؤال

کردند چه کسانی بگوید منزل آقای زنجانی یا خانه فامیلهای دیگر و یکی دو ساعتی بعد ایرج (برادرم) را خواستند و برای بازجویی او را بردند. بعد ایرج آمد و دیدم خندان بود. گفت: «بله، گفتند تو برو و مرخصی». بعد ایرج مرخص شد و چند روز من آنجا بودم و بعد به زندان موقت مرا منتقل کردند. بعد از زندان موقت و پس از مدتی مرا که به عنوان ناشر روزنامه راه مصدق معرفی شده بودم آزاد کردند. در آن زمان روابط پارتی بازی و سفارشی مؤثر بود و از طرفی فشار دستگاه کودتا روی حزب توده و تعقیب آنها متمرکز بود و هرچند که مصدقی ها را دستگیر می کردند و کتک کاری هم می کردند ولی زندانی طولانی نمی دادند.

● این قضایا مربوط به چه تاریخی می شود؟

دستگیری من در تیرماه ۱۳۳۳ بود که تقریباً هشت نه ماه از کودتای ۲۸ مرداد گذشته بود.

● چه مدت در زندان بودید و بعد از آزادی آیا وقفه‌ای در فعالیت مربوط به انتشار روزنامه به وجود آمد؟

این زندان زیاد طول نکشید. زیرا در بیرون برای من خیلی اقدامات می کردند. نزدیک یک هفته‌ای در آن زندان عمومی زندان موقت بودم که در آنجا هیچ کس از دوستان نهضت مقاومت ملی نبودند. چند نفری هم که در رابطه با چاپخانه، گرفته بودند در واقع با من هم پرونده بودند. ولی هیچ ارتباط فکری سیاسی با اینها نداشتیم. ولی زندان پر بود از زندانیان توده‌ای و من با آن توده‌ای ها مقداری آشنا شدم.

● آیا اسامی زندانیان را به خاطر دارید؟

اسامی همه را به خاطر ندارم. اما بعضی از آنها را هنوز به یاد دارم. یکی از آنها شخصی بود به نام آقای حسابی که بعدها فوت نمود. او از

افراد کمیته ایالتی حزب توده بود. یکی دیگر ابوالفخر رضوانی بود. آنان را به عنوان اعضای فعال حزب گرفته بودند اما مدرکی در دست نداشتند. در نتیجه آنان انکار می‌کردند. از آنها می‌خواستند که تنفر نامه بدهند و آزاد شوند که زیر بار این کار نمی‌رفتند. در میان زندانیان دیگر دانشجو و کارگر زیاد دیده می‌شد. زندانیان به ابوالفخر رضوانی، آقافخر می‌گفتند. بعد از قریب یک ماه از زندان آزاد شدم.

● بعد از آزادی از زندان چه کار کردید؟

تا حدود دو ماه ارتباط تشکیلاتی با نهضت نداشتیم. زیرا ممکن بود که افراد دیگری بر اثر مراقبت از من لو بروند. بعد از این مدت دوباره کمیته انتشارات و تبلیغات مشغول به کار شد. و یادم هست تابستان بود و به دلیل گرمی هوا در حیاط می‌نشستیم و جلسه می‌گذاشتیم. این بار نشریه راه مصدق را به صورت پلی‌کپی منتشر می‌کردیم. مسئولیت من در این فعالیت تهیه مطالب بود.

● همکاران آن دوره چه کسانی بود؟

در آن موقع برای اولین بار با آقای حسن نزیه آشنا شدم. او از حقوقدانان دادگستری و اهل قلم بود. حدود چند ماهی به اتفاق وی مطالب نشریه راه مصدق را تهیه می‌کردیم. در این مرحله نشریه به صورت محدود و به شکل پلی‌کپی منتشر می‌شد.

● اقدامات شاخص آن دوره نهضت مقاومت چه فعالیتی بود؟

یکی مخالفت با عقد قرارداد کنسرسیوم شرکتهای نفتی غربی با ایران بود. این قرارداد توسط دکتر علی امینی وزیر دارایی دولت کودتا پی‌گیری می‌شد. که از طرف شرکتهای نفتی شخصی به نام «پیچ» مذاکره می‌کرد. مذاکرات آن دوره مشهور بود به مذاکرات «پیچ - امینی». این قرارداد برای تصویب به مجلس دور هیجدهم شورای ملی رفت. نهضت مقاومت با چند نفر از معدود نمایندگان که مستقل

از دولت کودتا بودند تماس برقرار کرد و توسط آنها لوایحی در مخالفت با عقد قرارداد کنسرسیوم تهیه کرد و به آنان داد تا در مجلس مطرح کنند.

● آن اشخاص چه کسانی بودند؟

یکی محمد درخشش بود که ریاست جامعه لیسانسیه‌های دانشسراهای عالی را عهده‌دار بود. این جامعه لیسانسیه‌ها کلیه دبیران کشور را در برمی‌گرفت. این جامعه در سالهای قبل از دولت دکتر مصدق فعالیت داشت. و روزنامه‌ای به نام «مهرگان» منتشر می‌کردند، که روزنامه معتبری بود. یکی دیگر از نمایندگان مرتبط با نهضت «مهندس کاظم جفرودی» بود. او استاد دانشکده فنی و از دوستان مرحوم مهندس بازرگان و پدرم بود. او در دانشکده فنی استاد من هم بود. دو، سه نفر دیگر هم در این ارتباط بودند. درخشش با خلیل ملکی ارتباط نزدیک داشت و جفرودی با مهندس بازرگان در ارتباط بود. مهندس بازرگان توسط مرحوم حسینی که در اختفاء بود و به مسائل مربوط به نفت احاطه داشت، مطالب را تهیه می‌کرد و به مهندس جفرودی می‌داد. بعداً متن سخنرانی‌های مخالفان قرارداد کنسرسیوم به صورت کتاب منتشر شد. در مجلس سنا هم دو نفر از سناتورها به نام دیوان بیگی و متین دفتری با لایحه کنسرسیوم مخالفت کردند. با مرحوم دیوان بیگی، رحیم عطایی در تماس بود و مطالب و دیدگاههای نهضت مقاومت در مخالفت با لایحه کنسرسیوم را به وی می‌داد. البته این قرارداد از تصویب مجلسین گذشت. در اعتراض به آن دوازده استاد دانشگاه اعتراض کردند که منجر به اخراج آنان گردید که شرح آن در کتب تاریخی دیگر آمده است. یکی از فعالتهای دیگر دادن نامه توی دسته گل به سران شرکت‌کننده در هزاره بوعلی سینا و از جمله به جواهر لعل نهرو بود. این کار توسط

نهضت مقاومت طراحی شده بود. در این نامه‌ها اوضاع داخلی ایران و عملکرد رژیم کودتا افشا شده بود. اقداماتی مانند تظاهرات ۱۶ مهر و ۲۱ آبان و ۱۶ آذر سال ۳۲ و همچنین شرکت در انتخابات مجلس در دیماه سال ۳۲ به منظور افشای ماهیت رژیم کودتا و اقداماتی دیگر از این قبیل از فعالیتهای آن دوران به حساب می‌آید که در مورد هر یک به دفعات صحبت شده و من در اینجا دیگر توضیحی نمی‌دهم.

اتفاق دیگری که در آن دوره در صحنه سیاسی ایران سایه افکنده بود، موضوع لو رفتن سازمان افسران حزب توده بود. برخی از همکلاسی‌های ما هم در میان آنان بودند که ما اطلاع از وابسته بودنشان به حزب توده نداشتیم. هر چند ما با حزب توده مرزبندی و اختلافات اساسی داشتیم ولی از این دستگیریها و اعدامها ناراحت بودیم زیرا بین آنان افسران وطن‌دوست و روشنفکر بسیار یافت می‌شد.

● آیا عکس‌العملی در قبال این حوادث داشتید؟

ما در نشریه راه مصدق که منتشر می‌کردیم ستونی داشتیم تحت عنوان «شنیده می‌شود و شنیده شده» که در آن اخبار غیررسمی سیاسی درج می‌شد. اطلاعات و اخبار مربوط به سازمان افسری را چاپ می‌کردیم.

● تحلیلهای نهضت مقاومت پس از تصویب قرارداد کنسرسیوم راجع به شیوه مبارزه چگونه بود؟

پس از تصویب قرارداد کنسرسیوم در داخل نهضت بحثهایی درگرفت. البته من مستقیماً در جریان این بحثها نبودم. ولی آن‌طور که از طریق مرحوم عطایی می‌شنیدم که بخشی از اعضای نهضت که عمدتاً جناح حزب ایران بود و دکتر شاپور بختیار از سران آنان محسوب می‌شد، چنین تحلیل می‌کردند که در شرایط فعلی که دولت

انتخابات دور هجدهم مجلس را انجام داده و مجلس هم قرارداد کنسرسیوم را تصویب کرده است و رژیم از ثبات نسبی برخوردار شده نتیجتاً رژیم مشروعیت قانونی پیدا کرده است. همچنین از نظر اقتصادی هم با توجه به کمکهای امریکا بحران را پشت سر گذاشته است. نهایت تحلیل و جمع بندی این بود که نهضت مقاومت می باید روش قهرآمیز را که موجودیت دولت و رژیم را به رسمیت نمی شناسد به کنار بگذارد و مانند یک حزب مخالف، امکان فعالیت پیدا کند. در انتهای این بحثها حزب ایران از نهضت مقاومت عملاً جدا شد. البته خلیل ملکی هم بعداً با تحلیل دیگری جدا شد.

● این قضایا مربوط به چه سالی می شد؟

اواخر سال ۳۲. مرحوم خلیل ملکی هم که تا تابستان سال ۳۳ در جزیره خارک تبعید بود. پس از بازگشت ملکی به تهران، با دو اتفاق روبرو شد. از یک طرف داخل حزب نیروی سوم اختلافات شدید شده بود. رهبری گروه مخالف ملکی را مرحوم دکتر خنجی و مسعود حجازی به عهده داشتند. آنان اعتقاد داشتند که خلیل ملکی صلاحیت رهبری حزب را ندارد و حتی اتهام خیانت هم به ملکی زده شد. از سوی دیگر خلیل ملکی معتقد بود که شرایط و اوضاع و احوال عوض شده و رژیم حالت تثبیت پیدا کرده و مبارزه به شیوه غیررسمی به نحوی که رژیم به رسمیت شناخته نشود، صحیح نمی باشد. در ادامه ملکی چنین استدلال می کرد مسئله اصلی ما در شرایط حاضر حزب توده است و چون رژیم در حال مبارزه با حزب توده می باشد می باید از این شرایط به دست آمده استفاده کرد و انتقادات و ایرادات حزب توده را مطرح و افشاء سازیم. ملکی معتقد بود که رژیم فعلی قابل اعتماد نیست و عناصر وابسته در آن وجود دارد اما برخی اشخاص سالم و صالح در درون رژیم یافت می شود. بر

این اساس او معتقد بود که به جای مبارزه سیاسی علیه رژیم می‌باید طوری عمل کنیم تا آنان را وادار سازیم تا یک سری اصلاحات اجتماعی انجام دهند تا با تثبیت اصلاحات بنیادی در عرصه اجتماعی و فرهنگی بتوان تغییرات سیاسی به وجود آورد. جمع بندی مرحوم ملکی از شکست نهضت ملی و دکتر مصدق این بود که این نهضت پایگاه اجتماعی قوی نداشت و در نتیجه از هم پاشید و شکست خورد. ملکی اصرار شدیدی روی انجام اصلاحات ارضی داشت. مرحوم ملکی در گفتگو با مرحوم زنجانی و مهندس بازرگان نتوانست بر سر خط مشی نهضت مقاومت به تفاهم برسد و ناگزیر از نهضت مقاومت جدا شد. اما هیچ وقت این را رسماً اعلام نکرد و خود را در جناح نهضت مقاومت می‌دانست اما ارتباط تشکیلاتی نداشت. بعداً ملکی مجله «علم و زندگی» را منتشر کرد که تا سالهای ۴۰ و ۴۱ ادامه داشت و هر دو تا سه ماه یکبار منتشر می‌شد. مجله بسیار خوبی بود و اطلاعات سیاسی اجتماعی مفیدی را چاپ می‌کرد و می‌توان گفت یک نشریه رادیکال اجتماعی بود. من از خوانندگان آن مجله بودم و از مطالب آن استفاده می‌کردم.

● ممکن است نقش مهندس بازرگان را در این دوره توضیح دهید؟
حدود دی ماه ۱۳۳۲ بود که مهندس بازرگان مسئولیت کمیته تبلیغات و انتشارات را به عهده گرفت. برای انجام این کار عده‌ای را دعوت نمود. آن افراد تا آنجا که به خاطر دارم عبارت بودند از مرحوم دکتر نخشب، مرحوم دکتر خنجی، دکتر ابراهیم یزدی که نماینده دانشگاه هم بود و بنده که ارتباط نزدیک با انجمن اسلامی دانشجویان داشتم. با تجدید سازماندهی فعالیتها در این کمیته منضبط تر شد. در آن مرحله رده تشکیلاتی مرحوم عطایی بالاتر رفته بود. نقش تشکیلاتی آن برجسته بود. این برنامه تا فروردین ۱۳۳۴ ادامه داشت.

نشریه راه مصدق به عنوان ارگان نهضت مقاومت تلقی می‌شد و به صورت پلی‌کپی منتشر می‌شد.

● معمولاً چند صفحه بود؟

شاید پنج یا شش صفحه. مسئولیت چاپ با دکتر یزدی بود. در تهیه مطالب آن همه اعضای کمیته دست داشتند. بنده هم مسئول توزیع بودم. در مدت این چند ماه به این طریق عمل می‌کردیم. حدود دو تا سه شماره نشریه منتشر کردیم. در ۲۸ فروردین ۳۴ مهندس بازرگان دستگیر شد. در آن وقت یک شماره از نشریه آماده چاپ بود و مدتی در این کار تأخیر به عمل آمد. یک روز من به محل چاپ آن عازم شدم. چاپ نشریه در خانه‌ای واقع در خیابان آذربایجان انجام می‌شد. در آن زمان هنوز خیابان کامل نبود و فقط تعدادی محدود خانه و مغازه به فواصل زیاد در آن ساخته شده بود. حتی جدول و آسفالت اجرا نشده بود. همراه برادر صاحب خانه که دانش‌آموز بود دسته‌های چاپی را برداشتیم و برای توزیع از منزل بیرون آمدیم. هوا تاریک بود و ما قدم‌زنان به طرف مرکز شهر عبور می‌کردیم. یک دفعه ما با دو نفر درجه‌دار ارتش مواجه شدیم. از نحوه رفتارشان معلوم بود که کاملاً مست بودند. در یک لحظه به ما دستور ایست دادند. ما مقداری تعلل کردیم و نتوانستیم فرار کنیم و در نتیجه آنها ما را گرفتند و به داخل یک مغازه که چراغ روشنایی داشت آوردند و بسته‌های همراه ما را بازرسی کردند. آنجا متوجه شدند که بسته‌ها اعلامیه‌های سیاسی است که با دیدن این منظره همراه با فحاشی ما را زیرکتک گرفتند و اعلامیه‌ها را به دست ما دادند و از پشت با هفت تیر آماده ما را به سوی کلانتری هدایت کردند. البته هر از گاهی با لگد ما را متوحش‌تر می‌کردند. به یک مغازه دیگر که رسیدیم ما را دوباره داخل مغازه بردند. یکی از آنها به ما گفت: «می‌دانیم که شما جوان هستید و

ساده و ما هم زن و بچه داریم و گرفتاری مالی، یک چیزی به ما بدهید تا شما را آزاد کنیم». ما هم خام شدیم و چون پول نقد همراه نداشتیم در نتیجه یک چک سیصد تومانی که همراه من بود به آنها دادم. یکی از مأمورین چک را داخل جیبش گذاشت و بلافاصله هفت تیرش را به سمت من نشانه رفت و گفت «تکان نخورید والا می‌کشمتان». و بالگد و مشت ما را به خیابان آوردند و به سمت کلانتری بردند. البته چک را به ما پس نداد. از درکه وارد کلانتری شدیم بالگد ما را هل دادند تا از پله‌های ورودی معلق زنان پایین افتادیم. بعد ما را داخل یک اتاق انداختند و پاسبانها ما را تا صبح کتک زدند. البته آن پسر دانش‌آموز همراه من را جدا کردند و از او آدرس خانه خودش و مرا گرفتند. بعداً از پنجره اتاق دیدم که چند پتو که داخل نشریه و کاغذهای مربوط به چاپ بود را آوردند. همان شب به منزل ما رفته بودند و کلیه وسایل اتاقم را آورده بودند. حدود ساعت ۸ صبح بود که مرا نزد افسری بردند. او خودش را سرگرد ابتهاج بازپرس دادسرای نظامی معرفی کرد. پس از بازجویی طولانی حکم بازداشت مرا صادر کرد و به مرکز فرمانداری نظامی منتقل شدم. این مرکز همان محلی بود که در دستگیری قبلی آنجا بازداشت بودم. آقای عسگری که صاحب خانه محل چاپ نشریه بود را هم دستگیر کرده و همراه من به زندان بردند. برادر دانش‌آموزش را که همراه من بود زود آزاد کردند. ولی من و آقای عسگری را به زندان بردند. در اتاق رو بروی ما مهندس بازرگان زندانی بود.

● در بازجویی‌ها چه سؤال و جوابهایی رد و بدل می‌شد؟

اولین بازجویی من توسط شخصی که خود را سرگرد ابتهاج معرفی می‌کرد در کلانتری صورت گرفت. او در مورد اعلامیه‌ها از من سؤال کرد. من هم شگرد دفعه قبل دستگیری را می‌خواستم اجرا کنم و

بگویم همهٔ اعلامیه‌ها مربوط به من است. غافل از اینکه او پروندهٔ قبلی مرا مطالعه کرد و در پاسخ گفت که «ما دیگر گول تو را نمی‌خوریم و اینکه بگویی نهضت مقاومت من خودم هستم، سرم نمی‌شود». با توجه به سابقهٔ قبلی‌ام، در این بازجویی تحت فشار شدید بودم تا اطلاعات مربوط به نهضت مقاومت را بگویم. اما با طولانی کردن زمان بازجویی توانستم تعدادی از اعضای کمیته انتشارات را از دستگیری نجات دهم.

● آیا از اعضای دیگر کمیته انتشارات کسی دستگیر شد؟

آقای عسگری دستگیر شد. او صاحب خانهٔ محل چاپ بود. دکتر ابراهیم یزدی و خانمش هم توانستند از چنگ بازجویی‌ها خود را نجات دهند. ماجرا به این شکل بود که در فردای روزی که مرا دستگیر کرده بودند، دکتر یزدی با خانمش به منزل عسگری می‌روند تا از چند و چون قضایا مطلع شوند. محمل آنها این بود که با صاحب‌خانه خویشاوندند و برای دیدار او به منزل آنها می‌روند. وقتی می‌روند با مأمورین مستقر در خانه مواجه می‌شوند. مأمورین آنها را بازداشت کرده و به فرمانداری نظامی می‌آورند. اتفاقاً مرا برای تحقیقات و بازجویی از زندان به محل فرمانداری نظامی آورده بودند. من دیدم که دکتر یزدی و خانمش را برای بازجویی به اتاقی بردند. اتاقی که من در آن بودم مجاور اتاق بازجویی آنها بود به نحوی که می‌توانستم صدای آنها را بشنوم. یادم هست که خانم دکتر یزدی می‌گفت که ما به منزل آقای عسگری رفته بودیم برای دیدن و خبر از فعالیت او نداشتیم. بعد مرا به اتاق آنها بردند و گفتند که تو اینها را می‌شناسی؟ گفتم نه خیر من اینها را نمی‌شناسم. آنها هم آشنایی قبلی با من را انکار کردند. پس از مدتی تحقیقات دیگر دکتر یزدی و خانمش را آزاد کردند. در اینجا من عملاً اتهام مسئولیت چاپخانه و

توزیع نشریه را داشتم. مهندس بازرگان هم در زندان بود، اما از این ماجراها بی‌اطلاع بود. روز سوم یا چهارم بود که یک روز به من گفتند که اثاث خودت را جمع کن و بیرون بروید تا شما را به قسمت دیگری منتقل کنند. من به اتفاق عسگری بیرون آمدم و دیدیم که مرحوم مهندس بازرگان هم در حال آمدن است. ما سه نفر را سوار یک وانت کردند و به لشکر دو زرهی منتقل کردند. در آنجا ما سه نفر را توی یک اتاق جا دادند. درواقع محل لشکر دو زرهی پادگان بود ولی یک پاسدارخانه داشت که پشت آن یک زندان بود که برای زندانی کردن سربازان استفاده می‌شد. به هر حال زندان لشکر دو زرهی از نظر سختگیری معروف بود.

● وضعیت داخل زندان چگونه بود؟

داخل زندان یک راهرویی بود که اطراف آن سلولهای زندان قرار داشت و ته راهرو یک دستشویی داشت. ما سه نفر را داخل یک اتاق جا دادند. در این مرحله بود که بیشتر با مهندس بازرگان آشنا شدم و رابطه عاطفی ما عمیق تر شد.

● مهندس بازرگان را در چه ارتباطی گرفته بودند؟

مهندس را در ارتباط با نهضت مقاومت گرفته بودند. زیرا فعالیتهای او خیلی عیان شده بود. توی دانشگاه سخنرانی می‌کرد و علناً از دکتر مصدق حمایت می‌کرد. در آن مرحله او را بازنشسته هم کرده بودند. هم اتاقی با مهندس بازرگان این امکان را به وجود آورد که بتوانم خود را بیشتر برای بازجویی‌ها آماده کنم. قبلاً در بازجویی‌های راجع به کمیته مرکزی نهضت مقاومت گفته بودم که برخی از شخصیت‌های معروف دوران حکومت دکتر مصدق در آن شرکت دارند، مانند مرحوم اللهیار صالح و سید باقر کاظمی و شمس‌الدین امیرعلایی و مهندس بازرگان هم در ارتباط با این افراد است. من این اطلاعات را به

مهندس بازرگان گفتم. مهندس بازرگان هم تأیید کرد و گفت در بازجویی ها همین حرفها را تکرار خواهد کرد. برای بازجویی یک روز مرا و یک روز عسگری و روز دیگر مهندس بازرگان را می بردند. عسگری آدم ساده ای بود و سابقه کار تشکیلاتی و سیاسی نداشت. او اطلاعات نسبتاً زیادی را داده بود. او قوم و خویشی در دادرسی ارتش داشت و با پارتی بازی توانست از زندان آزاد شود. پس از آزادی عسگری، من و مهندس بازرگان ماندیم. و بازجویی ها همین طور ادامه داشت. بعد از بازجویی ها با مهندس هماهنگ می کردم که چه چیزهایی را بگوییم و چه چیزی را نگوییم. ابتدا مهندس موافق نبود که بگوییم آقای صالح و دیگران کمیته مرکزی نهضت هستند اما در نهایت تصمیم گرفتیم که بگوییم کمیته نهضت همان کمیته بین الاحزاب است. چون بیش از یکسال است که عملاً کمیته احزاب فعالیتی نداشت و افراد آن پراکنده شده بودند. بر این اساس چند نفر از افراد منتسب به احزاب دستگیر شدند که پس از چند روز بازداشت آنها را آزاد کردند.

● چه کسانی را در این ارتباط گرفتند؟

مثلاً آقای گیتی بین که وابسته به حزب ایران بود را چند روز بازداشت کردند که ایشان انکار کرد و بعد از اینکه مقداری او را کتک زده بودند آزادش کردند یا آقایان دکتر معظمی و شمس الدین امیر علایی را تبعید کردند. و خبر این در روزنامه های آن وقت نقل شد. در آن موقع شایع شده بود که مهندس بازرگان گفته است چون نمی توانم دروغ بگویم افراد نهضت مقاومت را اعلام کرده است در حالی که اعضای نهضت مقاومت این افراد نبودند.

● این زندان چه مدت طول کشید؟

مهندس بازرگان حدود ۵ ماه زندانی بود و به دلیل اقدامات زیادی

که برای آزادی او انجام می‌شد، نهایتاً آزاد شد. اما من به دلیل سابقه قبلی و اینکه در دفعه قبل سرتیپ بختیار توصیه آزادی مرا کرده بود اینبار شدیداً بختیار عصبانی بود و در برابر سفارشات مقاومت می‌کرد تا اینکه پس از هفت ماه بازداشت در آبان ماه ۳۴ آزاد شدم.

● از دوران مربوط به زندان لشکر دو زرهی حتماً خاطراتی دارید. در این مورد توضیح بفرمایید.

در زندان لشکر دو زرهی به دلیل انفرادی بودن تماس زیادی با افراد نداشتم اما با زندانیان توده‌ای که در آن موقع آنجا بودند آشنایی پیدا کردم. مثلاً دسته دوم زندانیان سازمان افسری حزب توده را آن موقع آنجا آوردند. برای حمام بردن که به صورت هفتگی انجام می‌شد به صورت جدا جدا همراه با مأمور تا در حمام همراهی می‌شدیم. و از تماس زندانیان با همدیگر جلوگیری می‌شد. البته یک حمام عمومی در آنجا بود که برای شکنجه زندانیان مورد استفاده قرار می‌گرفت و معمولاً صدای افراد زیر شکنجه از آن جا شنیده می‌شد زیرا حمام داخل پادگان نزدیک زندان بود.

● آیا درست بود که در آنجا برای شکنجه از یک خرس استفاده می‌کردند.

من خودم خرس را در آنجا دیدم اما اینکه توسط خرس کسی شکنجه شود شخصاً چیزی ندیدم. اما در میان زندانیان شکنجه با خرس بخصوص برای زنان زندانی بسیار شایع بود.

● آیا با زندانیان توده‌ای برخورد و گفت و گویی داشتید؟

برخورد زندانیان توده‌ای با مهندس خیلی احترام‌آمیز بود. و چنانچه فرصتی دست می‌داد تا اطلاعاتی را به ما برسانند دریغ نمی‌کردند. بین خودشان از طریق عبور از راهرو برای دستشویی رفتن معمولاً از سوراخ درها اطلاعات رد و بدل می‌شد. مثلاً اینکه چه

کسانی را گرفتند و وضعیت محکومین چگونه است. در میان زندانیان توده‌ای ابوالفخر رضانوی را زیاد شکنجه کرده بودند از اعضای هیئت دبیران کمیته ایالتی حزب بود و از نظررده تشکیلاتی موقعیت بالایی داشت. معروف بود که به او دستبند قپانی زده‌اند. بین زندانیان به صورت قهرمان بود. او هفده ساعت زیر دستبند قپانی دوام آورده بود و حرفی نزده بود و دستش هم نشکسته بود. او با مهندس بازرگان آشنا بود و قبل از زندان از طرف حزب توده با مهندس گفتگو داشت.

● دستبند قپانی چگونه شکنجه‌ای بود؟

یک دستبند که به آن زنجیری وصل بود و در انتهای زنجیر یک وزنه سنگین متصل بود که زنجیر را توسط قرقره به سقف وصل کرده بودند و میچ زندانی را از پشت به دستبند می‌زدند. در نتیجه سنگینی وزنه فشار بسیار زیادی به کتف وارد می‌کرد که معمولاً منجر به شکستن کتف می‌شد. به همین دلیل ما در زندان تمرینمان این بود که دستها را از بالا به پشت حرکت می‌دادیم تا اگر دستبند قپانی به ما زدند بتوانیم مقاومت کنیم. خیلی از زندانیان را من می‌دیدم که کتفشان شکسته است. البته به من دستبند قپانی نزدند تا احساس عینی از آن داشته باشم.

● رابطه با زندانیان دیگر را می‌گفتید.

در همان اتاقی که در ابتدا با مهندس بازرگان و عسکری زندانی بودیم و یک اتاق قدیمی بود یک روز که برای دستشویی از راهرو رد می‌شدیم دیدم که آقا فخر و یک زندانی دیگر از پشت سلولشان به ما اشاره می‌کنند که «مواظب باشید در اتاقتان گیرنده هست». به اتاق که برگشتم موضوع را به مهندس بازرگان گفتم. و مشغول جستجو برای یافتن محل گیرنده شدیم. یکدفعه متوجه شدیم که داخل دیوار یک پریز برق است با چاقو پیچ پریز را باز کردم و دیدم در آن یک میکروفن

جاسازی شده است و توسط سیم به بیرون از زندان رفته بود. ما فقط توانستیم سیمهای میکروفن را قطع کنیم و دوباره پریرا به دیوار بستیم. و از این نظر خیالمان راحت شد. بعد از مدتی ما را به اتاق مجاور آن منتقل کردند. این دو اتاق در واحدی داشت. در اتاق جدید هر چه در و دیوار را نگاه کردیم به مورد مشکوکی برای نصب گیرنده برخوردیم. در این مرحله عسگری هم آزاد شده بود و من و مهندس بازرگان مانده بودیم. بعد از چند روز متوجه شدیم که در اتاق قبلی ما رفت و آمد می‌شود و بنا و نقاش و کارگر به آنجا می‌آورند و اتاق را مهیا می‌کنند. حتی یک روز یک گروهبان امریکایی را هم در زندان دیدم که از اتاق بازدید می‌کرد. اتفاقاً طولی نکشید که دیدیم سربازان دکتر مرتضی یزدی را که از اعضای رهبری حزب توده بود آوردند. او رئیس اطلاعات حزب بود که مدتها به صورت مخفی زندگی می‌کرد. او را یک ماه قبل از دستگیری من گرفته بودند که در روزنامه‌ها خبر آن را خوانده بودم. بعد از کمتر از یک روز یکی دیگر را به اتاق دکتر مرتضی یزدی آوردند. او مسن بود و بعد از تحقیق فهمیدیم که سروژ آوانسیان یکی از فعالان معروف حزب توده بود. او هیکل ورزیده‌ای داشت و شطرنج‌باز ماهری بود و کتابی هم در این مورد نوشته بود و عنوان قهرمانی داشت. با توجه به اینکه می‌دانستیم که در اتاق آنها میکروفن کار گذاشته‌اند و قبلاً توسط توده‌ای‌ها این اطلاع به ما رسیده بود، خود را ملزم می‌دانستم که به هر طریق این خبر را به دکتر یزدی و آوانسیان برسانم. البته متوجه شدم که آوانسیان بلند بلند حرف می‌زند و من احساس کردم که این کار شاید به خاطر گرفتن اطلاعات از دکتر یزدی باشد. در هر صورت زمانی که احساس کردم آوانسیان بیرون رفته به یزدی گفتم که «مواظب باشید که در اتاق شما گیرنده کار گذاشته‌اند و مکالمات شما ضبط می‌شود». او گفت «دیدم

که دارند از من حرف می‌کشند». بعد از آن مدتی دکتر یزدی آنجا بود و بعد از چند روز او را به قسمت دیگری منتقل کردند. آن اتاق کذایی باز خالی شد. بعد از مدتی یک روز ما را زودتر از موعد مقرر به هواخوری در حیاط زندان بردند. این هواخوری حدود یک ساعت می‌شد. در این فاصله دیدیم که داخل زندان آمد و شد زیادی می‌شود. بعد فهمیدیم که یک نفر را به آن اتاق آورده‌اند. او سعید فاطمی خواهرزاده شهید دکتر حسین فاطمی بود. نگهبان آنجا که ساقی نامش بود محبت کرد و او را شب به اتاق ما آورد و با توجه به حال نامساعد سعید فاطمی ما به او رسیدیم و تیمارداریش کردیم. او روزها در اتاق خودش بود و شبها نزد ما می‌آمد. بعد از مدتی سعید را هم بردند. یک نفر دیگر که در دوران بازداشت ما به آن اتاق آوردند سرهنگ رستم‌آبادی بود. قبل از اینکه بدانیم چه کسی است شب متوجه شدیم که از آن اتاق صدای دعا و نماز می‌آید. بعد توسط ساقی فهمیدیم که سرهنگ رستم‌آبادی افسر بازپرس دادستانی نظامی است. برادر سرهنگ رستم‌آبادی از دوستان قدیمی ما بود. خیلی آدم متدین و مخلصی بود. رستم‌آبادی و مرحوم رحیم عطایی از طریق دوستی خانم‌هایشان با همدیگر رفیق بودند. رستم‌آبادی از اعضای انجمن اسلامی دانشجویان هم بود. به دلیل ناراحتی روحی که سرهنگ رستم‌آبادی داشت نگهبان زندان اجازه می‌داد که او شبها نزد ما بیاید و صحبت کنیم و از تنهایی بیرون بیاید. ضمن صحبت متوجه شدیم که فرد باسواد و بافرهنگی است. او قبلاً از همکاران سرتیپ آزموده دادستان نظامی بود. آزموده شخصی بود که در شقاوت و بی‌رحمی زبانزد خاص و عام بود. تقاضای اعدام اکثر محکومین توسط او انجام شد. در هر حال آزموده در یک جریان دادرسی به سرهنگ رستم‌آبادی بدبین می‌شود و خیلی صریح بدون

تردید دستور می‌دهد که او را زندانی کنند. یک روز دیدیم که در اتاقها را بستند و پس و پیش کردند و دستور خبردار و ایست دادند و دیدیم که خود آزموده برای بازجویی او به زندان آمد. در هنگام بازجویی ما را بیرون بردند. پس از بازگشت دیدیم که سرهنگ رستم‌آبادی در گوشه‌ای افتاده و حالت ناراحت‌کننده‌ای دارد. او را پیش خودمان آوردیم و با او صحبت کردیم. یک دفعه زد زیرگریه و پاهایش را نشان ما داد که کاملاً زخمی و کبود شده بود. او گفت در هنگام بازجویی آزموده یک طرف میز کوچکی نشسته بود و طرف دیگرش سرهنگ رستم‌آبادی و ضمن بازجویی، آزموده مرتب به ساق پای رستم‌آبادی می‌زده و بیچاره را به آن روز انداخته بود. آزموده چنین آدم مریضی بود که نسبت به همکار و رفیقش هیچ‌گونه ملاحظت و گذشتی نداشت. بعداً با رستم‌آبادی دوست شدیم و اطلاعاتی راجع به ارتش و جناحهای داخلی آن به ما می‌داد.

یکی دیگر از افرادی که در آن دوره زندان آوردند پرتو علوی بود. او برادر بزرگ علوی بود. او را همراه با چند نفر از استادان دانشگاه و چند نفر بازاری در ارتباط با خانه صلح بازداشت کرده بودند. البته از اینها خاطرات زیادی ندارم.

● پس از آزادی از زندان چه کردید؟

پس از آزادی از زندان وضعیت زندگی شخصی‌ام به کلی به هم ریخته بود. زیرا از سویی از کار اخراج شده بودم و هنوز یک ماه از ازدوادم نگذشته بود که دستگیر شده بودم و این برای آغاز زندگی جدیدم مشکل‌آفرین بود. یک کارگاه آهنگری هم داشتیم که اوضاع آن رو به راه نبود و خرجش جواب مخارج را نمی‌داد. با توجه به این اوضاع بود که مهندس بازرگان و مرحوم رحیم عطایی (که برادر خانم هم محسوب می‌شد) تصمیم گرفتند که از نظر کار سیاسی و

تشکیلاتی در حاشیه قرار بگیرم و عملاً نیز چنین شد. فقط به دلیل رابطه خویشاوندی با رحیم عطایی اطلاعاتی راجع به فعالیتها به من می‌رسید و در جریان قرار می‌گرفتم.

● از بحثها و تحلیلهایی که با مرحوم مهندس بازرگان داشتید چیزی به خاطر دارید؟

بله در آن زمان فرصتی بود تا با دیدگاهها و شخصیت مهندس بازرگان بیشتر آشنا شوم. او شخصیتی بود که در زمانی که نام بردن از دکتر مصدق و نهضت ملی جرم محسوب می‌شد مخلصانه به حمایت از دکتر مصدق و راه او پرداخت و به عنوان یک چهره برجسته مطرح شد. او در زمان در قدرت بودن دکتر مصدق از رجال سیاسی محسوب نمی‌شد بلکه درست پس از سقوط دولت ملی و هنگامی که هزاران خطر در سر راه او بود به صورت جدی وارد کارزار دفاع از آرمانهای نهضت ملی شد. او حامی دوران حضيض نهضت ملی بود. یکی از محورهایی که در آن دوران زیاد روی آن بحث کردیم و مهندس شدیداً نسبت به آن حساس بود این بود که چرا هر جمعی که در ایران شکل می‌گیرد قبل از شروع فعالیتش روی ناصیه‌اش نوشته که این جمع متلاشی می‌شود. مهندس بازرگان با توجه به اختلافات درونی جبهه ملی و امکان تلاشی بیشتر جبهه معتقد بود که کودتای ۲۸ مرداد یک عامل نجات جبهه ملی بود که نگذاشت بیش از پیش اضمحلال و اختلافات آن علنی شود. او حتی معتقد بود که در نهضت مقاومت هم آن اتحاد و شور و حرارت اولیه که در سال ۳۲ و اوایل سال ۳۳ بود، دیگر وجود ندارد و برخوردها عموماً باعث دلخوری و اختلاف اعضا می‌شود.

● در حل این مشکل چه جمع‌بندی داشتید؟

جمع‌بندی این بود که تا هنگامی که در ایران کار جمعی سیاسی

معطوف به کار جمعی اجتماعی نشود این مشکل وجود خواهد داشت. یعنی فرهنگ کار جمعی به صورت عمومی میان ما ایرانیان آن چنان که باید رشد و نمو پیدا نکرده است در نتیجه در هر گام سیاسی به دلیل نداشتن زمینه و مبنای فرهنگی لازم در ادامه کار با مشکلات عدیده‌ای روبرو می‌شویم. زیرا حرکت سیاسی از درجه بالاتری نسبت به عمل اجتماعی برخوردار است و می‌باید مقدمات آن لحاظ شود. نظریه مهندس بازرگان در این خصوص این بود که مبنای همکاری باید عمل مشترک باشد نه اینکه صرفاً روی مباحث نظری اتفاق نظر و وحدت فکری داشته باشیم. زیرا اگر اتفاق در مباحث نظری پشتوانه عملی نداشته باشد، صرف بحث می‌تواند موجب افتراق و پراکندگی افراد شود.

مهندس چنین تحلیل می‌کرد که بحث‌های ذهنی دور از عمل از خاصیت افرادی است که بیشتر با کتاب محشور هستند و مرتب از یک شاخه به شاخه دیگر می‌روند. بی‌عملی را از مضار کتابخوانان می‌دانست و معتقد بود که می‌بایست متناسب با یافته‌ها و دانستی‌ها عمل عینی کرد. مهندس بازرگان معمولاً از شرکت در جلساتی که فقط جنبه بحث و گفتگوی بی‌حاصل داشت خودداری می‌کرد و اگر بنا به دلایلی حضور می‌یافت سعی می‌کرد جلسات زودتر تمام شود. رهنمود عملی او این بود و همکاری‌های دسته جمعی را در هر رشته‌ای از حوزه صنفی و ورزشی گرفته تا کوهنوردی و سفر جمعی و خانوادگی توصیه و تشویق می‌کرد. مهندس می‌گفت ما باید به کار جمعی عادت کنیم تا بتوانیم همدیگر را تحمل کنیم.

● در دوران زندان آیا مطالعات مشخصی هم داشتید؟

بله، بخشی از این تحلیل‌ها بر اساس مطالعات بود. مثلاً کتاب‌های تاریخ مشروطه و تاریخ ۱۸ ساله آذربایجان کسروی و تنبیه‌الامة آقای

نائینی و کتابهایی که حالا به یاد ندارم را مطالعه و بحث می‌کردیم. مهندس بازرگان در آن چند ماه زندان کتابهای عشق و پرستش یا ترمودینامیک انسان را نوشت و کتاب راه طی شده را که قبلاً نوشته بود تکمیل کرد.



گفتگو با

دکتر

ابراهیم یزدی

دکتر ابراهیم یزدی از فعالان سیاسی چهل سال اخیر ایران به شمار می‌آید. فعالیت وی از دوران دانشجویی که مصادف با دوران نهضت ملی و حکومت دکتر مصدق بود، شروع می‌شود. دکتر یزدی در جریان قیام سی‌ام تیر ۱۳۳۱ در سازماندهی دانشجویان دانشگاه در پشتیبانی از مصدق فعالیت کرد. پس از وقوع کودتای سال ۳۲، در نهضت مقاومت ملی به فعالیت پرداخت و در کمیته انتشارات و تبلیغات و همچنین کمیته اجرایی فعال بود. دکتر یزدی پس از مسافرت به آمریکا در سال ۱۳۳۹ همراه تنی چند از ایرانیان از جمله شهید دکتر مصطفی چمران در سال ۱۳۴۳ به مصر (دوران جمال عبدالناصر) سفر کرد و علاوه بر دیدن دوره آموزش سازماندهی مخفی و جنگهای چریکی به تأسیس کلاسها و پایگاههای آموزش پرداخت. این اقدامات در چارچوب «سازمان مخصوص اتحاد و عمل» (سماع) انجام می‌شد. هنگامی که دولت مصر در تبلیغات ضد رژیم ایران به سود منافع کشورهای عربی، علیه تمامیت

ارضی ایران موضع‌گیری کرد، اختلاف گروه ایرانی با مقامات مصری بالا گرفت و در نهایت افراد به اردوگاه‌های فلسطینی در جنوب لبنان انتقال یافتند.

در سالهای پایانی دههٔ چهل دکتر یزدی در سازماندهی و ادارهٔ انجمن اسلامی دانشجویان آمریکا مسئولیت محوری به عهده داشت و مدیریت انتشار ماهنامه پیام مجاهد که از سال ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۷ به طور مرتب منتشر می‌شد را عهده‌دار بود. در سال ۱۳۵۷، همزمان با تبعید امام خمینی از بغداد به پاریس، به ایشان پیوست و در استقرار نظام نوپای انقلاب نقش مؤثری را ایفا نمود. دکتر یزدی عضو شورای انقلاب و سپس معاون نخست وزیر در امور انقلاب و وزیر امور خارجه در دولت موقت بود. در دورهٔ اول مجلس شورای اسلامی به نمایندگی از طرف مردم تهران انتخاب شد. دکتر یزدی پس از درگذشت مرحوم بازرگان در دی ماه ۱۳۷۳ به دبیرکلی «نهضت آزادی ایران» انتخاب گردید.

● آقای دکتر، همانطوری که مستحضرید نهضت مقاومت ملی پس از سقوط دولت ملی دکتر مصدق در سال ۱۳۳۲ به وجود آمد و در حدود شش الی هفت سال به فعالیتهای سیاسی علیه رژیم کودتا پرداخت. شما به عنوان یکی از مرتبطين این سازمان راجع به پیشینه و بستر تاریخی نهضت مقاومت توضیح بفرمایید؟

نهضت ملی ایران به رهبری مرحوم دکتر مصدق موفق شد برای اولین بار در یک کشور جهان سومی با امپراتوری بزرگی همچون استعمار بریتانیا پنجه در پنجه بیندازد و بایستد و مبارزه کند و در صحنه سیاسی به دستاوردهای مهمی نائل آید. با وقوع کودتا، دولت دکتر مصدق سقوط کرد اما پیروزی کودتا به معنای این که مبارزه ملی یا جنبش ملی از بین رفته باشد نبود. بنابراین پس از پیروزی کودتا جنبش ملی که در میان نیروهای ملی و اقشار مختلف مردم، در تمام سطوح از جمله در بازار، دانشگاهها، ادارات، کارگران و مردم کوچه و

خیابان دارای ریشه‌های بسیار عمیقی بود. به طور طبیعی نسبت به کودتا و سقوط حکومت ملی دکتر مصدق واکنش نشان داد. از این جهت یک واکنش طبیعی و قابل انتظار در آن تاریخ بود.

● در شروع نهضت مقاومت ما افراد سرشناسی را که در دوران دولت دکتر مصدق فعالیت سیاسی از قبیل وکالت یا وزارت داشتند نمی‌بینیم. علت این موضوع چیست؟

رهبران ملی یا همکاران مرحوم دکتر مصدق یک گروه با یک ویژگی واحد نبودند، بلکه چند گروه بودند. به هنگام کودتا، هر یک از این افراد سرنوشت ویژه‌ای پیدا کردند. سخنگوی دولت و معاون نخست‌وزیر و وزیر امور خارجه، مرحوم دکتر فاطمی، به دلیل مواضع بسیار تندی که علیه دربار گرفته بود چه در کودتای نافرجام ۲۵ مرداد و چه قبل از آن، لاجرم زندگی مخفی را انتخاب کرد و به کلی دور از صحنه ماند. و تا زمانی که محل اختفای او فاش و بازداشت نشده بود، ارتباط چندانی با نهضت مقاومت ملی نداشت. بجز پیامهای مختصری که به طور خصوصی برای مرحوم آیت‌الله حاج سیدرضا زنجانی از مخفیگاه می‌فرستاد، هیچ خبر دیگری از ایشان در دست نبود. بعضی از آقایان به آن معنا متواری نبودند ولی خانه‌نشین بودند و امکان ابراز حیات و عقیده را نداشتند. بنابراین، اولین واکنش در برابر کودتا از طرف آن مجموعه‌ای بود که کم و بیش از همکاران دکتر مصدق در سطح وزرا یا وکلا نبودند. مثلاً مرحوم آیت‌الله حاج سیدرضا زنجانی، هیچوقت نه نماینده مجلس بود و نه در دولت مسئولیتی داشت. یا رهبران احزاب ملی مثل مرحوم دکتر نخشب و دیگران، یا رهبران غیر حزبی در آن زمان مثل مرحوم مهندس بازرگان، آقای دکتر سحابی و آقای احمد صدر حاج سیدجوادی اینها در ردیف مسئولین رده بالای دولت ملی نبودند.

بنابراین در فاز اول وقتی نهضت مقاومت ملی در نیمه شهریور ۳۲ یعنی دو هفته بعد از کودتا شروع به کار کرد، چهره‌های شناخته شده حضور نداشتند. اما به محض این که نهضت مقاومت ملی تشکیل شد، آرام آرام ارتباطات برقرار گردید. در واقع تأثیر کودتا بر نیروهای ملی مثل شبیخون به یک ارتش بود؛ که شکست خورده و نیروها پراکنده شده‌اند اما پس از گذران مرحله اولیه، آرام آرام نیروها یکدیگر را پیدا کرده و ضمن برقراری ارتباط شروع به کار جمعی کردند. این چیزی است که دقیقاً در نهضت مقاومت ملی اتفاق افتاد. به محض این که نهضت مقاومت ملی شروع به کار کرد، ارتباطات میان آنهایی که در زندان بودند و آنهایی که بیرون از زندان بودند برقرار شد. پس از مدت کوتاهی تقریباً میان تمام نیروهای منتسب به نهضت ملی ارتباط برقرار شد. به طوری که در هر فرصتی اعتراضات مردمی سازماندهی شد. در جریان محاکمه دکتر مصدق، به هنگام ورود نیکسون به ایران (۱۶ آذر) و انتخابات مجلس دوره هجدهم و هنگام طرح لایحه کنسرسیوم در مجلس هجدهم نامه‌های اعتراض با امضای شخصیت‌های برجسته دانشگاهی، روحانی و غیره تهیه و توزیع گردید. امضاء اکثر افراد مرتبط با نهضت ملی پای آن نامه‌های اعتراض هست. این نشانه این است که این ارتباطات برقرار شده بود که به آن جمع بندیها و امضاها رسیده است.

● نکته‌ای که برای هر محقق تاریخ تقریباً روشن است این که وجه گرایشات دینی و مذهبی در نهضت مقاومت نسبت به حرکات ملی که قبل از کودتا صورت می‌گرفت پررنگتر است. این موضوع در اسناد و مدارکی که از آن روزها به جا مانده گویای این مطلب است. در این مورد چه نظری دارید؟

این پدیده به دو صورت قابل بررسی است. یکی به صورت

حضور نیروهای متعهد مسلمان در اکثر تصمیم‌گیرها، و دیگر، در زمینه تکامل جنبش ملی. من این دومی را اول توضیح می‌دهم. برای هر فعالیت و حرکت ملی مهم آن است که با فرهنگ ملی رابطه‌ای طبیعی و تنگاتنگ داشته باشد، این مسأله که حرکت ملی از چه نقطه‌ای شروع کرده شده باشد، اهمیت ثانوی دارد. ولی در فرآیند رشد و توسعه، به نقطه‌ای می‌رسد که باید تکلیف و موضع خودش را با فرهنگ ملی کاملاً روشن کند. به عبارت دیگر، مبارزه ملی بدون فرهنگ ملی معنا ندارد. فرهنگ ملی ما ایرانیها یک فرهنگ ایرانی - اسلامی است؛ تنها ایرانی نیست و تنها اسلامی هم نیست، بلکه مجموعه‌ای است از عناصر ایرانی و اسلامی دکتر مصدق به این ویژگی دوگانه یا دویعدی فرهنگ ملی ایران، یعنی اسلامیت و ایرانیت توجه خاص داشت و پاسداری از آن را برای خود وظیفه می‌دانست. در ابتدای حرکت نهضت ملی، احزاب و گروههای وابسته به نهضت همگی وجهه ملی داشتند اما نسبت به مذهب توجه ویژه‌ای نداشتند. ضمن اینکه اکثراً مسلمان بودند و حتی مسلمان مقید در میان آنها یافت می‌شد. اما در یک مبارزه سیاسی، برای مذهب وزن و جایگاهی قائل نبودند. با رشد مبارزه ملی و بسیج مردم، خواه و ناخواه جایگاه دین و مذهب در مبارزه ملی مطرح گردید. این موضوع حتی در اواخر دوران حکومت ملی دکتر مصدق آرام آرام بروز می‌کرد که نمود بارز آن حضور اقشار مختلف مردم - که اکثریت آن مسلمان بودند و نسبت به باورها و گرایشات مذهبی حساسیت و حتی تعصب داشتند - در صفوف مبارزین ملی بود. این موضوع وجه اسلامی را در میان جنبش منعکس می‌کند.

این گرایش در میان اقشاری از روشنفکران هم وجود داشت. و حضور فعال احزاب و گروههای سیاسی با گرایشات مذهبی در میان

طرفداران دولت ملی، عملاً نهضت ملی را به سمت نوعی مذهبی شدن سوق می‌داد. پس از سقوط دولت ملی و پیروزی کودتای ۲۸ مرداد و برگشت شاه به ایران و تسلط امریکا و انگلیس بر جامعه، مبارزه ملی در نهضت مقاومت شکل می‌گیرد. عناصر پرچمدار این جریان در مرحله اول عناصر صرفاً سیاسی نبودند بلکه عناصر ملی مذهبی بودند. خود حاج آقا رضا زنجانی یک مجتهد برجسته بود. مهندس بازرگان، آقای دکتر سحابی، مرحوم دکتر محمد نخشب، مرحوم عباس رادنی، مرحوم رحیم عطایی کسانی بودند که هم ملی بودند و هم اعتقادات مذهبی داشتند. بنابراین به طور طبیعی گرایش مذهبی در نوشته‌ها و بیانیه‌ها انعکاس می‌یابد. پس رنگ مذهبی گرفتن نهضت مقاومت پدیده‌ای قابل پیش‌بینی بود زیرا حرکت ملی در فرآیند تکامل این رابطه منطقی را با اندیشه و فرهنگ مذهبی مردم برقرار ساخته بود. به عبارت دیگر حرکت‌های سیاسی اگر بخواهند تک بعدی باقی بمانند، در یک مقطعی آسیب‌پذیر می‌شوند و شکست می‌خورند. این حرکتها برای بقا باید از مرحله خطی و یک بعدی به مرحله دیگری ارتقاء پیدا کنند. در ایران تشکیل نهضت مقاومت ملی نقطه عطفی است که جنبش سیاسی ملی را دوبعدی کرد. تا آن زمان نیروهای ملی فعالیت داشتند ولی صرفاً ملی بودند. نیروهای مذهبی هم حضور داشتند اما سیاسی نبودند. ولی نهضت مقاومت ملی ناگهان ماشینی را راه انداخت که دارای هر دو بعد ملی و مذهبی بود. به همین دلیل گسترش و تعمق بیشتری پیدا کرد.

● این جریانات مذهبی که در نهضت مقاومت مشارکت داشتند با نهادهای رسمی مذهبی آن دوره که مراجع طراز اول باشند و یا چهره‌های سیاسی مذهبی مثل آیت‌الله کاشانی، مرزبندی می‌کنند و شاید از لحاظ سیاسی کاملاً در نقطه مقابل آنها قرار می‌گیرند. این را

ناشی از چه می‌دانید؟

این امر دقیقاً نشان داد که مردم ما در آن مقطع چقدر سیاسی شده بودند. این موضوع نشانه رشد و عمق آگاهی سیاسی بود. روحانیانی که در دوران ملی شدن صنعت نفت از طرف مردم در دوره هفدهم کاندیدا شدند و به مجلس رفتند تقریباً قریب به اتفاقشان به حرکت ملی و دکتر مصدق وفادار می‌ماندند. این نشان می‌دهد که شعور و گرایش سیاسی و اعتقاد ملی خیلی عمیق‌تر از احساس مذهبی بود. این نشان آن بود که در جامعه دینی ما هم یک تحول بنیادی شکل گرفته است و جامعه دینی ما هم از آن مواضع سنتی دینی وارد یک مرحله تازه‌ای شده است. می‌دانید که در کودتای ۲۸ مرداد برخی مراجع شناخته شده مذهبی به طرفداری از شاه پرداختند و یا حداقل نسبت به کودتا بی‌طرف و بی‌تفاوت بودند. مرحوم آیت‌الله کاشانی علاوه بر حمایت از شاه، کودتا را قیام ملی خواند و از سرلشگر زاهدی، فرمانده نظامی کودتاگران به عنوان سردار ملی یاد کرد. یکی از مراجع بزرگ زمان به مناسبت برگشت شاه تلگراف تبریک به وی مخابره نمود و از او حمایت کرد. بعد از مدت کوتاهی از وقوع کودتا وقتی که هواپیمای شاهپور علی‌رضا سقوط کرد و کشته شد، به ملکه مادر تلگراف تسلیت زدند. با وجود همه این موضع‌گیریها، قسمت اعظم روحانیانی که وارد مبارزه ملی شده بودند، همچنان به نهضت ملی و رهبر آن دکتر مصدق وفادار ماندند و این نشانه درک درست سیاسی آنها از شرایط و تشخیص صحیح هدفها است. این پدیده در واقع انعکاس تغییر و تحولی بود که در بین جامعه دینی و جامعه ملی ایران در حال شکل‌گیری بود؛ که به آن صورت تجلی و تبلور یافت.

● اگر شما اجازه دهید به مسائلی بپردازیم که شما در ارتباط مستقیم با آن قرار داشتید. در این رابطه اگر ممکن است نحوه اطلاع و ارتباط

خود را با نهضت ملی توضیح دهید و اگر خاطراتی در زمینه اولین روزهایی که ارتباط برقرار کردید دارید یادآوری فرمایید.

به هنگام کودتای ۲۸ سال ۱۳۳۲ مرداد من عضو شورای مرکزی انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران بودم. آقای مهندس عزت‌الله سحابی هم عضو شورای مرکزی بودند و در انجمن اسلامی دانشجویان فعالیت داشتند. البته آن موقع هیچکدام از ما دانشجوی نبودیم. من در خرداد ۳۲ فارغ التحصیل شدم ولی با وجود این هر دوی ما به عضویت در شورای مرکزی انجمن اسلامی دانشجویان انتخاب شده بودیم. هر دو عضو هیئت تحریریه مجله گنج شایگان ارگان رسمی انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران هم بودیم. انجمن اسلامی دانشجویان دو نشریه داشت. نشریه اول «فروغ علم» بود که ظاهراً در حکومت رزم‌آرا در سال ۲۹ توقیف و انتشار آن متوقف شد. در دوران جنبش ملی و حکومت ملی دکتر مصدق که انجمن اسلامی دانشجویان فعالیت بیشتری پیدا کرد، دوباره نشریه‌ای را به نام گنج شایگان که آقای مرتاضی صاحب امتیازش بود منتشر ساخت. خاطر من هست که که حدود دو هفته بعد از کودتای ۲۸ مرداد، چهاردهم یا پانزدهم شهریور سال ۳۲ بود که آقای مهندس سحابی در هنگام بیرون آمدن از یکی از جلسات انجمن اسلامی دانشجویان به من اطلاع داد که از طریق پدرشان (آقای دکتر سحابی) مطلع شده است که سازمانی به نام نهضت مقاومت ملی تشکیل شده است و پدرشان و آقای مهندس بازرگان در آنجا فعالیت دارند و از همه دعوت کرده‌اند که به این جمعیت ملحق شوند. ما هم با توجه به اعتماد و حسن ظنی که به آقایان مهندس بازرگان و دکتر سحابی داشتیم در همان صحبت‌های اولیه پذیرفتیم که ملحق شویم. به این ترتیب بود که من از فعالیت چنین تشکیلاتی باخبر شدم و بلافاصله

همکاری با آن را پذیرفتم. اولین مسئولیتی که از طرف شورای نهضت مقاومت ملی به من واگذار شد عضویت در کمیته دانشگاه بود. و رابط بین کمیته دانشگاه و کمیته مرکزی نهضت مقاومت شدم.

● چه اقداماتی را کمیته دانشگاه طرح و اجرا می‌کرد؟

بسیج دانشجویان و سازماندهی مبارزات علیه کودتا. اولین تظاهراتی که کمیته دانشگاه علیه کودتا به راه انداخت در ۱۶ مهر سال ۱۳۳۲ بود. در این کمیته غیر از من، مرحوم حیدر رقابی، نماینده‌ای از حزب ایران و از حزب مردم ایران نیز بودند که متأسفانه اسامی آنان را فراموش کرده‌ام. این تظاهرات که در خیابان ولیعصر (پهلوی سابق) بین چهارراه امیراکرم و چهارراه پهلوی سابق ترتیب داده شده بود اولین تجربه از نوع خود بود. به دعوت کمیته نهضت مقاومت ملی دانشگاه چند هزار دانشجو در پیاده‌روهای خیابان تجمع کردند و در سر ساعت معینی با فریادهای یا مرگ یا مصدق و با توزیع اعلامیه‌های نهضت مقاومت ملی به وسط خیابان ریختند. مغازه‌ها تعطیل کردند. راه‌بندان شد. اما نظامیان که از آغاز روز متوجه برنامه ما شده در کوچه‌های اطراف مستقر و منطقه را محاصره کرده بودند و هنگامی که دانشجویان بعد از تظاهرات به کوچه‌های اطراف پراکنده شدند، نظامیان جمع‌کثیری از تظاهرکنندگان را بازداشت کردند و به کامیون‌ها ریختند و به مرکز شهربانی، که محل ستاد فرمانداری نظامی بود بردند. این تظاهرات تجربه خوبی برای ما در مواجهه و مقابله با پلیس بود. دومین تظاهرات بزرگی که کمیته دانشگاه تهران برگزار کرد، مشارکت در تظاهرات فراگیر به هنگام محاکمه دکتر مصدق در ۲۱ آبان بود. البته محاکمه دکتر مصدق از روز شنبه هفدهم آبان شروع شده بود و ابتدا قرار بود که از همان روز هفدهم آبان این اعتصابات سراسری و تظاهرات خیابانی شروع شود. اما به عللی که به روابط

نهضت مقاومت ملی و حزب توده و موضعی که حزب توده در آن موقع گرفت مربوط می‌گردد شورای مرکزی نهضت مقاومت ملی آغاز اعتصابات و تظاهرات را از روز شنبه به روز پنجشنبه ۲۱ آبان موقوف نمود. در این تظاهرات بسیار گسترده کمیته دانشگاه مسئولیت عمده‌ای را بر عهده داشت. بر طبق برنامه، قرار بود تظاهرکنندگان در سطح تهران از سه مسیر عمده به طرف بهارستان حرکت کنند. یکی از این مسیرها، زیر نظر کمیته دانشگاه سازمان یافته بود که از جلوی دانشگاه تهران آغاز می‌شد. کمیته‌های دبیرستانها و محلات غرب و شمال غربی تهران زیر نظر کمیته دانشگاه قرار داشتند و آنها نیز توسط این کمیته سازماندهی شده بودند. سومین تظاهرات گسترده کمیته دانشگاه نهضت مقاومت ملی، نمایش اعتراض به برقراری روابط با انگلستان و ورود نیکسون معاون رئیس جمهوری آمریکا به ایران در روزهای ۱۴-۱۶ آذرماه بود. این تظاهرات در روزهای شنبه و یکشنبه ۱۴ و ۱۵ با آرامی انجام شد اما در روز دوشنبه ۱۶ آذر، نظامیان به سوی دانشجویان در دانشکده فنی تیراندازی کردند و سه تن از دانشجویان را کشتند. دکتر چمران، آن زمان دانشجوی دانشکده فنی از اعضای فعال انجمن اسلامی و دانشجویان و نهضت مقاومت ملی بود و در آن هنگام در کنار دانشجویان در دانشکده بود سالها بعد در خارج از کشور، به اتفاق دکتر چمران کامل‌ترین و مستندترین گرایش از واقعه ۱۶ آذر را نوشتیم و منتشر ساختیم. تیراندازی و کشتار دانشجویان دانشکده فنی صورت گرفت. علاوه بر این از تاریخی که به خاطر ندارم، به عضویت کمیته انتشارات نیز دعوت شدم. کمیته انتشارات نهضت مقاومت ملی آن موقع زیر نظر مهندس بازرگان بود و دو عضو دیگرش عبارت بودند از: آقای مهندس سبحانی و بنده. در کمیته انتشارات مسئولیت امور فنی و تدارکات چاپ و توزیع نشریه

و... به عهده من بود. برای انجام امور فنی یک خانه‌ای مهیا کرده و چاپخانه‌ای که عبارت از دستگاه استنسیل و وسایل دیگر بود در آن خانه مخفی کرده بودیم. در هفته آخر اسفند ۱۳۳۳، هنگامی که آقای مهندس سحابی به همراه آقای عسگری برادر صاحبخانه در خیابان دستگیر شدند، این چاپخانه لو رفت و در نتیجه آقای عسگری صاحبخانه و برادرش و آقای مهندس سحابی و پس از آن در اوائل سال ۳۴ آقای مهندس بازرگان را دستگیر کردند. البته من مسئول بودم. اما در اسفندماه من ازدواج کرده و برای سال نو به شیراز رفته بودم و آقای مهندس سحابی موقتاً مسئولیت مرا پذیرفته بود.

بعدها در کمیته سیاسی که زیر نظر مرحوم رحیم عطایی بود و سپس در کمیته مرکزی به عضویت پذیرفته شدم تا سال ۳۹ که نهضت مقاومت ملی عملاً فعالیتش به پایان رسید، همچنان عضو فعال نهضت مقاومت باقی ماندم.

● زمانی که شما عضو کمیته دانشجویی بودید نحوه ارتباطتان با شورای مرکزی چگونه بود؟

شورای مرکزی یک رابط معرفی کرده بود که ما گزارش اوضاع و احوال و فعالیتها را به وی می‌دادیم و رابط دستورات و تصمیمات شورای مرکزی را به ما اطلاع می‌داد.

● کمیته دانشجویی از نظر سازمانی چگونه تصمیم می‌گرفت و عمل می‌کرد؟

کمیته دانشگاه، در تمام دانشکده‌ها نماینده و تشکیلات داشت. در آن زمان، احزاب ملی (حزب ایران، حزب ملت ایران و نیروی سوم و حزب مردم ایران) در دانشگاهها فعال بودند. البته اکثریت دانشجویان ملی غیر حزبی بودند. غیر از این احزاب، انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران هم اگرچه فعال بود، اما به عنوان انجمن

کار سیاسی نمی‌کرد. و حزب سیاسی محسوب نمی‌شد. کلیه نیروهای ملی، اعم از حزبی یا غیر حزبی در واحدهای نهضت مقاومت ملی سازماندهی شده بودند. حزب توده هم سازمان جداگانه خود را داشت.

البته نیروهای ملی تجربه کار تشکیلاتی چندانی بخصوص تشکیلات مخفی نداشتند؛ اما شور و عشق و ایمان و افری وجود داشت که نقصها و کمبودهای سازمانی را جبران می‌کرد.

کمیته نهضت مقاومت ملی در دانشگاه ابتدا در مرحله اول، مرکب از نمایندگان احزاب ملی بود. اما چون تعداد منفردین بیش از اعضای این احزاب بودند، تدریجاً قسمت اعظم فعالیتها به دوش منفردین افتاد. خصوصاً که احزاب ملی شناخته شده تحت فشارهای شدید و سرکوب قرار گرفته بودند.

فعالیت سیاسی، عمدتاً عبارت بود از توزیع نشریات نهضت مقاومت ملی در محیط دانشگاه یا در سطح شهر، و تظاهرات اعتراض آمیز در دانشگاه و در محیطهای بیرون دانشگاه، نظیر بازار یا خیابانها (عمدتاً در خیابانهای مرکزی شهر، مثل لاله‌زار و استانبول، که شبها بسیار پرزدحام بود).

این نشریات دو نوع بودند. یا توسط کمیته مرکزی نهضت مقاومت تهیه شده بودند که جهت توزیع به کمیته دانشگاه تحویل داده می‌شد. یا اینکه نشریاتی بود که توسط خود کمیته و با امضای کمیته تهیه می‌شد. تیراژ بیانیه‌ها متناسب با امکانات توزیع برآورد می‌شد.

در مورد تظاهرات اعتراض آمیز، عموماً با کمیته مرکزی هماهنگ عمل می‌شد. کمیته مرکزی مناسبت‌ها را تعیین می‌کرد و تصمیم می‌گرفت و دانشگاه عمل می‌کرد. مثلاً در مورد آمدن نیکسون به ایران، به دستور کمیته مرکزی، کمیته دانشگاه مأموریت یافت به کمک

بازاریان برود و با انجام تظاهرات در بازار جو ارباب را بشکند و بازار را تعطیل نمایند.

طرز کار کمیته انتشارات هم اینطور بود که مطالب عموماً توسط کمیته مرکزی تهیه و جهت تکثیر به کمیته انتشارات داده می‌شد. کمیته‌های مختلف نظیر دانشگاه، محلات، ادارات و غیره هر یک تعداد مورد نیاز را درخواست می‌کردند و این درخواستها توسط کمیته مرکزی به کمیته انتشارات اطلاع داده می‌شد. مثلاً برای کمیته بازار ۱۰۰۰ نسخه بپرید فلان جا. آدرس به ما می‌دادند. ما فقط یک آدرس داشتیم و گیرنده را معمولاً نمی‌شناختیم. یا مثلاً کمیته محلات چهار تا پنج آدرس داده بود که از هر نشریه‌ای که درمی‌آید به تعداد معین به هر یک از آدرسها برده و تحویل داده می‌شد. گیرندگان نیز عموماً تحویل دهنده نشریات را نمی‌شناختند.

● برای شهرستانها سهمیه چگونه تعیین می‌شد؟

به میزان سهمیه‌ای که کمیته مرکزی معین کرده بود برای آنها نشریه ارسال می‌شد. تقسیمات جزئی را خود کمیته شهرستانها انجام می‌داد و به شهرستانها می‌فرستاد. نوع نشریات نیز متفاوت بود. گاه بیانیه‌های تحلیلی و یا موضع‌گیری‌های سیاسی بود. گاه «روزنامه» «راه مصدق» بود. گاهی اوقات هم تراکت یا اعلامیه‌های کوتاه چاپ می‌شد. به مناسبت دستگیری دکتر مصدق تمیر مخصوصی که پشت آن چسب داشت و به در و پنجره و دیوارها قابل چسباندن بود چاپ شده بود.

به خاطر دارم در اولین عاشورا و تاسوعای بعد از کودتای ۲۸ مرداد خیلی از مردم علاقه‌مند و طرفدار نهضت صبحهای زود قبل از طلوع آفتاب که برای مراسم و عزاداری دههٔ محرم از منزل بیرون می‌رفتند نشریات را در کوچه‌ها و خانه‌ها می‌انداختند.

● غیر از کارهای چاپی کمیته تبلیغات چه کارهای دیگری انجام می‌داد؟

از نظر تبلیغات مکتوب این نوع فعالیتها مستمراً انجام می‌شد. اما یک دسته تبلیغات دیگر هم به مناسبتهاى مختلف انجام می‌شد. مثلاً در سال ۳۴ هزاره ابو علی سینا در دانشگاه تهران برگزار شد و دهها نفر از مستشرقین به ایران آمدند. نهضت مقاومت ملی نامه‌ای خطاب به آنان تهیه کرد که متن آن در اسناد نهضت مقاومت آمده است. در این نامه آمده بود که شما به کشوری وارد می‌شوید که حکومت کودتا با حمایت آمریکا و انگلیس دولت ملی را ساقط کرده است و هزاران نفر را زندانی کرده و در زندانها شکنجه می‌کنند. رجال ملی را تبعید یا تیرباران کرده است. بعد از آنها خواسته شده بود که صدای مظلومیت ملت ایران را در دنیا منعکس کنند. از آنها خواسته شده بود به مهمانداران خود که از عناصر حکومت کودتا هستند نسبت به وضعیتی که در ایران هست اعتراض کنند. پس از تهیه این نامه، کمیته دانشگاه قبول کرد که این نامه را به مدعوین کنفرانس برساند. عده‌ای از دانشجویان، به همراه آقای دکتر عباس شیبانی، که دانشجوی پزشکی بود، دسته‌های گلی تهیه کرده و نامه‌ها را در داخل دسته‌های گل گذاشتند و به باشگاه دانشگاه رفتند و به عنوان خیرمقدم به مستشرقین هدیه کردند و جوری هم دادند که آنها متوجه شدند چیز دیگری هم داخل دسته گل هست. به طوری که مهمانان بعداً این نامه‌ها را خوانده بودند و به مقامات عکس‌العمل نشان داده بودند. در سال ۱۳۳۵ هنگامی که نیروهای ارتش سرخ بوداپست را به اشغال خود در آوردند و حکومت ملی مجارستان را سرنگون و رژیم وابسته به خود را مستقر کردند، در باشگاه آمریکاییها که در بالای مسجد قبا قرار داشت یک مهمانی بزرگ به عنوان همدردی با مردم

مجارستان ترتیب داده شد. این قضیه همزمان بود با حمله سه کشور فرانسه، انگلیس و اسرائیل به مصر. نهضت مقاومت ملی تراکتهایی تهیه کرد به عنوان ابراز همدردی با مجارها و در عین حال ابراز همدردی با مردم پورت سعید و مصر و اعتراض به سیاست دوگانه غریبها و اینکه چرا در برابر تجاوز به مصر ساکت هستند. عده‌ای از افراد نهضت مقاومت ملی (شادروانان عباس سمیعی و حاج محمد تقی انوری‌زاده اصفهانی) با تهیه بلیط در آن مراسم شرکت کردند و اعلامیه‌ها را در باشگاه توزیع نمودند.

در آن موقع مثل حالا خیلی رسم نبود که خبرنگاران خارجی مرتب به ایران بیایند. ولی خبرگزاریهای معروف دنیا مثل آسوشیتدپرس، یونایتدپرس و رویتر در تهران نمایندگی داشتند. یکی از کارهای نهضت مقاومت ملی ارتباط با این خبرگزاریها بود. این وظیفه بین چند نفر تقسیم شده بود. از جمله ارتباط با خبرگزاری یونایتدپرس که دفترش در خیابان ایرانشهر بود، به من محول شده بود و من مرتب با مسئولان آن تماس داشتم و نشریات را به آنجا می‌رساندم. آنها از این نشریات و اطلاعات استفاده می‌کردند و صدای اعتراض ملت ایران در سطح جهانی منعکس می‌گردید. گاهی روزنامه‌های معروف دنیا، خبرنگاران ویژه‌ای را به ایران می‌فرستادند اعضای نهضت مقاومت ملی با آنها تماس می‌گرفتند و اطلاعاتی درباره فساد دولت کودتا و سرکوب مردم به آنها ارائه می‌شد. در یک نوبت خبرنگار روزنامه کریستین ساینس مانیتور که به ایران آمد، درخواست ملاقات با رهبران مقاومت ملی را کرد. این خبرنگار با چشم بسته در داخل ماشین بدون اینکه بداند به کجا برده می‌شود به منزل یکی از رهبران نهضت مقاومت ملی برده شد. در آنجا وی مصاحبه‌ای انجام داد که عیناً در روزنامه مذکور منعکس گردید. در

این برنامه مهندس عباس امیرانتظام نقش مؤثری ایفا کرده است. همچنین در انتخابات دور هیجدهم مجلس شورای ملی که پس از کودتا برگزار گردید، فرصتی بود تا نهضت بتواند مردم را بسیج کند و صدای اعتراض آنان را منعکس سازد. بر این اساس یک کمیته ویژه انتخابات تشکیل شد. مرحوم دهخدا پذیرفت که عضو هیأت عالی نظارت بر این برنامه‌ها باشد. به این منظور منزل خود را که در خیابان ایرانشهر بود در اختیار این کمیته انتخاباتی قرار داد و مرکز فعالیتهای انتخاباتی نهضت مقاومت ملی برای دوره هیجدهم شد. نهضت مقاومت در این انتخابات با شعار «یا پیروز می‌شویم یا رسوا می‌کنیم» شرکت کرد و کاندیدا داد و دولت به شدت جلوگیری کرد و عملاً منجر به رسوایی نظام شد.

یکی دیگر از فرازهای عمده فعالیت نهضت مقاومت ملی در هنگام آغاز محاکمه مرحوم دکتر مصدق بود. تظاهرات بسیار گسترده‌ای در تهران تدارک دیده شده بود. تهران در روز ۱۷ آبانماه ۳۲ یکپارچه تعطیل شد. بازار، دانشگاه، دبیرستانها، همه جا تعطیل بود. در آن روزها بیشترین بازداشتها انجام شد و همان وقت بود که سقف بازار را بر سر بازاریان خراب کردند و رهبران بازار از جمله مرحوم «حاج محمود مانیان» و مرحوم «حاج حسن شمشیری» را بازداشت و همراه با جمعی دیگر از مبارزین ملی و فعالان حزب توده به خارک تبعید کردند.

● اگر اجازه بدهید در مورد نشریه‌ای که بیرون می‌آمد سؤال کنم. آیا نشریه هیأت تحریریه‌ای داشت و مطالب مندرج توسط چه کسانی نوشته می‌شد و تعیین عناوین مقالات در کجا به تصویب می‌رسید؟ همانطور که اشاره کردم دو نوع نشریات برای توزیع وسیع تهیه می‌شد. یکی روزنامه «راه مصدق» ارگان رسمی نهضت مقاومت بود.

و دیگری بیانیه‌های سیاسی و تحلیلی. مطالب روزنامه راه مصدق یا بیانیه‌های رسمی نهضت مقاومت بود یا مطالبی که کمیته انتشارات آنها را تهیه می‌کرد. مطالبی هم بود که خود کمیته مرکزی تهیه می‌کرد و از طریق آقای مهندس بازرگان به ما داده می‌شد و یک مقداری مطلب برای تکمیل و درآوردن نشریه نیز به آنها اضافه می‌شد. اینها مطالبی بود که کمیته انتشارات خود تهیه و تصویب می‌کرد. در واقع راه مصدق زیر نظر کمیته انتشارات تدوین می‌شد و کمیته مسئول نهایی کردن آن بود. مطالب را هم یا از منابع مختلف می‌گرفت یا خودش تهیه می‌کرد.

● معمولاً مطالب نوشته چه کسانی بود؟

همانطور که گفتم مطالبی که از طرف شورای مرکزی تصویب می‌شد و با امضای نهضت مقاومت ملی منتشر می‌شد تصویبش با جمع شورا بود. اما نگارش و انشایش توسط افراد مختلف بود. مثلاً در مواردی می‌دانم که مرحوم دکتر معظمی مطالب را می‌نوشت و شورای مرکزی آن را اصلاح و تکمیل و نهایی می‌کرد و بعد منتشر می‌شد. همچنین مرحوم رحیم عطایی عمدتاً تحلیل‌های سیاسی می‌نوشت. مطالبی هم بود که مرحوم بازرگان می‌نوشت. بنابراین مطالب توسط نویسندگان مختلف تهیه می‌شد ولی در هر حال توسط شورای مرکزی تصویب می‌شد. هیچوقت چیزی که یک فرد بنویسد و بدون تصویب شورا چاپ شود وجود نداشت. کمیته‌های مختلف نیز هرکدام فعالیت‌های مستقلی در چهارچوب سیاست‌های کلی داشتند. مثلاً کمیته بازار روزنامه «بازار مصدق» و اعلامیه‌های مستقل با امضای خود منتشر می‌کرد. کمیته دانشگاه، افسران نهضت ملی، کمیته‌های ایالتی در برخی از استانها (نظیر خراسان) نیز بیانیه‌های مستقل می‌دادند.

● اگر ممکن است در رابطه با نحوه تأمین مخارج و کارهای تدارکاتی و اینکه توسط چه کسانی انجام می‌شد توضیح دهید.

هر جنبشی که مردمی باشد طبیعی است که باید از کمکهای مالی مردمی تغذیه کند. نهضت مقاومت ملی کلاً با کمکهای مردمی تغذیه می‌شد. مقدار این کمکهای مردمی متفاوت بود. یک دانشجو ممکن بود به قیمت آن روز یک تومان بدهد و تاجر بازار طرفدار نهضت هزار تومان یا ده هزار تومان بدهد. هزینه‌های عمده را کمیته بازار و شخصیت‌های خیریه که در بازار بودند تأمین می‌کردند. یادم هست وقتی که سه کشور فرانسه، انگلیس و اسرائیل به مصر حمله کردند، ابتدا صحرای سینا را به سرعت اشغال کردند. اما مردم پورت سعید مقاومت قهرمانانه‌ای نمودند و همین موجب شکست مهاجمین شد. نهضت مقاومت ملی اعتراضاتی را تدارک دید، از جمله تظاهرات گسترده در دانشگاه بود. در همان تظاهرات بود که دانشجویان به ماشین دکتر اقبال حمله کردند. نهضت مقاومت تلگرافات اعتراض آمیزی به سازمان ملل و مراکز دیگر در حمایت از مردم مصر و جمال عبدالناصر و اعتراض به حمله مخابره کرد.

پس از اینکه ارتش مهاجم سه کشور خاک مصر را ترک کردند به خاطر قهرمانیهای مردم پورت سعید، نهضت مقاومت هدیه‌ای برای شهر پورت سعید تهیه کردند. این هدیه عبارت بود از عکس مرحوم مصدق، که شخصاً آن را امضا کرده بود، در یک قاب بسیار نفیس خاتم‌کاری شده به همراه یک فالیچه نفیسی که در زیر آن نوشته شده بود. «هدیه نهضت مقاومت ملی ایران به شهر قهرمان پورت سعید».

هزینه این قالی نفیس و ذی قیمت را دوستان بازاری پرداختند و این امکان را فراهم کردند تا در قسمتی از آن متن مورد نظر بافته شود. بانی این کار آقای حاجی محمدتقی انوری‌زاده از رهبران مقاوم بازار بود.

این قالی به نحو مقتضی به سفارت مصر در تهران تحویل داده شد و وزیر مختار مصر هنگامی که به مصر می‌رفت آن را شخصاً با خودش برد و در سال ۱۳۴۵ هنگامی که به اتفاق جمعی از دوستان برای آموزش سازماندهی مخفی و جنگهای چریکی در مصر مستقر شده بودیم، روزی به اتفاق مرحوم دکتر چمران به شهر پورت سعید رفتیم و از موزه شهر دیدن کردیم. این قالی و آن عکس در موزه شهر پورت سعید نصب شده بود. بودجه این نوع کارها را نیز خود مردم و هواداران و طرفداران نهضت تأمین می‌کردند.

● از نظر تحلیل مسائل خارجی آیا بین افراد نهضت وحدت نظر بود یا اختلافاتی وجود داشت؟ در حمایت از جمال عبدالناصر و مردم مصر نهضت یکدست عمل می‌کرد یا جناح‌بندی داخلی داشت؟

تا آنجایی که حافظه‌ام یاری می‌کند به یاد ندارم در مورد این گونه موضوعات، مثلاً حمایت از مردم مصر در داخل نهضت مقاومت اختلاف بوده باشد. البته موضوعاتی بودند که بعضاً مورد توافق همه نیروها نبود. مثلاً هنگامی که در سال ۳۴ یا ۳۵ ژنرال «آیزنهاور» برای بار دوم به ریاست جمهوری آمریکا انتخاب شد و دکتربین معروف خود را مطرح کرد، شادروان مرحوم الله یار صالح که دبیرکل حزب ایران بود طی بیانیه‌ای از دکتربین آیزنهاور استقبال نمود. به این موضع‌گیری، افراد زیادی اعتراض کردند. آقای «نصرت‌امینی» شهردار تهران در حکومت ملی دکتر مصدق که وکیل حقوقی دکتر مصدق هم بود و برای انجام کارهای شخصی مرحوم دکتر مصدق می‌توانست به احمدآباد برود، در ارتباط با این موضوع از دکتر مصدق نقل کرد که ایشان بعد از دیدن بیانیه گفته بودند که:

«آیا از شما سؤالی کرده بودند که شما می‌بایست جواب بدهید و جواب دادید؟»

ناگفته نماند، همین بیانیه حزب ایران موجب شد که طرحی در مجلس شورای ملی به تصویب برسد و به موجب آن حزب ایران غیرقانونی اعلام گردد.

● اگر ممکن است به یک سؤال درونی نهضت پاسخ دهید. به نظر شما اختلافات و احياناً خودخواهیها یا عدم تساهلی که بین اعضاء و احزاب نهضت وجود داشت چقدر بارز بود و چقدر باعث کندی حرکت نهضت در آن شرایط تاریخی می شد؟

ببینید، همکاری جمعی در کشور ما سابقه خیلی طولانی ندارد. بعد از سقوط استبداد رضا شاه یک دوران آزادیهای نسبی به وجود آمد. اما ۱۲ سال بیشتر طول نکشید. دوازده سال زمان زیادی برای تمرین کارهای دسته جمعی نبود. بعد از شهریور سال ۲۰ چند سال اول تنها حزب فراگیر حزب توده بود که وابسته به روسها بود. احزابی هم بودند که یا به انگلیسیها یا به آمریکاییها وابسته بودند. مثل حزب اراده ملی به رهبری سید ضیاءالدین طباطبایی که وابسته به انگلیس بود. احزاب ملی بعدها به وجود آمدند. حزب ایران یکی از قدیمی ترین احزاب ملی است بعداً حزب مردم ایران از درون نهضت خداپرستان سوسیالیست به وجود آمد. حزب ملت ایران در سال ۱۳۲۶، در سال ۱۳۳۰ حزب زحمتکشان و در سال ۱۳۳۱ حزب نیروی سوم به وجود آمدند. این احزاب همگی جدید بودند. گروهها و سازمانهای دینی، نظیر فدائیان اسلام (به رهبری نواب صفوی)، مجاهدان اسلام (به رهبری شمس قنات آبادی) نیز به وجود آمده بودند. انجمنهای متعدد اسلامی نیز تشکیل شدند. همه اینها علائم خوبی بودند، اما همه تازه کار بودیم و سابقه تمرین و ورزش زیادی در کار جمعی نداشتیم. این احزاب و انجمنها، هم در درون و هم در بیرون از خود مشکلات متعدد داشتند. عموماً با درگیرها و در نهایت

با انشعابات روبرو می شدند. حتی در زمان حکومت ملی دکتر مصدق تعارضات، رقابت ها و درگیریهایی بین خود احزاب ملی به چشم می خورد. البته اگر همان دموکراسی با تمام نواقص ادامه پیدا می کرد، بسیاری از این مسائل به تدریج حل می شد. طبیعی بود که این نوع مشکلات همچنان ادامه پیدا کند و خصلتها و الگوهای رفتاری بر سر راه ادامه کار جمعی و گروهی مانع ایجاد نماید.

● مرکزیت نهضت مقاومت راه حلی برای حل اختلافات و بحرانهای درونی ارائه می کرد؟

بله. اما حل بعضی از مشکلات و مسائل بین احزاب از حیثه قدرت یا امکانات نهضت مقاومت ملی فراتر بود. به عنوان نمونه، هنگامی که بین دو جناح نیروی سوم یعنی بین دوستان آقای خلیل ملکی و دوستان آقای خنجی اختلاف بروز کرد یک جلسه خصوصی با حضور طرفین در کرج تشکیل شد و از نهضت مقاومت ملی به عنوان حاکم دعوت به عمل آمد. از طرف نهضت مقاومت ملی مرحوم بازرگان در این مجلس تعیین شدند که حضور پیدا کنند. من به خاطر ندارم که آیا آقای بازرگان در این مجلس حضور پیدا کردند یا خیر و جلسات به کجا رسید. ولی می دانم که طرفین نتوانستند به توافق برسند و از هم جدا شدند. ظاهراً اختلافات مجموعه ای بود از مواضع سیاسی و تحلیلهای سیاسی به اضافه خصلتها و درگیریهای شخصی. به همین دلیل، برای مدتی بجای یک نفر، از طرف هر یک از دو جناح یک نماینده در جلسات نهضت مقاومت شرکت می کرد. بعد از مدتی، نماینده گروه خلیل ملکی در جلسات نیامد. اما از جناح مقابل دکتر خنجی و مهندس مسعود حجازی تا سال ۳۵ و ۳۶ در جلسات شرکت می کردند. نماینده حزب ایران شاید از سال ۳۴ به بعد دیگر در جلسات نهضت مقاومت ملی شرکت نکرد. نماینده

حزب مردم ایران از ابتدا مرحوم نخشب و بعضاً دکتر شریعتمداری بود. مرحوم نخشب بعد از کودتا دستگیر و مدتی در بازداشت بود بعد از آزادی برای ادامه تحصیل به خارج رفت.

آقای داریوش فروهر به طور مرتب تقریباً در تمام جلسات تا حدود سال ۱۳۳۹ از طرف حزب ملت ایران شرکت می‌کردند. از سالهای ۳۶ به بعد، اگرچه فعالیتهای نهضت به طور چشمگیری کاهش یافته بود اما جلسات کمیته مرکزی هر هفته تشکیل می‌شد.

● آن زمانی که شما عضو شورای مرکزی بودید چه کسانی حضور داشتند؟

من عضو شورای مرکزی نبودم. من در کمیته اجرایی بودم. در کمیته اجرایی افراد جا به جا می‌شدند، یا مسافرت می‌رفتند، یا نمی‌آمدند. آنها که ثابت بودند آقای مهندس سبحانی، دکتر سبحانی، آقای احمد صدر حاج سیدجوادی، مهندس بازرگان، رحیم عطایی، عباس رادنی، حسن نزیه، عباس امیرانتظام، دکتر خنجی، داریوش فروهر، نصرت‌امینی، عباس سمیعی. اینها همه در کمیته اجرایی بودند.

● در این زمان شورای مرکزی هم وجود داشت؟

شورای مرکزی هم بود. ولی تا چه اندازه‌ای شورا شکل ثابتی داشت و تا چه اندازه فعال بود، در دوره‌های مختلف فرق می‌کرد. من تردید دارم که بعد از سال ۳۶ دیگر شورای مرکزی تشکیل شده باشد. چون شما می‌دانید که در اواسط سال ۳۶ یک تهاجم گسترده‌ای به نهضت مقاومت ملی شد و هشتاد و چند نفر از رهبران و فعالان آن در تهران و شهرستانها دستگیر شدند در این رابطه اگر اجازه بدهید خاطره‌ای را بازگو کنم. در آن زمان من از طرف کمیته اجرایی به مشهد رفته بودم. کمیته ایالتی نهضت مقاومت ملی در خراسان، ۱۴ یا ۱۵ نفر

عضو داشت. اسامی برخی از آنان که الان یاد دارم عبارتند از مرحوم آسایش، طاهر آقا احمدزاده، استاد محمد تقی شریعتی، دکتر علی شریعتی، آیت الله سید ابراهیم میلانی، آقای افضل. به دعوت طاهر آقا احمدزاده جلسه کمیته ایالتی نهضت مقاومت در منزل ایشان تشکیل شد. من هم از طرف کمیته اجرایی رفته بودم و در رابطه با سیاستها و فعالیتهای نهضت گفتگو صورت گرفت. من برای انجام کاری روز بعد ساعت ۱۱ با آقای احمدزاده جلوی باغ ملی مشهد قرار داشتم، اما ایشان سر قرار نیامد و من مجبور شدم به منزل ایشان مراجعه کنم. یکی از پسرانش (مجید احمدزاده) اطلاع داد که دیشب حدود ۱۲ شب بابا و همه دوستان را گرفته اند.

دستگیر شدگان را صبح اول وقت با هواپیمای ارتشی به تهران انتقال دادند. من بلافاصله از مشهد بیرون رفتم و ۲ ماهی در شهرهای مختلف خراسان و مازندران می گشتم. برای اینکه اگر بلافاصله به تهران می آمدم مرا هم دستگیر می کردند. از مشهد با تهران تماس گرفتم معلوم شد در تهران آقایان دکتر سحابی و مهندس سحابی، آیت الله زنجانی، عباس رادینیا و رحیم عطایی جزء دستگیر شدگان می باشند.

آیت الله زنجانی را بعد از مدتی به طارم علیا در اطراف زنجان تبعید کردند. ایشان را مخیر کرده بودند بین تبعید به کربلا و یا زنجان یکی را انتخاب کند. اما ایشان ترجیح دادند از کشور خارج نشوند. بنابراین تبعید به طارم را انتخاب کردند.

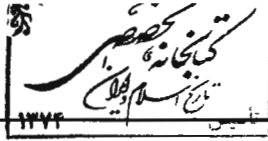
● رابطه نهضت مقاومت با حزب توده چگونه بود؟

با توجه به موضع گیریهای خصمانه و خرابکارانه حزب توده علیه دولت ملی دکتر مصدق و سابقه برخوردهای گسترده با احزاب ملی هیچ عنصر ملی در آن تاریخ موافق با همکاری با حزب توده نبود. به

عنوان نمونه در مراسم اولین سالروز قیام ملی ۳۰ تیر در سال ۱۳۳۲ حزب توده هم می‌خواست در تظاهرات آن روز به نیروهای ملی ملحق شود. اما چون احساسات ضد توده‌ای شدید بود، هیچکس حاضر نشد این پیشنهاد را بپذیرد. بنابراین نوع برخورد با حزب توده را باید در چنین چارچوبی دید. بعد از سقوط حکومت ملی و روی کار آمدن دولت کودتا و برگشت شاه، توده‌ای‌ها نیز ضربات سختی خوردند، عناصری از درون حزب توده ناگهان متوجه شدند که قافیه را سخت باخته‌اند و مصراً در صدد اصلاح برآمدند. از طرف دیگر برای مقابله با کودتا تمایلات شدیدی وجود داشت که همه نیروها با هم متحد شوند. بنابراین مسأله ائتلاف حزب توده و نهضت مقاومت ملی به طور جدی مطرح گردید. اما بر سر این ائتلاف موانع فراوانی وجود داشت. مشکل اول این بود که بسیاری از رهبران ملی به رهبری حزب توده اعتماد نداشتند و معتقد بودند که حزب توده می‌خواهد با نهضت مقاومت ملی بازی کند. عملکرد سران حزب توده این ظن را تقویت می‌کرد. رهبری حزب توده در آن زمان هنوز هیچ یک از مواضع خود را درباره حکومت ملی اصلاح نکرده بود و از خود انتقادی ننموده بود. البته مدتی بعد از کودتا ارتباطات ارگانیک رسمی بین نهضت مقاومت و حزب توده ایجاد شد از جمله رابطی از طرف حزب توده با رابط کمیته دانشگاه نهضت مقاومت در ارتباط بود تا فعالیتها را هماهنگ سازند. رابط حزب توده پیشنهاد داده بود که بیانیه‌ها با امضای مشترک نهضت مقاومت ملی و حزب توده منتشر شود. اما نهضت مقاومت ملی این پیشنهاد را رد کرد در عوض رابط نهضت مقاومت با حزب توده پیشنهاد بعدی نماینده حزب توده را پذیرفته بود که بیانیه‌ها بدون اسم حزب توده و نهضت مقاومت ملی با امضای «دانشجویان دانشگاه تهران» منتشر شوند. در آن هنگام

کمیته دانشگاه نهضت این اختیار را داشت که در حوزه مسائل دانشگاه تصمیم مستقل مقتضی را اتخاذ کند. یکی دو اعلامیه به همین ترتیب منتشر شد. این موضوع بعداً در کمیته دانشگاه مورد بررسی قرار گرفت و مخالفت شد. و قرار شد اعلامیه‌های کمیته دانشگاه با امضای نهضت مقاومت ملی منتشر شوند. اما فشار و اصرار برای ائتلاف همچنان ادامه داشت. تا آنجا که نهضت مقاومت ملی مجبور شد اعلامیه‌هایی بدهد در توضیح و توجیه اینکه چرا با حزب توده ائتلاف نمی‌کند. (این اعلامیه‌ها در مجموعه اسناد نهضت مقاومت ملی آمده‌اند).

- آیا مشترکاً اقداماتی عملی انجام می‌شد؟ یعنی اختلافات فقط در حوزه نظری بود یا در عمل اجتماعی هم اختلاف بود؟
البته در موضع عمل ما معتقد بودیم که می‌توان و باید تظاهرات مشترک علیه رژیم کودتایی انجام داد در این رابطه چند تجربه مشترک هم داشتیم اما ادامه پیدا نکرد.
- برای هماهنگی‌های مقطعی که انجام شد چگونه عمل می‌شد؟
از طریق رابطین نهضت و حزب توده برنامه‌ریزی می‌شد.
- رابط حزب توده با شما چه کسی بود؟
از طرف شورای مرکزی نهضت مقاومت مرحوم آیت‌الله زنجانی به من اطلاع دادند که شخصی به نام جزنی به عنوان رابط حزب توده با شما تماس می‌گیرد.
- منظور بیژن جزنی است؟
خیر. بیژن نبود، شخص دیگری بود. اخیراً مطلع شدم که نام ایشان حشمت‌الله جزنی، عضو سازمان جوانان حزب توده و پسرعموی بیژن جزنی بود.
- محور مذاکرات شما حول چه مسائلی بود؟



در ابتدا حول شعار مشترک صحبت کردیم. متأسفانه روی شعارها نتوانستیم توافق کنیم. مثلاً شعار اول این بود: «مرگ بر امپریالیسم امریکا و انگلیس». این شعار قابل قبول بود و آن را پذیرفتیم. هرچند بعضی ها در نهضت مقاومت معتقد بودند که باید مرگ بر شوروی را به این شعار اضافه کنیم. اما در آنجا گفته شد که در حال حاضر شوروی یا روسیه برای ما خطر بالقوه است اما امریکا و انگلیس خطر بالفعل هستند. شعار دوم این بود که: «سرنگون باد حکومت کودتایی شاه و زاهدی». که در این مورد هم مشکلی نبود. اما در مورد شعار سوم بحث بالا گرفت و به اختلاف رسیدیم. رابط حزب توده پیشنهاد کرد: «پیروز باد مبارزه مشترک نیروهای ملی و ضد استعمار». در واقع تقسیم بندی ایشان از نیروها این طور بود که ما ملی هستیم ولی ضد استعمار نیستیم اما آن ها ضد استعمارند ولی ملی به معنای بورژوا و لیبرال نیستند. در قبال این ما شعاری طرح کردیم به این مضمون که: «پیروز باد مبارزه مشترک همه اقشار ملت در راه بازگشت حکومت ملی دکتر مصدق». موضوع بازگشت حکومت ملی دکتر مصدق محل اختلاف شد. بعد از بحثهای زیاد رابط حزب توده عنوان کرد که: «یک حزب کارگری شعار بازگشت حکومت بورژوا - ملی را نباید بدهد و ما همچنان معتقدیم دولت دکتر مصدق یک حکومت بورژوا - ملی است و اگر طبقه کارگر شعار بازگشت بورژوا - ملی را بدهد ارتجاعی عمل کرده است.» در جواب، استدلال بنده این بود که نتیجه منطقی شعار مرگ بر امپریالیسم امریکا و انگلیس، شعار: سرنگون باد حکومت شاه و زاهدی است. استمرار منطقی این دو شعار تلاش برای بازگشت حکومت ملی دکتر مصدق می باشد که با کودتا ساقط شده است. اما چون نماینده حزب توده حاضر به قبول شعار بازگشت حکومت دکتر مصدق نشد، در نهایت اصل موضوع اعلامیه مشترک

نیز منتفی گردید.

● بین رهبران نهضت و رهبران حزب توده ملاقاتی صورت می‌گرفت؟

همانطور که گفتم نوعی رابطه در سطوح مختلف وجود داشت. تا آنجایی که می‌دانم رابط شورای مرکزی آیت‌الله حاج سیدرضا زنجانی بود. اما از طرف کمیته مرکزی حزب توده چه کسی با آیت‌الله زنجانی رابطه داشت نمی‌دانم.

● آیا همکاری و مشارکت دیگری هم در زمینه مقابله با رژیم کودتا بین نهضت مقاومت و حزب توده انجام شد؟

حداقل از چند مورد همکاری من اطلاع دارم. به عنوان نمونه، حزب توده از طریق سازمان نظامی خود مطلع شده بود که ارتش مصمم است ایل قشقایی را هنگام کوچ سالیانه در یک دره خاصی محاصره و خلع سلاح نماید. لابد می‌دانید که وقتی سرلشگر زاهدی متواری بود، آمریکاییها به سران ایل قشقایی پیشنهاد داده بودند که با دریافت ۵ میلیون دلار، در سال ۳۲، به عنوان پاداش، زاهدی را به ایل ببرند و پناه بدهند و هنگامی که ارتش کودتا می‌کند، ایل قشقایی نیز حمایت نماید. اما قشقایی‌ها امتناع می‌ورزند. ناصر قشقایی مطلب را به دکتر مصدق گزارش می‌دهد. به هنگام کودتای ۲۸ مرداد سران ایل ناصر قشقایی و خسرو قشقایی به مراکز ایل می‌روند و در آنجا می‌مانند. پس از کودتا، دربار و ارتش به فشار آمریکاییها تصمیم می‌گیرند ایل قشقایی را گوشمالی بدهند. خبر تدارک حمله ارتش از طرف حزب توده به نهضت مقاومت ملی داده می‌شود و خبر به کمیته ایالتی نهضت مقاومت ملی شیراز منتقل می‌گردد و توسط یکی از وکلای برجسته شیراز به نام آقای خائفی که عضو کمیته ایالتی نهضت مقاومت ملی بود و با قشقایی‌ها ارتباط داشت به اطلاع آنها

می‌رسد. قشقای‌ها مسیر خود را عوض می‌کنند و طرح حمله انجام نمی‌شود. نمونه دیگر مربوط به اختفای دکتر فاطمی وزیر امور خارجه دولت دکتر مصدق توسط دکتر محسنی می‌باشد. دکتر محسنی دانشجوی دانشکده داروسازی و هم دوره و شاید یکسال جلوتر از من بود و از دانشجویان بورسیه ارتش به حساب می‌آمد. دکتر محسنی در حالیکه افسر ارتش بود عضو سازمان نظامی حزب توده هم بود. البته بعداً فهمیدیم توده‌ای است. وی کسی بود که دکتر فاطمی را که بعد از کودتا متواری و پنهان شده بود در خانه خود پناه داده بود. متأسفانه پناهگاه دکتر فاطمی لو رفت و دستگیر شد. دکتر محسنی مجبور شد که پنهان شود و نتوانستند او را پیدا کنند. ظاهراً قبل از اینکه بتوانند او را بازداشت کنند به همراه همسرش از ایران خارج شده بودند. این نوع ارتباطات هم وجود داشت.

● پایان کار نهضت مقاومت چگونه بود؟

نهضت مقاومت ملی که فعالیت خود را از اواسط شهریور سال ۳۲ آغاز کرده بود از اوایل سال ۳۹ با تأسیس جبهه ملی دوم کار خود را به کلی پایان داد. به این ترتیب که فعالیتهای نهضت مقاومت ملی، به تدریج از اواسط سال ۱۳۳۶ رو به ضعف و کاهش گذاشت. از یک طرف نوعی یأس و ناامیدی از سالهای ۳۶ به بعد همه نیروها را فراگرفته بود. رژیم کودتا ضربات شدیدی به نیروهای سیاسی زده بود. از طرف دیگر رژیم کودتا ثبات داخلی و بین‌المللی را تا حدودی به دست آورده بود. از اواخر سال ۱۳۳۶ دیگر نشریه‌ای بطور مرتب منتشر نمی‌شد و فقط گاهی برای اینکه بگوییم هستیم اعلامیه‌ای داده می‌شد. تنها جلسات کمیته اجرایی هر هفته یک بار تشکیل می‌شد و کاری که می‌کردیم تبادل اخبار و تحلیل و بررسی وقایع سیاسی بود. بعضی از دوستان و هواداران ملی در داخل و خارج کشور گاه به گاه

اطلاعات خصوصی از این طرف و آن طرف برای ما می‌فرستادند. در اواخر سال ۳۸ اخباری به ما رسید که نشان می‌داد که بحرانی در موقعیت دولت ایران در محافل بین‌المللی پیدا شده است. ابتدا مسأله سوء استفاده از کمکهای مالی دولت آمریکا به حکومت زاهدی و دولتهای بعدی در روزنامه‌های آمریکایی مطرح شد. به خصوص وقتی در سال ۱۳۳۸ سفیرکبیر جدید آمریکا سِلِدِن چاپین به ایران آمد پیگیری موضوع فساد مالی حکومت ایران بالا گرفت. کمیسیون ویژه‌ای از سنای آمریکا برای بررسی سوء استفاده‌ها به ایران آمد و گزارش یافته‌های خود را به سنا داد که منتشر شد و به دست ما هم رسید. انتشار اسناد این فساد موجب شد سر و صدای زیادی در سنای آمریکا علیه ادامه کمکهای مالی آمریکا به ایران به وجود آید. آرام آرام دامنه این موضوع گسترش پیدا کرد. وقوع جنگ کره تغییری در دیدگاههای بین‌المللی آمریکا نسبت به چگونگی مقابله با خطرات احتمالی بلوک شرق به وجود آورد که تأثیر مستقیمی بر سیاست داخلی ایران داشت زیرا تا قبل از جنگ کره آمریکاییها این تصور را داشتند که درگیری بین شرق و غرب به صورت یک جنگ کلاسیک بین دو ارتش کلاسیک خواهد بود. اما جنگ کره نشان داد که درگیری دنیای غرب با جهان کمونیسم و جنبشهای آزادی بخش درگیری میان دو ارتش نیست، بلکه درگیری یک ارتش مجهز کلاسیک با ارتشهای مردمی است. و ارتشهای کلاسیک به خصوص ارتش آمریکا هیچ نوع آمادگی و آموزشی برای درگیری با ارتشهای مردمی را ندارد. جنگ کره به غرب نشان داد که از این پس دنیای غرب با ارتشهای کلاسیک و با تجاوز مستقیم روسها به یک کشور جهان سومی روبرو نخواهد شد بلکه درگیری با ارتشهای آزادی بخش که عمدتاً ارتشهای مردمی هستند، خواهد بود. از آن تاریخ نگرشهای تازه‌ای در آمریکا پیدا شد

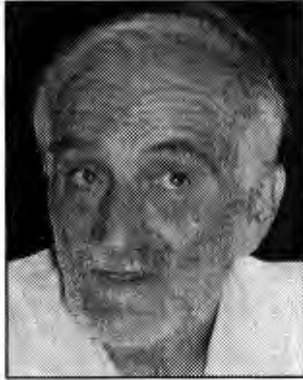
که «مک نامارا» یکی از نظریه پردازان این نگرش تازه روی دو مسأله تأکید داشت. اول اینکه باید در ارتش آمریکا و نیز در ارتش کشورهای وابسته به غرب تغییراتی صورت بگیرد تا بتوانند با جنگهای مردمی مقابله کنند. دوم اینکه باید تغییرات و تحولاتی در نظام اقتصادی و سیاسی کشورهای اقماری غرب به وجود آید تا پتانسیل انقلاب از بین برود. ولی در بعد سیاسی برای شناخت انگیزه و ماهیت انقلابات مردمی این تز مطرح شد که باید تمام ارتشهای آزادی بخش را مطالعه کنند و عناصر اصلی شان را بشناسند و انگیزه جنگهای آزادی بخش را تشخیص دهند و ضد انگیزه را پیاده کنند. از سالهای ۱۳۳۷ در بسیاری از دانشگاههای بزرگ آمریکایی آثار مائو، در چین، جیاب، در ویتنام، و تقریباً تمام جنگهای آزادی بخش ترجمه شدند و مورد مطالعه جدی قرار گرفتند. در نهایت به این جمع بندی رسیدند که در کشورهای جهان سوم مهم ترین مسأله بحران‌زا، مسأله زمین و نظام ارباب - رعیتی است. دهقانان بی زمین بهترین پتانسیل برای انقلاب هستند. بنابراین باید تغییراتی در ساختار اقتصادی و سیاسی کشورهای اقماری صورت گیرد. در ایران این فکر به صورت اصلاحات ارضی بروز خارجی پیدا کرد. هنگامی که کندی روی کار آمد مک نامارا هم به گروه کندی پیوست و این فکر قدرت بیشتری گرفت. بر اساس این نظریه ارتش را آموزشهایی دادند که بتواند در جنگ با ارتشهای آزادی بخش مقابله کند و تشکیل گروه کلاه سبزه از آن موقع شروع شد. البته تقسیم اراضی در ایران یک هدف اقتصادی دیگری هم داشت به این معنا که ۷۵٪ جامعه ایران روستاییان بودند که با توجه به وضعیت معیشت و درآمدی قدرت خرید نداشتند و از طرفی بخش عمده سرمایه داری ایران در چارچوب نظام فئودالیت و زمین داری بود. برنامه این بود که از طریق تقسیم اراضی در واقع

زمین‌داران بزرگ به سرمایه‌داران جدید تبدیل شوند و با دادن زمین به روستاییان آنها قدرت خرید پیدا کنند و باعث رونق بازار داخلی باشد. همه این برنامه‌ها جزو یک مجموعه حساب شده بود. اما عمده‌ترین مسأله ایجاد فشاری بود برای اینکه در نظام سیاسی کشورهای اقماری تعدیل سیاسی و اقتصادی روی دهد تا جامعه به حد انفجار و انقلاب نرسد. با توجه به این مباحث بود که کمیته اجرایی نهضت مقاومت در جلسات هفتگی خود به این جمع بندی رسید که رژیم شاه با توجه به فشار خارجی و اهداف و نیت خودش می‌خواهد جو سیاسی کشور را باز کند و در چنین شرایطی عقلانی نیست که ما بگوییم به دلیل اینکه آنها با نیت خودش سعی در باز شدن فضا دارند پس ما به استقبال این باز شدن نرویم. رژیم می‌خواهد سکه خود را بیندازد ما هم باید سکه خودمان را بیندازیم. بر اساس این تحلیلها چنین فکر شد که اگر همه نیروهای ملی به صورت یکپارچه وارد میدان شوند ممکن است بتوان به نفع ملت تغییراتی ایجاد کرد و یخها را شکست. برای اجرای این برنامه سیاسی لیستی حدود ۱۲۰ نفر از واجدین شرایط شامل وکلای مجلس ۱۷ (اعضای فراکسیون ملی)، همکاران دولت دکتر مصدق، ۱۱ استاد دانشگاه که در مخالفت با قرارداد کنسرسیوم اخراج شده بودند، روزنامه‌نگاران و حتی بعضی از سناتورهایی که با نهضت مقاومت در مقاطع خاصی به خصوص علیه کنسرسیوم تماس و همکاری داشتند، مثل دیوان‌بیگی و همچنین از روحانیانی که به نهضت ملی وفادار مانده بودند مثل مرحوم حاج سید ضیاءالدین حاج سید جوادی و مرحوم غروی و انگجی و جلالی و مرحوم میرعلی رضوی قمی که خودشان گروهی بودند معروف به اصحاب چهارشنبه. چون هر چهارشنبه صبح بعد از نماز صبح یک جا جمع می‌شدند و جلسه

تشکیل می‌دادند، به این نام معروف شدند. در برابر اصحاب پنجشنبه، روحانیون وابسته به دربار در منزل آیت‌الله بهبهانی جمع می‌شدند. پس از تهیه لیست ۱۲۰ نفری، کلیه اعضای باقی مانده در نهضت مقاومت ملی به گروه‌های سه نفری تقسیم شدند و با تعدادی از افراد لیست انتخابی حول مباحث فوق و شرایط آن روز و ضرورت حرکت جمعی، مذاکره کردند. من جزو گروه‌هایی بودم که با دیوان بیگی و سید باقر کاظمی و ایار صالح، مهندس حق شناس، و چند نفر دیگر دیدار و مذاکره کردیم. به هر حال یک دور تمام با همه این افراد صحبت شد و طرح مورد نظر را ارائه دادیم و از آنها خواستیم که در انتخابات فعالانه شرکت کنند. این نظریه تقریباً به اتفاق آراء از جانب همه این افراد منهای یکی دو نفر پذیرفته شد. مرحله دوم این بود که چه کسی پیش قدم شود و از تمام این افراد دعوت نماید. به دلیل بعضی مسائل خصلتی و مشکلاتی که سابقه قبلی داشت هر چه فکر کردیم فردی را که از میان رجال ملی جامع و مانع برای این کار باشد پیدا نکردیم. در نهایت قرعه فال به نام مرحوم آیت‌الله فیروزآبادی زده شد. بنابراین یک روز صبح به اتفاق مرحوم طالقانی و مرحوم آقا ضیاء حاج سیدجوادی به شهری رفتیم. محل زندگی مرحوم فیروزآبادی در خود بیمارستان فیروزآبادی بود. در آن ایام چون برادر آقای فیروزآبادی فوت کرده بود ابتدا در جلسه اول به عنوان تسلیت فوت برادرش با ایشان دیدار کردیم. در جلسه بعد که با مرحوم فیروزآبادی ملاقات کردیم و مقصودمان را به ایشان گفتیم ایشان با کمال میل پذیرفت و گفت که هر چه می‌خواهید بنویسید و هر کس را که منظور نظرتان هست دعوت کنید. برای این کار منزل پسرش را که در خیابان علایی، خیابان هدایت، بود در اختیار ما قرار داد. و اولین جلسات عمومی - مردمی در آنجا تشکیل شد. در همین

ایام به موازات این فعالیتها گروههای ملی نیز شروع به تجمع کردند. به دنبال این فعالیتها، مشارکت مردم در جلسات عمومی از آن چیزی که فکر می‌کردیم گسترده‌تر شد و در نهایت منجر به تشکیل جبهه ملی دوم شد. از این تاریخ یعنی اوایل سال ۳۹ یا اواخر سال ۳۸ دیگر مطلبی با امضای نهضت مقاومت منتشر نشد. و می‌توان گفت فعالیت به نام نهضت مقاومت پایان یافت. آن مجموعه‌ای که به نام کمیته اجرایی نهضت مقاومت هفته‌ای یک بار دور هم جمع می‌شدیم منهای یکی دونفر همان‌هایی بودند که بعدها تحت نام نهضت آزادی ایران اعلام موجودیت کردند. مرحوم بازرگان، دکتر سعابی، رحیم عطایی، حسن نزیه، آیت‌الله طالقانی، مهندس عطایی، عباس سمیعی از مؤسسين بودند. و مرحوم آیت‌الله زنجانی هم در تأیید نهضت آزادی اعلامیه‌ای منتشر کرد. نظر ایشان این بود که اگر ایشان در نهضت نباشند بهتر است. و پیشنهاد کرد مرحوم طالقانی وارد نهضت شود. و گفت من بیرون از نهضت بهتر می‌توانم به نهضت کمک کنم. در واقع نهضت آزادی را می‌توان ادامه بخشی از همان نهضت مقاومت ملی محسوب نمود.

لازم است این نکته را متذکر شوم، آنچه با شما در میان گذاشتم نه تمامی فعالیتها و خدمات نهضت مقاومت ملی است و نه کسانی را که به یاد داشتم و نام آنها را ذکر کردم، تنها کسانی بودند که در این فعالیتها حضور داشتند. اگر نام کسانی از قلم و از ذهن افتاده است قصد و غرضی در بین نیست. نهضت مقاومت ملی یک سازمان مخفی بود و آشنایی با تمامی کسانی که آن روزهای سخت فداکاری کردند و پرچم مقاومت را برافراشته نگهداشتند برای یک نفر یا چند نفر هرگز ممکن نخواهد بود. مگر آنکه همه مبارزین خاطرات خود را بگویند و بنویسند تا نسل کنونی مطلع گردد.



گفتگوبا

حسین

شاه حسینی

حسین شاه حسینی در سال ۱۳۰۶ در محله قدیمی سرچشمه تهران متولد شد. پدر او «حاج شیخ زین العابدین نوری شاه حسینی» از علاقمندان تفکر و آرمانهای مرحوم سید حسن مدرس و از معتمدین قابل احترام بازار بود و بدلیل همین تعلقات فکری پدر شخصیت وی نضج گرفت. پس از فوت پدر با دوستان وی که در راس آنها آیت الله کاشانی (که وصی پدر نیز بود) رابطه برقرار کرد و از این طریق وارد عرصه سیاست شد. پس از ترور «هژیر» برای اولین بار به زندان رفت و پس از آزادی از زندان تحصیل نیمه کاره خود را ادامه داد و پس از اخذ دیپلم در هنر سرای عالی در رشته شیمی مشغول به تحصیل شد.

در انتخابات دوره هفدهم مجلس در زمره فعالین جبهه ملی به حساب می آمد و در اینکار تلاش فراوان کرد. پس از ایجاد اختلاف بین دکتر مصدق و آیت الله کاشانی و دور شدن آیت الله از دولت ملی، به حمایت از مصدق

برخاست و از اعضای فعال «جامعه اصناف و پیشه وران» طرفدار دولت ملی بود. پس از کودتای ننگین ۲۸ مرداد در «نهضت مقاومت ملی» مشارکت داشت و از عناصر اولیه آن تشکل محسوب می شد. و در این ارتباط چندین بار به زندان افتاد. در اولین کنگره جبهه ملی دوم در سال ۱۳۳۹ به عضویت شورای جبهه ملی دوم انتخاب و مسئولیت کمیته بازار و محلات را بعهده گرفت. شاه حسینی در سال ۴۲ بدلیل فعالیت علیه رژیم شاه دستگیر و زندانی شد و پس از آزادی از زندان در ارتباط با بخش هایی از روحانیت که مبارزه سیاسی می کردند و همچنین احزاب نهضت آزادی و جاما و ملت ایران ایفای نقش می نمود.

پس از انقلاب و در دوران دولت موقت به سمت معاون نخست وزیر و رئیس سازمان تربیت بدنی ایران و کمیته ملی المپیک منصوب شد و تا سال ۶۰ در این مقام انجام وظیفه می نمود. او در سالهای بعد از پایه گذاران «جمعیت دفاع از آزادی و حاکمیت ملی ایران» بود.

حسین شاه حسینی در سالهای قبل از انقلاب چهار بار و در دوران پس از انقلاب دو بار به زندان رفت.

● جناب آقای شاه حسینی، شما از فعالان نهضت مقاومت ملی در سالهای پس از کودتای ۲۸ مرداد بودید، لطفاً در مورد زمینه‌های تاریخی نهضت مقاومت و ارتباط آن با جریانهای قبل از کودتا توضیح بفرمایید؟

با تشکر از شما که موجبات برگزاری این گفت و شنود را فراهم آوردید باید به عرض برسانم همان‌گونه که مستحضرید، در آبان‌ماه سال ۱۳۲۸ جبهه ملی تشکیل شد. پس از آن در انتخابات دوره شانزدهم افراد منتسب به جبهه به مجلس راه یافتند. در آن دوران یک حرکت عمومی در سطح جامعه حول آزاداندیشی و آزادیخواهی برای نجات مملکت از مشکلات ناشی از حکومت شاهنشاهی در ایران شایع شده بود. این حرکت عمومی به دنبال مرکز ثقلی بود تا افکار و اندیشه‌هایش را در آن متجلی سازد و در این راه این افکار و اندیشه‌ها در شخص دکتر مصدق تحقق یافت. زیرا دکتر مصدق از

بقایای شخصیت‌های سیاسی این مملکت بود که به دلیل اصالت و صداقت در مبارزه برای استقلال و آزادی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بود. بر این اساس دکتر مصدق توانست در رأس این هرم قرار بگیرد و به عنوان رهبر این جریانات عمل کند. در مجلس دوره شانزدهم فراکسیون جبهه ملی تشکیل شد و در ادامه راه، دکتر مصدق به نخست‌وزیری رسید. در آستانه انتخابات دوره هفدهم با توجه به وفاداری عملی دکتر مصدق در زمینه آزادی‌های سیاسی همه گروه‌ها اعم از مخالف و موافق، چپی و مذهبی و طرفداران دربار مطابق آزادی‌های مصوب در قانون اساسی به فعالیت شدید پرداختند. مرحوم مصدق معتقد بود که در یک مملکت وقتی حاکمیت با مردم است که در آنجا مردم و نمایندگان افشار مختلف آنان که در احزاب تعیین پیدا کرده است، بتوانند آزادانه اظهار نظر و عقیده کنند. دکتر مصدق به دفعات اعلام کرده بود که چنانچه کسانی یا روزنامه‌ای به شخص من توهین یا اعتراضی کردند هیچ دادگاهی حق رسیدگی به این موضوع را ندارد و من از آن صرف نظر می‌کنم. درست یادم هست که پس از بازگشت پیروزمندانه مصدق از دادگاه لاهه و گرفتن رأی به نفع ایران، گروه‌هایی در تهران می‌خواستند یکی از خیابانهای تهران را به نام ایشان نامگذاری کنند و نیز مجسمه‌ای از او بسازند و حتی خیابان شمال سفارت انگلیس را که به نام چرچیل داشت به نام مصدق بگذارند. مصدق طی اعلامیه مبسوطی آنها را از این کار منع کرد و گفت کسانی که به مردم خدمت می‌کنند نیاز به این ندارند که اسمشان روی خیابان باشد چون به وظیفه‌شان عمل کردند و نه اینکه خواسته باشند از این طریق معروفیتی کسب کنند.

با این طرز فکر، مصدق در انتخابات دوره هفدهم با اشکالاتی مواجه شد و تعدادی از طرفداران شاه که در ارتباط با ارتش بودند

مانند میراشرفی، جمال امامی و... وکیل شدند. در اینجا نمی توانیم بگوییم انتخاباتی انجام نشده، بلکه انتخابات انجام شد اما به دلیل نفوذ ارتش در بعضی مناطق و با کمک برخی از عشایر توانستند رأی بیاورند. مثلاً امام جمعه تهران از منطقه سنی نشین مهاباد وکیل شد یا میر اشرفی که اصفهانی بود از مشکین شهر آذربایجان وکیل شد درحالی که اینها در این نقاط هیچ زمینه‌ای برای انتخاب شدن نداشتند. اما توده‌ایها به علت داشتن تشکیلات منضبط، کوشش کردند تا بتوانند در انتخابات تهران توفیقاتی پیدا کنند. در آن زمان متأسفانه تشکیلات آن‌چنان قوی حزبی در ایران نبود که بتواند در مقابل اینها بایستد و تنها نیروی مؤثر در مقابل آنان انگیزه‌های مذهبی مردم بود. از این جهت می‌بینیم که در آن موقع مراجع دینی همچون آقای سید محمد تقی خوانساری و مرحوم حجت کوه کمره‌ای وارد صحنه شدند و فتوا دادند که به شخصیت‌های ملی و دینی و مذهبی رأی بدهید. در پی آن در تمام شهرستانها و خاصه در تهران، تمام مردم متدین رفتن به پای صندوقهای رأی را برای خودشان فرض مذهبی دیدند و به کاندیداهای ملی و مذهبی رأی دادند. نفر اول تهران ۱۱۰ هزار و نفر آخر ۲۶ هزار رأی آوردند که نفر اول لیست توده‌ای از نفر آخر هم عقبتر بود.

در مجلس یک فراکسیون به نام نهضت ملی که طرفدار دکتر مصدق بودند تشکیل شد. در این فراکسیون تعدادی از روحانیون نیز عضو بودند که تعداد آنها حدود هشت نفر بود که از تبریز و قزوین و دماوند و تهران انتخاب شده بودند

این روحانیان با روحانیان خارج از مجلس هم در ارتباط بودند و از اینجا نطفه هیئت علمیه تهران بسته می‌شود. ناگفته نماند که درون مجلس هم سید حسن امام‌جمعه در صدد تشکیل یک فراکسیون

مذهبی طرفدار شاه بود.

هیئت علمیه تهران با شرکت عده‌ای از وکلای معمم مجلس و عده‌ای از روحانیان به نام تهران که در ارتباط با شخص دکتر مصدق و طرفدار تفکر آن مرحوم بودند تشکیل می‌شود.

● آیا از قبل دکتر مصدق با روحانیان آن زمان ارتباط یا مرادده‌ای داشت؟

من از مرحوم حاج سیدرضا زنجانی شنیدم که تمامی هزینه زندگی مرحوم حاج عبدالکریم حائری را خانم نجم‌السلطنه (مادر دکتر مصدق) هبه می‌کرد زیرا مرحوم حائری از وجوهات مذهبی امرار معاش نمی‌نمود. این اقدام مرحوم نجم‌السلطنه شروعی بود برای ارتباط بین فرزندان آنان یعنی دکتر مصدق و مرحوم آقا شیخ مرتضی حائری که یکی از مراجع بودند و حدود دو سال قبل فوت کردند و همچنین دکتر مهدی حائری که سالها رئیس دانشکده معقول و منقول بودند و الآن هم در دانشگاه‌های خارج فلسفه تدریس می‌کنند و همین آقایان حائری در هیئت علمیه نقش مؤثری داشتند. و ضمناً همین آقای دکتر حائری منتخب دکتر مصدق در شورای عالی فرهنگ آن زمان بود.

● اهداف هیئت علمیه چه بود؟

وجه سیاسی هیئت، تلاش در راه نظریات دکتر مصدق به خاطر منافع ملی ایران بود. آنان معتقد بودند که ایران اول باید از چنگ استبداد نجات پیدا کند، بعد آزادی و دموکراسی پیاده شود و در آن شرایط هر گروه شروع به تبلیغات و فعالیت کند. آنها همچنین اعتقاد داشتند که اصول اسلامی می‌تواند پاسخگوی فلسفه‌های مادی و ضد دینی باشد و با دلایل مثبت در مقابل آنها بایستد. زیرا در آن شرایط فعالیت گروه‌های چپ با دیدگاه مادیگرا شدید بود. هیئت

معتقد بود لزومی ندارد که برخوردهای تند و غیرواقعی بینانه با آنها کنیم. بر این اساس شروع به انتشار نشریاتی کردند که آن موقع در قم منتشر می‌شد و مرحوم علامه طباطبایی هم در این نشریات مطلب می‌نوشت.

● ممکن است نام این نشریات را بفرمایید؟

تا آنجا که به‌خاطر دارم نشر دانش، علم و دانش و فرهنگ اسلام. این زمان مقارن بود با فعالیت انجمنهای اسلامی دانشگاهها و ارتباط بین تحصیلکردگان دانشگاهی با علمای حوزوی. این جریان با توجه به مواضع سیاسی خود که پیروی از خط مشی دکتر مصدق بود، توانست در دانشگاه پایگاه مؤثری در مواجهه با جریان چپ به دست آورد و برای خودش یارگیری و نیروگیری کند.

● آیا در آن هنگام مرحوم آیت‌الله کاشانی با هیئت علمیه ارتباط داشت؟

هیئت علمیه از وجود حضرت آیت‌الله کاشانی استفاده می‌کرد. در آن موقع مرحوم کاشانی با دکتر مصدق در تمام اهداف ملی همکاری می‌کرد و از مدافعان دولت ملی بود. در این میان عواملی کوشش می‌کردند که همیشه بین این دو تفرقه و جدایی بیندازند. و سرانجام توفیق هم پیدا کردند و توانستند کاشانی را از دکتر مصدق جدا کنند. در این ماجرا عوامل وابسته به دربار نقش مؤثری را ایفا کردند. و این جدایی یکی از مقدمات کودتای ۲۸ مرداد بود.

● در شرایط اختلاف دکتر مصدق و مرحوم کاشانی، هیئت علمیه چه موضعی را اتخاذ کرد؟

وقتی که به‌طور کلی آیت‌الله کاشانی - که یکی از اعضای مؤثر هیئت علمیه بود - در مقابل دکتر مصدق ایستاد، هیئت علمیه به هیچ‌وجه به‌دنبال آقای کاشانی نرفت بلکه از مدافعان اهداف و مشی

مصدق باقی ماند و در این راه کوشش به عمل می آورد.

● رهبری این هیئت را چه کسانی به عهده داشتند؟

رهبری هیئت علمیه از نظر ظاهر امر، با مرحوم حاج سیدرضا زنجانی بود - زیرا ایشان در دستگاه مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری نقش مدیریتی به عهده داشت - ولی از نظر جامعه مذهبی با آقا میرسید علی رضوی بود. ولی بیشتر شورایی عمل می کردند و هفته ای یک بار شبهای دوشنبه در منزل مرحوم آقا میرسید علی رضوی در محله پاچنار تهران جمع می شدند که به آنها اصحاب روز دوشنبه می گفتند. در جلسه آنها اکثریت قریب به اتفاق بازاریان سرشناس که در رابطه با روحانیان بودند شرکت می کردند. شما می بینید، مرحوم حاج عباسقلی بازرگان (پدر مرحوم مهندس بازرگان) از مَرَدَة خاص آقا میرسید علی رضوی بود و چون ایشان دکتر مصدق را تأیید می کرد، مرحوم حاج عباسقلی بازرگان هم دکتر مصدق را تأیید می کرد و از همین طریق مهندس بازرگان به صحنه سیاسی ایران و حمایت از دکتر مصدق کشیده شدند. یا حاج نورو. علی لباسچی که از نزدیکان مهندس کاظم حسینی بود از اصحاب روز دوشنبه بود و همین ارتباط باعث جذب مرحوم حسینی به صحنه سیاست و تأیید دکتر مصدق بود. می بینم که چهره های مذهبی - سیاسی ما از طریق همین هیئت علمیه در ارتباط با دکتر مصدق و حمایت از وی بودند.

● آیا شما هم در جلسات هیئت علمیه شرکت می کردید؟

ما به دلیل این که کاسب بازار بودیم و اگر کاسب هم نبودیم از طرفداران دکتر مصدق بودیم و گرایشهای مذهبی داشتیم، به این جلسات می رفتیم. البته آن آقایان به عنوان شاخصین بودند و ما درکنار آنها به عنوان مجریان نظریات آنها اقدام می کردیم و اعلامیه ها و

نشریات را بازگو می‌کردیم.

● از روحانیان چه کسان دیگری در هیئت علمیه بودند؟

اکثر ائمه مساجد تهران و شهرستانها و خطبای معروف در این جلسات شرکت می‌کردند. علمایی که بیاد دارم در آن جلسات حاضر می‌شدند عبارت بودند از حجت الاسلام مرحوم حاج میرسیدعلی رضوی قمی امام جماعت مسجد آذربایجانیه و فرزند ایشان مرحوم حاج سید صادق رضوی قومی، مرحوم آیت الله سیدرضا زنجانی. مرحوم حجت الاسلام حاج سیدمحمدعلی انگجی و برادرزاده ایشان آقای انگجی امام جماعت مسجد ملک بازار، حجت الاسلام دزفولی، حجت الاسلام جلالی موسوی، حجت الاسلام حاج آقا ضیاء حاج سیدجوادی، حجت الاسلام شبستری، حجت الاسلام حاج آقا مهدی حایری استاد و مدرس دانشکده معقول و منقول، شیخ باقر نهاوندی واعظ، حاج آقا بزرگ نوری امام جماعت مسجد سر قبر آقا و آقای شبیری، مرحوم صدر بلاغی و حاج سیدمهدی قوامزاده واعظ.

● آیا ارتباطی با شخص دکتر مصدق از طریق هیئت علمیه وجود داشت؟

دیدارهایی وجود داشت. همچنین به دفعات نزد آیت الله بروجردی سعایت می‌شد که دکتر مصدق رعایت اصول مذهب را نمی‌کند. بعد آیت الله بروجردی گروههایی را در ارتباط با مرحوم زنجانی، مستقیماً می‌فرستادند و به دیدار دکتر مصدق می‌رفتند و می‌دیدند که آن مسائلی را که منعکس کرده بودند واقعیت ندارد، بلکه خلاف آن است.

● از فرمایشات جناب عالی چنین نتیجه گیری می‌شود که نهضت مقاومت ملی از بطن هیئت علمیه ناشی شد و به حیات خود ادامه داد، حال در مورد چگونگی تشکیل آن توضیح فرمایید؟

پس از کودتا و شکلگیری شرایط نوین سیاسی و نظامی، خفقان سیاسی پیش آمد و اکثر سیاستمداران زمان دکتر مصدق یا در خانه‌هایشان زمین‌گیر شدند یا فراری و متواری بودند و به هیچ‌شکلی نمی‌توانستند در دسترس قرار بگیرند. در این شرایط تنها هیئت علمیه بود که به دلیل شاخصیت مذهبی خود به حیاتش ادامه داد و جلسات دوشنبه‌ها ادامه پیدا کرد و مرحوم حاج سیدرضا زنجانی مدیریت سیاسی را تحت این عنوان که ما راه دکتر مصدق را باید ادامه بدهیم به عهده گرفت. در این بین از چند نفر از بازاریها که در همان مجالس دوشنبه‌ها می‌رفتند مانند مرحوم عباس رادیا، مرحوم احمد توانگر بختیاری، مرحوم حاج حسن قاسمیه، مرحوم شمشیری و مرحوم ابراهیم کریم‌آبادی دعوت به آمد. البته بعضی از این آقایان به دلیل شهری که داشتند امکان فعالیت جدی نداشتند اما سعی می‌کردند توسط مرحوم زنجانی در ارتباط با نهضت مقاومت باشند.

● از اولین نشستها و گفت‌وگوها حول تشکیل نهضت مقاومت چیزی به‌خاطر دارید؟

سه، چهار روز پس از کودتای ۲۸ مرداد من در منزل مرحوم ابراهیم کریم‌آبادی بودم و کسب تکلیف می‌کردم که آقا سرانجام چه باید بکنیم؟ مرحوم کریم‌آبادی رئیس صنف قهوه‌چیه‌ای تهران و از شخصیت‌های صنفی تهران بود و همچنین مدیریت روزنامه اصناف را به عهده داشت. یادم هست در همین اثنا مرحوم نخشب به دیدار کریم‌آبادی آمد. محمد نخشب در آن زمان دبیرکل حزب مردم ایران بود. این حزب دیدگاهی به نام خداپرستان سوسیالیست را طرح می‌کرد. نخشب سوار یک دوچرخه کورسی بود و کلاهی هم بر سرش گذاشته بود تا شناخته نشود. ما از وی سؤال کردیم که آقا ما باید چه کار کنیم و چه کار نباید بکنیم. نخشب گفت، نمی‌دانم چه کار باید

کرد، یک مراجعه‌ای به حاج سیدرضا زنجانی بکنیم و ببینیم چه می‌شود کرد. چون چهره کریم‌آبادی و نخشب را می‌شناختند، قرار شد من مراجعه کنم. من به منزل مرحوم زنجانی که در خیابان فرهنگ تهران بود، رفتم. خدمت ایشان رسیدم. به من گفتند که: شما را کی فرستاده است؟ گفتم: آقای کریم‌آبادی و آمدیم ببینیم چه بکنیم. خیلی راحت گفتند: «آقا فردا عصری تشریف بیاورید.» فردا عصری که من رفتم، دیدم مرحوم توانگر و مرحوم عباس رادانیا آنجا هستند. آقای زنجانی تعدادی از کاغذهای دوبرگی بزرگ را گفتند از زیرزمین بالا آمدند و به ما گفتند روی کاغذها به ترتیب بنویسید نهضت ادامه دارد. کپی گذاشتیم و تعداد زیادی حدود ۱۵۰ تا نوشتیم. وقتی تمام شد ایشان گفتند اینجا باشید تا عمل کنیم. عصری بود همان روز یا روز بعدش. قبل از این که ساعت حکومت نظامی برسد، مرحوم زنجانی تعداد ۱۰ عدد از کاغذهای نوشته شده نهضت ادامه دارد را لوله کرد مثل سیگارهای دست پیچ و داخل عمامه‌اش گذاشت. ۱۰ عدد هم به من داد و گفت: بگذار در جیب و بقیه آنها را که مانده بود گذاشت داخل قوطی کفش و به آقای رادانیا داد و گفت: داخل کوچه‌ها من جلو می‌روم و شاه حسینی به فاصله ۱۰ متر و آقای رادانیا به فاصله ۲۰ متر بعد از من شروع به حرکت کند و بعد از این که ۱۰ تا کاغذ را در منزل مردم انداختم، ده‌تای بعدی را شاه حسینی به من برساند و دوباره برگردد و از رادانیا ده‌تای دیگر بگیرد و همین‌طور ادامه می‌دهیم تا ببینیم امشب چه می‌کنیم. آن شب تمام خانه‌های خیابانهای فرهنگ، شاهپور و امیریه که در یا پنجره آنها باز بود، از آن کاغذها انداختیم. مرحوم حاج سید رضا زنجانی همین‌طور با آرامش و درحالی که یک عصا هم در دستش بود خیلی منظم و مرتب با عبا و نعلین راه می‌رفت. فردا شب و چند شب بعد همین کار را انجام

دادیم. مرحوم توانگر هم به ما ملحق شد. اولین شب دوشنبه بعد از این جریان که در منزل مرحوم آیت الله سیدرضوی بودیم، پچ‌پچی دیدیم تحت این عنوان که کاغذهایی به خانه مردم انداخته‌اند که نهضت ادامه دارد. این موضوع ایجاد شک و شبه کرده بود که این کار کدام گروه است؟ در خاتمه جلسه آقا سیدرضا به طور صریح انجام آن را قبول نکردند بلکه فرمودند «آقا خانه من هم انداختند، هرچه هست چیز خوبی است. تا موردی پیدا نکردید شک نفرمایید و اصل بر براءت است. و شما هم تشویق بکنید که مردم امید داشته باشند.»

● اولین جلسات نهضت چگونه تشکیل شد؟

به دنبال این قضایا مرحوم زنجانی فرمودند که از عده‌ای برای ادامه کار دعوت به عمل آوریم. در اولین نشستها که نمی‌توان اسم آن را جلسه رسمی بگذاریم در منزل آقای زنجانی جمع شدیم. از طرف حاج سید میرعلی رضوی آقای صدزالحفاظی آمده بودند همچنین مرحوم حاج حسن قاسمیه که از تجار بازار بود و توسط مرحوم شمشیری معرفی شد و در این جلسات شرکت می‌کرد. موضوع این بود که با توجه به انعکاس خبر نهضت ادامه دارد چه باید بکنیم؟ قرار بر این شد که هرکسی پرسید به او بگوییم: «ما هم شنیده‌ایم و اینها اعضای فراکسیون نهضت ملی هستند که در دوره هفدهم مجلس شورای ملی نماینده بوده‌اند و چنین کارهایی را می‌کنند و گرنه تشکیلاتی وجود ندارد». پس از آن زنجانی فرمودند «بسیار خوب بیایم کوشش کنیم که با احزاب تماس بگیریم». هریک از اعضای جلسه مأمور شدند که با احزاب تماس بگیرند. به دلیل گرایشات مذهبی مرحوم قاسمیه، قرار شد که با حزب مردم ایران تماس بگیرد. مرحوم توانگر مأمور ارتباط با نیروی سومها شد. در آن موقع هنوز

اختلاف بین آنها علنی نشده بود. البته، اطلاع پیدا کرده بودیم که آقای توانگر به شکلی از محل اختفای دکتر فاطمی اطلاع دارد و در ارتباط است. آقای رادنیاس تماس با حزب ایران را به عهده گرفت دو - سه روز بعد جلسه‌ای برگزار شد و در آنجا گفته شد که حرکت بعدی ما باید این باشد که به مردم نوعی آماده‌باش داده شود به طوری که اعتراض عمومی نسبت به حکومت غیرقانونی کودتا وجود داشته باشد. برای اینکه به این هدف نزدیک شویم قرار شد که یک آزمایش نیرو به عمل آوریم و ببینیم که چقدر نیرو داریم. در همان روزهای اول پس از کودتا بازار تعطیل بود اما گفته شد که اگر حکومت کودتا فشار بیاورد بازارها مجبور به باز کردن خواهند بود. با این تحلیل، اعلامیه‌ای مبنی بر باز کردن بازار پیشنهاد شد تا ابتکار عمل به دست حکومت نیفتد. چند نفر از روحانیان مانند سیدرضا زنجانی و آقای رسولی - که از موجهین گیلان بود - و احتمالاً آقای رضوی و دو الی سه روحانی دیگر که دقیق در خاطر من نیست از مردم خواستند که به سراغ کسب و کارشان بروند و مغازه‌ها را باز کنند. اعلامیه به زحمت توسط من در چاپخانه شعاعیان در خیابان بوذرجمهری آن موقع چاپ شد. تعداد آن هزار تا دوهزار اعلامیه کوچک بود که توزیع کردیم و ضمن تشکر از بازاریان و اصناف تقاضا شده بود که مغازه‌هایشان را باز کنند. در این هنگام هنوز اسم نهضت مقاومت مطرح نبود و اعلامیه به نام روحانیان و هیئت علمیه منتشر شد.

● پس چطور شد که نام نهضت مقاومت انتخاب شد؟

پس از این که نمایندگان احزاب جمع شدند قرار شد اعلامیه‌ای در رابطه با وضع حقوقی حاکمیت آن روز بدهیم و یک روز را به عنوان تعطیل عمومی و اعتراض اعلام کنیم. در آنجا گفته شد که این اعلامیه را باید با اسم بدهیم، اسامی مختلفی طرح شد. آنچه من یاد دارم

آقای ناصر صدرالحفاظی - که وکیل دادگستری و پسر آقای سید میرعلی رضوی بود - «نهضت مقاومت ملی» را پیشنهاد کرد. افرادی که در آن جلسه بودند اکثراً نمی دانستند که نهضت مقاومت یعنی چه و چه تاریخی دارد. ایشان فرمودند در جنگ بین الملل دوم، ژنرال دوگل در فرانسه یک حرکت ضد آلمانی و به نفع مردم فرانسه ایجاد کرد به همین نام. چه بهتر که ما هم با توجه به این که هیئت حکومت کودتا، مثل یک قشون فاتح با ما برخورد کرده اند نام نهضت مقاومت را انتخاب کنیم. این نام پس از بحث تصویب شد و قرار شد از این تاریخ به بعد این گروه به نام نهضت مقاومت ملی فعالیت کند.

● در بعضی از کتابهای تاریخی گفته شده که دکتر شاپور بختیار این نام را پیشنهاد کرده است؟

در زمان نامگذاری اصلاً بختیار در کمیته نهضت مقاومت شرکت نکرده بود و بعدها آقای بختیار از طرف حزب ایران معرفی شد. اولین نماینده حزب ایران در کمیته نهضت مقاومت آقای ناصر خورگامی بود و بعد از آن آقای اصغر گیتی بین و بعد از او، آقای دکتر بختیار و ناصر موسوی معرفی شد.

● ممکن است تشکیل دهندگان اولیه نهضت مقاومت را نام ببرید؟

شش نفر اولیه تشکیل دهنده نهضت مقاومت ملی عبارت بودند از مرحوم آیت الله حاج سیدرضا زنجانی، مرحوم حاج حسن قاسمیه، مرحوم عباس رادنیسا، مرحوم احمد توانگر بختیاری، ناصر صدرالحفاظی و حسین شاه حسینی. که همان طور که عرض کردم با نمایندگان احزاب ایران، مردم ایران، نیروی سوم، ملت ایران تماس گرفته شد و نمایندگان آنان در جلسات اولیه نخست مقاومت شرکت می کردند.

● جلسات چگونه برگزار می شد و موضوع بحث ها چه بود؟

در هر هفته یک جلسه عصرها در منزل مرحوم زنجانی تشکیل می‌شد و در آنجا به بررسی مسائل جاری مملکتی مانند توقیف‌ها و تبعیدها و تهیه مقدمات محاکمه مرحوم دکتر مصدق و سایر وزراء و وکلای مجلس و دیگر دستگیر شدگان توسط دولت کودتا می‌پرداختیم.

● نمایندگان احزاب در بدو امر چه کسانی بودند؟

آقای نخشب از حزب مردم ایران با نام مستعار مکانیک شرکت می‌کردند آقای خورگامی از طرف حزب ایران و آقای مهندس وفایی نماینده گروه مرحوم خلیل ملکی و آقای عظیمیا از طرف حزب ملت ایران و آقای صدرالحفاظی از طرف جامعه علمیه شرکت می‌کردند. و بقیه ما چند نفر هم به عنوان اعضای بازار و اصناف شرکت می‌کردیم.

● اولین حرکت علنی و عمومی نهضت چه بود؟

اولین اعلامیه‌ای که داده شد در مورد تعطیل عمومی بازار در ۱۶ مهر ۱۳۳۲ بود که برای اقدام به این کار قرار شد آقای ناصر صدرالحفاظی در این خصوص مطالعه کند و همچنین آقای زنجانی هم با آقای دکتر عبدالله‌خان معظمی تماس بگیرند و از نظرات ایشان آگاه شوند و ضمناً نمایندگان احزاب هم با مسئولین حزبی خود مشورت کرده و در صورتی که آماده باشند یک‌روز را به عنوان اعتراض به حکومت نظامی و دستگیری نخست‌وزیر قانونی و وزراء ایشان اعلام تعطیل عمومی شود. همچنین برای مخفی ماندن این موضوع قرار گذاشته شد که اعضای کمیته اسم مستعاری انتخاب کنند و در صورت تماس تلفنی از آن اسم استفاده شود. مثلاً آقای رادینیا با نام مستعار حاج علی اکبری و من به نام جعفری و آقای نخشب به نام مکانیک و آقای توانگر به نام بختیاری نامگذاری شدند. در جلسه بعد نمایندگان احزاب و دیگر شرکت‌کنندگان جلسه با اعلام

یک روز تعطیلی موافقت کردند و برای این منظور روز ۱۶ مهر مشخص شد. و تأکید شد تا تهیه اطلاعیه از طرف نهضت مقاومت ملی افراد شفاهماً اطلاع بدهند. پس از تهیه متن اعلامیه، آقای زنجانی آن را در اختیار نمی گذاشت و من بلافاصله آن را در چاپخانه شعاعیان واقع در خیابان بوذرجمهری به تعداد ده هزار نسخه چاپ نمودم و به محل هایی که توسط نمایندگان احزاب و سایرین مشخص شده بود برده و تحویل دادم. متعاقب آن حکومت از آن مطلع شد و منجر به دستگیری و تبعید عده ای از جمله مرحوم شمشیری و حاج تقی انوری و آقای حاج محمود مانیان دکتر قاسمی و انجوی شیرازی و شمس شیرازی گردید. تبعیدیان به جزیره خارک که در آن موقع تقریباً غیرقابل زندگی بود، منتقل شدند.

● اعلامیه های صادره توسط نهضت چگونه نوشته و تهیه می شد؟
اکثر ما به دلیل کمی ارتباطات و اطلاعات در این حد نبودیم که بتوانیم مسائل را خوب تجزیه و تحلیل کنیم. برای رفع این نقیصه حاج سیدرضا زنجانی مکتوبات و نظریات را به طور کامل می نوشتند و آن را برای دکتر عبدالله خان معظمی می فرستادند و ایشان با توجه به اطلاعات و سوابق سیاسی و تسلط به مسائل روز در تهیه اعلامیه ها مؤثر بودند.

● آیا ایشان در آن زمان دستگیر نشده بودند؟
خیر ایشان آزاد بودند چون عبدالله خان نایب رئیس مجلس زمان دکتر مصدق بودند - و پس از فراندوم و انحلال مجلس هفدهم، ایشان طبق سنت مجلس امور اداری مجلس را تا دوره بعد سرپرستی می کرد. هنوز مجلس دوران کودتا تشکیل نشده بود و برای ظاهر کار از دستگیری او خودداری می کردند. مرحوم معظمی رهبری سیاسی پشت پرده نهضت مقاومت را عملاً به عهده داشت. ایشان در مورد

مسائل مهم آن زمان مانند محاکمات دکتر مصدق و انتخاب وکلای مدافع و مسائل نفت، وضع حقوقی حکومت و مجلس نقش مهمی را ایفا می‌کردند.

● اعلامیه‌ها چگونه به دکتر معظمی داده می‌شد؟

اعلامیه‌ها نوشته می‌شد و توسط یک نفر به منزل عبدالله خان برده می‌شد. بعضی از مواقع خود من رابط حاج سیدرضا و دکتر معظمی بودم. ایشان در خیابان روزولت آن موقع داخل یک کوچه در طبقه دوم و سوم یک آپارتمان سکونت داشت. من می‌رفتم آنجا در می‌زدم و عبدالله خان از بالا نگاه می‌کرد و بعد در را باز می‌کرد. ایشان تصمیمات لازم را در اعلامیه‌ها عمل می‌کرد و دوباره می‌گذاشت توی پاکت و من برمی‌داشتم و به مرحوم زنجانی می‌دادم. مرحوم زنجانی اعلامیه را در جلسات نهضت مقاومت می‌آورد و طرح می‌کرد و پس از تأیید اعضا منتشر می‌شد. البته همه اعضا خبر نداشتند که این نظریات متعلق به عبدالله خان معظمی است. در این مدت چهل سال کار سیاسی، متأسفانه به این نتیجه رسیده‌ام که گروه‌های سیاسی در ایران، آن وسعت دید لازم را ندارند و نوعی انحصارطلبی‌های خاصی دارند. چنانچه که اگر ببینند کسانی بهتر از آنها مسائل را درک می‌کنند و می‌فهمند، آنها را قبول نمی‌کنند. در نتیجه حتی کارشکنیهایی هم می‌کنند. مقداری از بحرانها و تضادها و اختلافاتی را که تجربه کرده‌ایم به دلیل همان عدم شناخت و تحمل یکدیگر است.

● هزینه چاپ اعلامیه‌ها و دیگر نشریات از کجا تأمین می‌شد؟

صریحاً باید بگویم هزینه تمام اطلاعیه‌ها و یا نشریاتی که اینکه توسط من چاپ می‌شد توسط آقای زنجانی به آقایان شمشیری یا حاج تقی انواری یا نصرت‌الله امینی حواله می‌شد و من از ایشان

دریافت می‌کردم و در بعضی مواقع آقای زنجانی شخصاً هزینه‌ها را پرداخت می‌کردند.

● نشریات برای پخش به کجا داده می‌شد؟

نشریات را به مغازه آقای توانگر در سعدی جنوبی و یا مغازه آقای عباس سمیعی در خیابان امیرکبیر و یا حجره حاج حسن قاسمیه در سرای حاج حسن و یا در حجره حاج حسین صالحی در انتهای بازار چهل تن و یا به منزل آقای رضوی قمی در انتهای خیابان روزولت و بعضی مواقع به منزل دکتر سحابی در امیریه انتهای کوچه شیبانی و یا در انتهای بازار کفاشها سرای شکروی حجره آقای پرواسی و یا مغازه پیراهن دوزی آقای جوادی در خیابان نادری می‌بردم. البته تعدادی آدرس منازل و دفاتر پستی را گرفته بودم که شخصاً اعلامیه و یا نشریات نهضت را به آن محل‌ها می‌بردم یا پست می‌کردم.

● ارزیابی نهضت مقاومت از تعطیلی ۱۶ مهر چگونه بود

در جلسه‌ای که بعد از ۱۶ مهر جهت بررسی عکس‌العمل مردم در مورد تعطیلی عمومی تشکیل شد مرحوم زنجانی پیشنهاد کرد که در صورتی که آقایان موافقت کنند سه اصل که به عنوان اصول و اهداف نهضت مقاومت ملی اعلام نمائیم: اول ادامه نهضت و اعاده استقلال ملی دوم مبارزه علیه هرگونه استعمار خارجی اعم از انگلیس و روس و آمریکا و سوم مبارزه علیه حکومت‌های دست‌نشانده خارجی و عمال فساد. سه اصل فوق به تصویب اعضاء رسید و بعداً به تعداد زیادی چاپ و به همان نحو گذشته توزیع شد.

البته در تعطیلی بازار در ۱۶ مهر مأمورین دولت کودتا به بازار مراجعه می‌کنند و مغازه‌هایی را که بسته بودند علامت گذاری کرده و بعداً تعدادی از آن مغازه‌ها را غارت کردند. در بازار شورایی از معتمدین بازار تشکیل شده بود که هرچند وقت یکبار در منزل مرحوم زنجانی

یا رضوی جلسه داشتند و اسامی آنان عبارت بود از: حاج محمدحسین راسخ افشار، حاج حسن شمشیری، اسمعیل کریم آبادی، حسن فرهنگی، حاج میرزا باقر تحریریان، حاج احمد حریری، حاج محمدعلی حریری، حاج فرج موحد، حاج نوروزعلی لباسچی، حاج حبیب‌الله توتونچیان، حاج غلامحسین اتفاق، حاج مرتضی زمردیان، حاج ابوالقاسم عظیمی.

● عکس‌العمل دولت در برخورد با نهضت مقاومت چگونه بود؟

در اواخر آبان‌ماه ۱۳۳۲ مأموران فرمانداری نظامی مدتی حاج حسن قاسمیه را تحت نظر داشتند و از رفت و آمدهای او به منزل آقای زنجانی باخبر بودند. از طرفی پسر مرحوم زنجانی با افراد وابسته به حزب توده آشنایی داشت و آنان برای حفظ امنیت مقداری از اسناد و مدرک حزب را در اختیار پسر آقای زنجانی قرار داده بودند تا در زیرزمین پنهان کند. اطلاعات مربوط به این اسناد نزد مأموران لو رفته بود. در نتیجه دنبال آن اسناد می‌گشتند. تقارن این دو موضوع باعث شد که مأموران به منزل آقای زنجانی بیایند. اتفاقاً آن روز تعدادی از افراد به منظور شرکت در جلسه در منزل آقای زنجانی بودند. موضوع بحث بررسی حقوقی نهضت مقاومت ملی نسبت به حاکمیت موجود بود. این بررسی توسط مرحوم زنجانی شده بود و من شخصاً آن را نزد عبدالله خان معظمی برده بودم و ایشان آن را بررسی و تأیید کرده بود. و قرار بود پس از تأیید جلسه آن را برای طبع و توزیع آماده کنیم. جلسه تمام شده بود و آقایان نخشب و خورگامی زودتر جلسه را ترک کردند. در بین راه این دونفر توسط مأموران دستگیر می‌شوند و آنها را به کلانتری ۵ می‌برند اما از هویت آنان در وهله اول آگاه نمی‌شود.

● آیا شما از دستگیری آنان باخبر شدید؟

خیر ما چون در منزل مرحوم زنجانی بودیم خبردار نشدیم.

● **مأموران در منزل مرحوم زنجانی چگونه عمل کردند؟**

سردسته مأموران که سرگرد مولوی و سرهنگ رستگار بودند وارد منزل مرحوم زنجانی شدند. آنها ابتدا به زیرزمین رفتند و اسناد مربوط به توده‌ای‌ها را کشف کردند و پسر آقای زنجانی را گرفتند و بردند. در همین اثناء در طبقه دوم من به اتفاق آقایان توانگر، رادیا، قاسمیه و مهندس وفائی و مرحوم زنجانی نشسته بودیم. مرحوم زنجانی به من گفت: «بلندشو و آن کاغذ نظریه حقوقی را بردار و به طبقه بالا بیا» در طبقه بالا یک توالی بود که بالای آن دریچه‌ای وجود داشت، که به شیروانی منتهی می‌شد و آقای زنجانی به من گفت: «پایت را بگذار روی شانه من و کاغذها را به زیر شیروانی بینداز». من به ایشان گفتم، آقا من سنگینم! گفت: «وقت این حرفها نیست». من رفتم. یک پایم را روی پای آقا و پای دیگرم را روی شانه ایشان قرار دادم. و کاغذها را انداختم توی شیروانی. برگشتیم و نشستیم. مأموران با نهایت احترام و عذرخواهی وارد شدند. از قبل بین دوستان قرار بود که هرکدام اسم مستعار داشته باشند و در هنگام دستگیری از اسم مستعار استفاده کنیم و آدرس غیرواقعی به مأموران بدهیم. دوستان همه اسم مستعارشان را گفتند ولی من نمی‌توانستم اسم مستعارم و آدرس غیرواقعی را بگویم. چون در آن روزگار من از قهرمانان بسکتبال و راگبی بودم و تیمهای ارتش را تمرین راگبی می‌دادم. همچنین سرگرد مولوی رئیس ورزش لشکر دو زرهی بود و مرا کاملاً می‌شناخت. و معمولاً با جیب ارتش مرا به منزل می‌بردند.

به مجرد ورود مولوی به من گفت: «شاه حسینی اینجا چه می‌کنی؟» و من هم بلافاصله گفتم: «آقای زنجانی وصی پدرم هستند. از این جهت به اینجا آمدم. گفت: «بسیار خوب بفرمایید برویم». همه ما بلند شدیم

و بیرون رفتیم. تا اینجا به هیچ عنوان سوءظنی در میان نبود و فقط پسر مرحوم زنجانی را به صورت توهین آمیزی همراه خود بردند. هنگام رفتن آقای زنجانی به تک تک ما گفت: خبر با من. من به طرف منزلم که در آن موقع در خیابان سیروس کوچه سید محمد شیرازی بود، رفتم. دیگر دوستان هم به خانه هایشان رفتند. بدون این که بدانیم نخشب و خورگامی را گرفته اند.

● در کلاتری با آن دونفر چه کردند؟

در کلاتری آنان را تفتیش بدنی می کنند. از آقای نخشب چیزی به دست نمی آورند. اما در جیب آقای خورگامی صورت جلسه آن روز نهضت مقاومت را بیرون آوردند.

● آقای خورگامی برای چه صورت جلسه نوشته بود؟

برای این که نماینده حزب ایران بود و می خواست به حزب گزارش جلسه را بدهد. پس از کشف این سند سریعاً دونفر را به فرمانداری نظامی منتقل می کنند و در آنجا مورد بازجویی و نوازش دادن! قرار می دهند. آقای خورگامی علاوه بر مطالب صورت جلسه، مطالب دیگری را هم می گوید. مأموران تصمیم می گیرند که شبانه دیگر افراد را بازداشت کنند.

● آیا تمامی اسامی را گفته بود؟

بله منتهی اسامی واقعی را نگفته بود. و گفته بود اینها نهضت مقاومت ملی را تشکیل می دهند. برای حاکمیت کودتا مشکل بود که آقای سیدرضا زنجانی را که یکی از شخصیت‌های مذهبی و مورد قبول در تهران و قم بود دستگیر کنند. آیت الله زنجانی در ضمن با آیت الله بنی صدر هم خیلی نزدیک بود که ایشان به دلیل همدانی بودن از رفقای نزدیک سپهد زاهدی بود. بالاخره ساعت ۱۱ شب توافق می کنند که آقای زنجانی را دستگیر کنند. نشان منزل او را هم بلد

بودند. در آن جلسه چون من نام واقعی را گفته بودم و آدرس منزل هم معلوم بود به سراغ من هم آمدند. آقایان دیگر که اسم غیرواقع گفته بودند دستگیر نشدند. مرا وقتی به فرمانداری نظامی بردند تقریباً بعد از اذان صبح بود دیدم آقای زنجانی هم آنجاست.

در آنجا بود که متوجه شدم که آقای نخشب و خورگامی را گرفته‌اند و از طریق آنها مطلب لورفته است. من و آقای زنجانی را توی یک اتاق نگه داشتند که در آن اطاق مرحوم معدل شیرازی و آقای حبیب پیگ لیک و آقای صادق وزیری را که قبلاً گرفته بودند، آنجا بودند.

● آنها را در ارتباط با نهضت مقاومت ملی گرفته بودند؟
نه آنها در ارتباط با نهضت نبودند بلکه آنها از طرفداران دکتر مصدق و از اشخاص موجه بودند.

● با مأموران فرمانداری نظامی چگونه برخورد کردید؟
۵-۶ روز با آقای زنجانی در یک محل بودیم. دادستان فرمانداری سرهنگ قربانی بود. روزها مرا به همراه آقای زنجانی برای بازجویی می‌آوردند.

● نحوه برخورد مرحوم زنجانی چگونه بود؟
یک روز که من هم در بازجویی بودم ایشان فرمود که اصلاً شما صلاحیت بازجویی از من را ندارید، چون من یک مجتهد هستم و صاحب نظر می‌باشم. یادم هست که سرهنگ قربانی گفت: «شما در خانه‌ات عده‌ای را جمع کرده‌اید». ایشان فرمودند بله من مجتهد هستم و در خانه‌ام نشسته‌ام. مردم می‌آیند از من سؤال می‌کنند و باید سئوالات مردم را پاسخ دهم. ممکن است که پاسخ من از نظر شما غلط باشد ولی شما حق بازجویی از من را ندارید. ما باید در محضر امام زمان پاسخگو باشیم نه در محضر شما. به این شکل پاسخ آنها را

خیلی قوی و محکم می داد.

یک روز سرهنگ قربانی و سرلشگر دادستان فرماندار نظامی، آمدند نزد آقا و گفتند اجازه بفرمائید شما را، فردا صبح بفرستیم خدمت آقای کاشانی. گفت: «برای چه خدمت آقای کاشانی. من منزل دارم». گفتند: ایشان به شما خیلی علاقه مند هستند. گفت: «نه، می خواهید می روم منزلم، نمی خواهید اینجا می مانم. بالاخره جد ما موسی بن جعفر، خیلی از این چیزها را دیده و شنیده است».

خاطره جالبی که از آن روزها دارم این که یک روز اول وقت بلند شویم نماز بخوانیم، به سربازها گفتند که: آقای زنجانی را با دستفنگ ببرید به دستشویی. سربازها گفتند: جناب آیت الله بفرماید برویم. ایشان خندید و گفت من نمی دانم چه آیت الهی هستم که مرا با دستفنگ برای دستشویی می برند. آیت الله دستفنگی هم نشنیده بودیم.

● منظور آنها از بردن آقای زنجانی به منزل آقای کاشانی چه بود؟

به دلیل این که کاشانی در آن روز در ارتباط با عناصر و عوامل کودتای ۲۸ مرداد بود و شخصیت مذهبی حاکمیت بعد از کودتا به حساب می آمد. و شاید با این کار می خواستند که مرحوم زنجانی را در ردیف آقای کاشانی معرفی کنند. مأموران یک روز گفتند: «آقای فلسفی فرمودند آقای زنجانی را باید خیلی مورد احترام قرار بدهیم و از این جهت خیلی سلام رساندند».

آقای زنجانی گفتند: «ایشان می توانند برای همه سلام برساند ولی باید بدانیم عقد دوطرف دارد، یکی ایجاب و یکی قبول و آیا سلام رساندن ایشان مورد قبول ما هست یا خیر؟!»

● آیا از طرف روحانیت طراز اول آن روز عکس العملی نسبت به دستگیری آقای زنجانی شد؟

یک روز آقای قائم مقام الملک رفیع گفت: که حضرت آیت‌الله بروجردی نسبت به آقای زنجانی خیلی اظهار علاقه کردند و از وضعیت ایشان سؤال فرمودند. آقای زنجانی در پاسخ گفتند: «سلام مرا به ایشان برسانید و بفرمایید من خیلی جایم خوب است و اظهار رضایت می‌کنم».

● آقای زنجانی ارتباط با نهضت مقاومت را قبول کردند؟

مرحوم زنجانی در پاسخ به سئوالات مربوط به نهضت مقاومت، ارتباطات سیاسی و طرفداری از دکتر مصدق گفتند: «من هیچ‌کدام از اینها را انکار که ندارم، بلکه همه این کارها وظیفه من است و کسی حق ندارد که از من بپرسد که چرا و برای چه، این حق را به کسی نمی‌دهم، این حق امام زمان است که از من بپرسد». ایشان در مواجهه با مأمورین خیلی قوی عمل کردند.

● موضع جناب‌عالی در بازجوییها چگونه بود؟

در چند روز اول دستگیری با مرحوم زنجانی در یک اطاق بودیم. اما بعداً مرا از اتاق ایشان جدا کردند و به زندان شهربانی منتقل کردند. در آنجا حدود سه چهار ماه مرا نگه داشتند و در آن مدت بازجوییهای خیلی زیادی می‌کردند. بازجوییها عمدتاً توسط سرهنگ قربانی یا سرگرد دادستان انجام می‌شد. سئوالات معمولاً این بود که برای چه در ارتباط با نهضت هستی؟ مسئول چاپ کی بود؟ مسئول انتشارات کی بود؟ پولش را چه کسانی تأمین می‌کردند؟ اعضای نهضت مقاومت چه کسانی هستند؟ و از این قبیل ما هم با دوستان قرارمان این بود که بگوییم ما درکنار حاج سیدرضا زنجانی هستیم و از معتقدان ایشان هستیم و به هیچ‌وجه من الوجوهی ما گروه و حزب نیستیم، و هر کاری را که آقای زنجانی بگوید انجام می‌دهیم. وقتی هم که گفتم ایشان وصی من هستند، حرف مرا قبول نکردند. تا آنجا که من

گفتم من مسئولیت انجام کارهای چاپی نهضت مقاومت را به عهده داشتم و تمام کارهای چاپی و طبع و توزیع به وسیله من انجام شده است.

در زمان بازداشت مرا به زندان شهربانی بند ۵۶ منتقل کردند و پس از بازجوئیهای مکرر و مشکلاتی که ایجاد کردند حدود سه چهار ماه در زندان بودم و بعداً مرخص شدم یادم هست روزی که از زندان آزاد شدم آقای شیخ باقر نهاوندی که از وعاظ طرفدار دکتر مصدق بود هم آزاد شد.

● پس از آزادی از زندان چه فعالیت‌هایی داشتید؟

بعد از یک مدت قلیلی پس آزادی به خدمت مرحوم زنجانی رسیدم. ایشان خیلی اظهار محبت و علاقه کردند و به من گفتند که فعالیت تشکیلات را ادامه می‌دهیم منتهی به دلیل اینکه چهره شما شناخته شده است، شما فقط در ارتباط با شخص من باشید و در جلسات کمیته نهضت فعلاً مدتی شرکت نکنید زیرا ممکن است شما را تعقیب کنند و مشکل ایجاد کنند. در نتیجه شما در کمیته نهضت مقاومت ملی شرکت نکنید و فقط در ارتباط با کارهای چاپی و انتشاراتی و همچنین کمک کردن به خانواده زندانیان و فراریان و تبعیدیان را به عهده بگیرید.

من هم قبول کردم و کارهای چاپی و انتشاراتی نهضت را مستقیماً از آقای زنجانی می‌گرفتم و انجام می‌دادم و به محلهایی که مشخص شده بود می‌بردم. اگر چاپخانه لو می‌رفت به یک چاپخانه دیگر معرفی می‌شدم و همکاری می‌کردیم. پس از مدتی تصمیم گرفتیم درصدد ایجاد چاپخانه پرسه باشیم زیرا چاپخانه‌ها به دلیل فشار حکومت کارهای چاپی ما را نمی‌پذیرفتند. در این رابطه یک پرس چاپی تهیه کردیم و در یک محل در چهارراه حسن‌آباد و خیابان

استخر قرار دادیم. در آنجا یک دکان رنگرزی بود و در پشتش یک انباری وجود داشت که توی آن گچ و خاک و مصالح ساختمانی می فروختند. درکنار این مصالح فروشی یک طویله بود که الاغهای مربوط به حمل مصالح را آنجا نگهداری می کردند. آقای حسین سکاکی که در کارهای چاپی تخصص داشت و سابقاً کارگر چاپخانه بود، و از دوستان دکتر خنجی بود با ما همکاری می کرد. آقای سکاکی از رفقای خلیل ملکی هم بود. حرفچینی را آقای به نام موسوی که در چاپخانه کیهان یا چاپخانه سازمان برنامه (دقیقاً یادم نیست) بود، انجام می داد. بعد یک نخهایی دور آن می بست آن را در روی یک صفحه قرار می داد من آن را داخل کیف می گذاشتم و به آقای سکاکی تحویل می دادم. آقای سکاکی توسط همان چاپ پرسی اکثر شبها تا صبح مشغول چاپ بود و اعلامیه ها و نشریات را تهیه می کرد. صبح اول ایشان به خانه اش می رفت. من نشریات را برمی داشتم و به محلهایی که تعیین شده بود پخش می کردم پس از انتشار چند نشریه، صاحب کارگاه رنگرزی ناراحت شد و دچار ترس و وحشت گردید و از ادامه کار استنکاف ورزید. در نتیجه دست به کار شدیم و در خیابان سیروس چهارراه سرچشمه در طبقه دوم یک بارفروشی دو اتاق اجاره کردیم. در آنجا دونفر از دوستان دکتر خنجی که دانشجو بودند را اسکان دادیم و مجدداً بساط چاپ پرسی را آماده کردیم. روزها دانشجویان دنبال درسشان می رفتند و آقای سکاکی مشغول کار چاپ می شد. مدتی به این منوال عمل می کردیم. پس از مدتی تصمیم گرفته شد که کارهای چاپی را به صورت تشکیلاتی انجام دهند. و این موضوع پس از تشکیل کمیته بین الاحزاب اتخاذ شد. و قرار شد هرکدام از اینها، مسئولیتهای مشخصی داشته باشند. و کار نهضت یک حالت تشکیلاتی به خود بگیرد.

● با آزادی شما، آیا آقایان خورگامی و نخشب هم آزاد شدند؟
بله آنها بعد از یک مدتی آزاد شدند. منتهی حزب ایران آقای خورگامی را از نمایندگی خود عوض کرد و به جای آن آقای گیتی بین را فرستاد که بعد از آقای گیتی بین آقای بختیار و ناصر موسوی نمایندگی حزب ایران را به عهده داشت. همچنین آقای نخشب دیگر در جلسات کمیته شرکت نکرد و به جای ایشان آقای دکتر علی شریعتمداری نماینده حزب مردم ایران شد.

و حزب زحمتکشان نیروی سوم به جای مهندس وفایی آقای ناصر وثوقی را معرفی کردند همچنین به جای آقای ناصر صدرالحفاظی برادر ایشان حجت الاسلام سید صادق رضوی و گاهی هم آقای شبیری از طرف جامعه علیه تهران در جلسات شرکت می کردند. اینجانب نیز بعضی مواقع از طرف مرحوم زنجانی به دیدار مرحوم دکتر معظمی و مرحوم الهیار صالح می رفتم و نوشته هایی را بین ایشان رد و بدل می کردم.

● ارتباط مرحوم رحیم عطایی با نهضت مقاومت چگونه بود؟
چون کار کمیته نهضت مقاومت توسعه پیدا کرد، همکاری افراد جدید الزامی شد. از این جهت با پیشنهاد آقای ناصر صدرالحفاظی از آقای رحیم عطایی دعوت به همکاری شد. ایشان مدیر روزنامه هشت صبح و از علاقمندان و طرفداران دکتر مصدق بود و در سازمان راه آهن مشغول بکار بود. قرار شد که در کارهای مربوط به نوشتن و تهیه اعلامیه ها با آقای زنجانی همکاری نماید. در ضمن آقای رادنی نیز برای همکاری در کمیته دانشگاه آقای مهندس بازرگان و مهندس عزت الله سبحانی را پیشنهاد کرد که مورد موافقت قرار گرفت و ایشان هم به جریان پیوستند. در این مرحله کمیته های مختلفی ایجاد شد که عبارت بودند از: مالی، انتشاراتی، دانشگاه، بازار، دانشجویان و

جوانان، بین‌الاحزاب، محلات و اصناف.

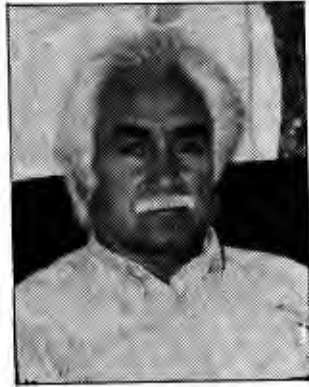
افراد دیگری مانند دکتر یدالله سحابی و آقای حسن میرمحمد صادقی و آقای فتح‌الله بنی‌صدر و امیرحسین پولادی و آقای قشقایی به جمع اضافه شدند و هریک مسئولیتی در کمیته‌ها به عهده داشتند.

● نهضت مقاومت ملی آیا در فعالیتهای علنی هم شرکت داشت؟
بله. در انتخابات مجلس هیجدهم برای مجلس شورای ملی و سنا فعالانه شرکت کرد و لیست انتخاباتی داد و شعارش هم این بود که یا در انتخابات پیروز می‌شویم یا رسوا می‌کنیم. انتخابات همان‌طور که پیش‌بینی می‌شد در کل ایران با زور و جبر و تقلب همراه بود و به هیچ‌عنوان رعایت اصول قانون نشد. در هنگام رأی‌گیری قرار شد، هر گروهی به صورت جمعی به سمت مسجد سپهسالار حرکت کند و در آنجا رأی را به صندوق بیندازد. آقایان دکتر معظمی، مهندس بازرگان و دکتر سحابی و خیلی از استادان دانشگاه در جلوی مسجد سپهسالار با گروهی از عوامل فشار روبرو شدند. این گروه علی‌الظاهر به صورت گروهی مردمی و با لباس شخصی و طرفدار ایران و ایرانی، اما در عمل جیره‌خوار و مواجب‌بگیر حکومت کودتا و دولت بود. سردسته این ارادل شخصی به نام احمد عشقی بود که در جلو مسجد سپهسالار شدیدترین حملات و اهانتها را به آنها کرد. و کلاه‌شاپو آنها را گرفتند و پرت کردند و نگذاشتند که آنها رأی خود را به صندوق بیندازند. عده دیگری نیز در جلو مسجد فخرالدوله به سرکردگی شعبان جعفری معروف به شعبان بی‌مخ برای رأی دهندگانی که احتمال طرفداری دکتر مصدق را داشتند ایجاد مزاحمت می‌کردند. اما در آن محل یکی از عناصر مصدقی و طرفدار دکتر سنجابی که از قصابهای معروف تهران بود به نام عبدالله کُرمی از عمل آنها جلوگیری کرد. او با عده‌ای از اهالی دروازه شمیران جلوی شعبان و

دارودسته‌اش را گرفت و گفت: اجازه نمی‌دهیم توی محله ما شما اراذل و اوباش نفوذ پیدا کنید، مردم آمده‌اند اینجا رأی بدهند و زیرپوشش و حمایت ما هستند و به هرکس که دلشان می‌خواهد رأی می‌دهند، ما طرفدار آزادی هستیم. شعبان تا خواست حرفی بزنند، عبدالله او را بغل کرد و لبه نهر قرار داد و خواست سرش را ببرد که مردم او را از دستش نجات دادند. این موضوع باعث شد که صندوق آنجا تعطیل شد و یکی از دلایل ابطال انتخابات همین بود.

پس از افتضاحات انتخابات، کاندیداهای ملی با توافق یکدیگر نامه مفصلی تهیه کردند و با ارائه دلایل مستند ابطال انتخابات دوره هجدهم را اعلام کردند و برای سازمانهای بین‌المللی ارسال داشتند که باعث آبروریزی بیشتر دولت کودتا گردید.

۱- در توضیح این موضوع از آیت‌الله دکتر مهدی حائری فرزند مرحوم آیت‌الله العظمی عبدالکریم حائری مؤسس حوزه علمیه قم سؤال شد. ایشان توضیح دادند که: «چون نجم‌السلطنه مادر دکتر مصدق بانوی متقی و مؤمنه‌ای بودند و از مرحوم آیت‌الله حائری تقلید می‌کردند یکبار در هنگام پرداخت رجوهاات شرعی خانم نجم‌السلطنه اظهار می‌دارند که مایلند هزینه بیست مرحوم حائری را متقبل شوند. مرحوم حائری می‌گویند: «شما می‌دانید که وجوهاات زیادی به من می‌رسد اما من از محل وجوهاات هیچگاه هزینه زندگی را تأمین نمی‌نمایم. شما چگونه می‌خواهید این کار را انجام دهید؟ خانم نجم‌السلطنه در پاسخ می‌گویند من از محل وجوهاات هزینه را تقبل نمی‌کنم، بلکه آن را به صورت هبه و خارج از سهم امام و وجوهاات شرعی دیگر می‌پردازم. مرحوم نجم‌السلطنه تا پایان عمر به این کار اهتمام داشتند.»



گفتگو با امیر حسین پولادی

امیرحسین (ماشاءالله) پولادی در سال ۱۳۰۵ در مشهد متولد شد. دوران تحصیل را در مدارس فردوسی مشهد و صفوی و علمیه تهران گذراند. تجاوز نظامی متفکین در شهریور ۱۳۲۰ و اشغال خاک ایران، او را جذب مسائل و جریانات سیاسی و اجتماعی کرد. با شروع نهضت ملی ایران به رهبری دکتر مصدق، از علاقه‌مندان این خط فکری شد و به فعالیتهای سیاسی در این راستا ادامه داد. پولادی بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ از فعالان کوشای نهضت مقاومت ملی به حساب می‌آمد و در سازماندهی نیروهای ملی در سازمان راه آهن نقش مؤثری ایفا نمود و در این دستگیری و زندانی شد. در زمان تشکیل نهضت آزادی در سال ۱۳۴۰ از اعضای هیئت مؤسس و هیئت اجرایی و معاونت کمیته تشکیلات آن جمعیت بود. او در سال ۵۴ طبق دستور ساواک بازنشسته شد و در زمان دولت موقت از بازنشستگی خارج و در وزارت کشور به خدمت ابقا و در اتحادیه‌های شهرداریهای کل کشور و استانداری خراسان و فارس و فرمانداری کرج عهده‌دار مسئولیت شد. او در سال ۱۳۵۹ بار دیگر بازنشسته گردید.

● نقش شما در تشکیل نهضت مقاومت ملی چگونه بود؟

دو روز بعد از کودتای آنگلو-آمریکن - شاه، یعنی جمعه بیست و هشتم مرداد، به همراه آقای محمد رحیم عطایی رئیس حسابداری کل راه آهن و آقاعباس رادنیا که از مبارزان بنام نهضت ملی و از معتقدان مخلص و فداکار راه مصدق بودند به خانه حضرت آیت الله حاج سید رضا زنجانی واقع در خیابان فرهنگ شاپور رفتیم. در آنجا تا نیمه شب ضمن مبادله اخبار مربوط به کودتا و بحث درباره چگونگی انجام سهل و ساده کودتا و سکوت شگفت آور نیروهای مسلح طرفدار جنبش ملی، در این باره نیز گفتگو شد که آیا می شود به یک حرکت نظامی برضد کودتاچیان امیدوار بود یا نه. همچنین از سلامتی نخست وزیر و سرهنگ ممتاز و سایر همراهان ایشان و مسائل حاشیه ای گفتگوهایی به میان آمد. چون یقیناً پیش بینی می شد که فشار، اختناق و بازداشت سران نهضت شدت خواهد یافت گفته شد

باید هر چه زودتر مردم را از گیجی و سردرگمی بیرون آورد و تمرکز داده به مقاومت پرداخت. آیت الله زنجانی در حالی که کاملاً تحت تأثیر احساسات درونی خود قرار گرفته و چهره باصلابتش برافروخته شده بود با بیانی قاطع و محکم گفتند: "باید مقاومت کرد! باید مردم را بیدار کرد! من همه سنگینی و خطر این بار را به دوش می‌گیرم، شما که مستخدم دولت هستید قدری احتیاط کنید اما نه آنقدر که اصل موضوع منتفی گردد. تماس‌تان را با من قطع نکنید."

از همان روزهای نخست کودتا زمینه هرگونه مبارزه و مقابله با کودتاچیان در بین طبقات مختلف جامعه فراهم بود و مردم از یکدیگر می‌پرسیدند چرا این طور شد؟ چه باید کرد؟ و همواره چشم به راه دستور و راهنمایی بودند. آیت الله زنجانی. همان طور که گفته بودند، بار سنگین حرکت را به دوش گرفتند و گردونه مقاومت را به چرخش درآوردند و مرکز ثقل این دوره مبارزه تاریخی شدند. بنا به گفته ایشان در همان هفته اول بعد از کودتا آقایان نخشب، راضی، خورگامی، شاه‌حسینی و چند نفر دیگر که نامشان به خاطرمانده نیز به ایشان مراجعه نموده و آمادگی خود را برای مقابله با عمال کودتا اعلام داشتند.

نهضت ادامه دارد! اعلام این جمله که پیشنهاد آیت الله زنجانی بود و ابتدای امر به شکل اعلامیه دستنویس تهیه و در قسمتهایی از محلات شهر تهران پخش شد حکم شیپور بیداریاش را داشت که گوش به گوش و دهان به دهان گشت و از جمله در راه آهن به مقیاس قابل توجه دستنویس تهیه و پخش و برای شهرستانهایی که در مسیر راه آهن واقع شده بود فرستاده شد. نکته قابل توجه آن است که حضرت آیت الله زنجانی شخصاً در توزیع و پخش این اعلامیه‌ها در منطقه خیابان فرهنگ و کوچه‌های اطراف خیابان شاهپور - امیریه

شرکت داشتند و به همراهان مبارز خود، عباس رادینا و حسین شاه‌حسینی عیناً نشان دادند که رهبر و مُقدم بیداردل حرکت نهضت مقاومت خود نیز در نخستین گام عملی حرکت در پیشاپیش صف مبارزه و در کنار آزادگان وطنخواه قرار دارند!

● وضعیت نیروهای سیاسی سازمان راه‌آهن در آن دوران چگونه بود؟

سازمان گسترده راه‌آهن نه تنها به جهت ویژگی وجودی ترابری - فنی - اقتصادی اش بلکه به خاطر گستردگی شبکه‌های راه‌آهن در سراسر کشور و نیروی عظیم کارگری - کارمندی اش یکی از تشکیلات مهم و مؤثر مملکت بوده و هست. و به لحاظ وجود نیروها و گروه‌های مختلف فکری و عقیدتی همیشه مورد بهره‌برداری سیاسی دولتی و غیردولتی قرار گرفته است. کارکنان راه‌آهن مجموعه‌ای از صاحبان عقاید و نظریات سیاسی و مذهبی گوناگون و گروه‌بندی‌های مختلف با منشها و طبایع متفاوت و عموماً فعال و با تحرک بود که به نحو بارز این مؤسسه را از سایر سازمانهای دولتی متمایز می‌نمود. جهان پهلوان غلامرضا تختی شاگرد برجسته مکتب پوریایی و فرزند خلف و استوار راه مصدق، جهانفر جانباز فدایی ملی که در واقعه سی‌ام تیر ۱۳۳۱ در اهواز طعمه تانکهای ارتش شاه گردید، محمد نصیری قهرمان جهانی وزنه‌برداری، علی مطیع استاد مینیاتور ایران، استاد خالدی موسیقیدان معروف و استاد ویولون، بزرگ لشکری و جواد لشکری و مهدی لشکری و خرّم و تاکستانی نوازندگان معروف، دشتی و خالدی خوانندگان مشهور، محمدی کم‌دین و مرتضی احمدی هنرمندان باارزش و پرسابقه، فتوحی قیام، علی اشرف دبیر، علی صدری، خسروی، پاکدین شعرای خوش قریحه و صاحب رأی، مهندس جعفر شریف‌امامی وزیر اسبق، نصرت‌الله معینیان رئیس دفتر

مخصوص شاه و وزیر اسبق راه، دکتر سعید آخرین رئیس مجلس شورای ملی پیش از انقلاب، همچنین اکبر ظهیری همان کسی که در انتخابات دوره شانزدهم مجلس شورای ملی به قصد تعویض صندوق آراء نیمه شب از سقف مسجد سپهسالار به داخل شبستان مسجد رفت و جنجال آفرینی کرد، افشار قاسملو که در قتل فجیع تیمسار افشار طوس رئیس وقت شهربانی دولت ملی دکتر مصدق مشارکت مستقیم داشت، از جمله کارکنان راه آهن و نمونه های گونه گون و تاریک و روشنی از هفت جوشی بلکه هفتاد جوشی این سازمان نمونه دولتی بودند. نویسندگان، روزنامه نگاران، سخنوران، قاریان، مفسران قرآن، مداحان، مرثیه خوانان و حتی پیشه ورانی که در خارج از حیطه راه آهن به کسب و کار مشغول بودند عموماً در کنار کارکنان شریف و زحمتکش و منضبط این مؤسسه نیمه نظامی کم و بیش انجام وظیفه می نمودند. نیروهای سیاسی قابل توجه و فعال راه آهن عبارت بودند از ملیون (مصدقیها)، توده ایها و شاهی ها که طرفداران آیت الله کاشانی نیز بعداً به دسته اخیر پیوستند. توده ایها زیر نام کانون تکنسینهای راه آهن و کانون لوکوموتیورانان سازماندهی شده بودند و در قسمتهای کارگری و اداری و مالی نیز عضو و طرفداران فعال داشتند. طرفداران دربار و پیروان آیت الله کاشانی در راه آهن پراکنده بودند و بیشتر به صورت دسته های چند نفری که هر یک زیر چتر نفوذ یکی از وابستگان دربار و ارتشیان و در ارتباط با سازمانهای پلیسی و امنیتی بودند با یکدیگر مرادوه داشتند. اکثریت قریب به اتفاق جامعه لیسانسیه های راه آهن و جمعیت مهندسين راه آهن را ملیون تشکیل می دادند که با سران و رجال ملی و احزاب ملی در ارتباط بودند ولی بیشترین نیروی ملی راه آهن چه در کادرهای فنی و چه در قسمتهای مالی و اداری به طور انفرادی و تنها در

چهارچوب اهداف مشخص شده نهضت ملی به رهبری زنده‌یاد دکتر مصدق فعالیت می‌کردند. روزنامه هشت صبح به مدیریت آقای امان‌الله طهماسبی، رئیس دفتر وقت راه‌آهن، منتسب به ملیون و انعکاس‌دهنده افکار و نظرهای ملی و میهنی آنان بود. در چنین جوّ اداری - سیاسی راه‌آهن، ملیون متعهد و مبارز راه‌آهن به ندای نهضت مقاومت لبیک گفتند و فعالیت خود را در طیف وسیعی آغاز کردند.

● حوزه مسئولیت شما در نهضت کجا بود؟ از همکاران آن حوزه چه کسانی را به خاطر دارید؟

مسئولیت شبکه بزرگ راه‌آهن به عهده آقای محمد رحیم عطایی بود و همان‌طور که آیت‌الله زنجانی گفته بودند رحیم از نخستین حرکت مقاومت با ایشان در ارتباط مستقیم محرمانه بود. من هم به سبب تعهدی که داشتم به جمع‌آوری و متمرکز کردن همفکران مبارز ملی بویژه غیرحزبیها پرداخته با یاری و همکاری همگامان شجاع و باایمان، در تهران و بعضی از شهرستانهای واقع در مسیر راه‌آهن به ایجاد حوزه‌های مقاومت دست زدیم و از همان ابتدای امر سعی کردیم اصول تشکیلاتی و انضباط حاکم بر مبارزه مخفی را مراعات نماییم. همچنین بنیة مالی سازمانی را با اخذ شهریه ماهیانه و گهگاهی هم با دریافت کمکهایی از طرفداران و علاقه‌مندان تقویت کنیم تا در برابر دستگاه پلیس ویژه راه‌آهن و فرمانداری نظامی راه‌آهن و مخالفان فراوانی که مورد حمایت دولت و رؤسای راه‌آهن بودند نیروی مقاومت خود را تقویت کرده و میزان کاربردمان را بالا برده باشیم.

نظر به نیاز اعضاء و حوزه‌ها نسبت به شناخت هر چه بیشتر و عمیقتر اهداف و راهبرد نهضت مقاومت و آرمان جنبش ملی ایران و تحلیل مسائل سیاسی و اخبار روز و هماهنگی لازم در اقدامات و

تصمیم‌گیریها به جلسه‌ای دعوت شدم که غالباً در منزل آقای عباس رادنیا واقع در کوچه آبشار خیابان ری و تا آنجا که به خاطر دارم با حضور آقایان رحیم عطایی، عباس سمیعی، حسن نزیه، مهندس رضی، عزالدین کاظمی فرزند شادروان سید باقرخان کاظمی وزیر کابینه ملی دکتر مصدق، دکتر ابراهیم یزدی، سید احمد صدر حاج سید جوادی، فتح‌الله بنی‌صدر، مهندس روافیان، رشتی‌زاده و گهگاه صدرالحفاظی فرزند مرحوم آیت‌الله میرسیدعلی رضوی قمی و صاحبخانه و من به طور منظم تشکیل می‌یافت که بسیار سودمند و مؤثر بود و در واقع وظیفه و نقش کمیته تعلیمات نهضت مقاومت را انجام می‌داد.

وسعت شبکه راه‌آهن و کثرت کارکنان آن و بالطبع فزونی افراد ملی و مبارز آن و نیز وجود دستگاههای پلیس و فرمانداری نظامی مخصوص راه‌آهن ایجاب می‌کرد به لحاظ امنیتی ترکیب خاصی را در شکل و ارتباط سازمانی و نحوه فعالیت مد نظر بداریم. لذا استخوان‌بندی تشکیلاتی را بر دو پایه فعالان و مدیران قرار دادیم و زیر پوشش ارتباطات اداری و معاشرتهای دوستانه به فعالیت پرداختیم. برخود واجب می‌دانم به این کمترین و ناچیزترین امکان موجود توسل جویم و یادی از این مبارزان دل‌آگاه و فداکار و مخلص بنمایم، برای آنان که در قید حیات هستند آرزوی سلامت و عاقبت‌به‌خیری و برای آنهایی که دستشان از این دنیا کوتاه شده طلب مغفرت و رحمت نموده به فرزندان پاک نهادشان سر تواضع و احترام فرود آورم.

۱- فعالان: شادروان محمدرحیم عطایی مسئول تشکیلات نهضت مقاومت راه‌آهن که موقعیت مدیریت خود را نادیده گرفته در زمره فعالان راه‌آهن بیشترین و سنگینترین وظیفه ملی را در این راستا به

عهده گرفت. شادروانان یوسف درخشان، منوچهر جواهری، اصغر تکتاز، اصغر محسنی، علی صدوری، حسن هاشم مرندی، محمدباقر خضر صدیق، جواد معینیان، کاظمی، عبدالباقی طهماسبی، مهدی دانش کیا، محمود جعفری، حسین غضنفری، اصغر بابایی، اکبر اجتهادی، علی اشرف مجیری، مجید جودت، طباطبایی، مهاجر، تیموری، عسگری، جیرسرای، منصور رحیمیها، و آقایان محسن نوعی، غلامحسین توکلی، دارا نادری، عباس حمیصی، اسمعیل خسروی، رضا مقدم، دکتر منصور داورپناه، دکتر حسن ورنوس، جواد پورزاع، اکبر گلپورران، احمد مهدیخانلو، مرتضی شهرستانی، اکبر بیداریان، عباس وزیری، محمود پاکانی، پرویز جواهری، محمدحسین یزدانی، یوسف ذکایی، اشتهااردی، حسن فرید، مجیدیان، ابوالحسن پاکزاد، منصور فرید، حسین عرب، رحمت غفوری، مجیدیان، هاشمی، حسین برهمنی، غلامحسین گلپورران، علی بیگی، واثق نوبری، احمد نورکیهان، رعنا، قربانعلی شیرکوهی، حسن مسیح، نصرالله فیروزفر، مهدی کاشفی، مهندس زنجانی نسب، امیرپرویز، علی دادرس، بزرگی، تاجیک، غلامرضا پیرصالحی، محمد دادخواه، عباس نیک‌نژاد، منصور مقیمی، علی فحیم، ابوالحسن انصاری، میرشاهی، علی شیبانی، علی مقصودی، عبدالعلی خسروی، عبدالباقی.

۲- مدیران: شادروانان: محمد میرخانی، قاسم امیر طهماسب، مسعود دیبا، مهندس نعمت‌الهی، مهندس خانه خراب، مهندس بهمنش، مهندس قریشی، دکتر توران، دکتر مشکریز، و آقایان: مهندس کمال درّی، امان‌الله طهماسبی، مهندس محمودیان، رضا مستوفی، مهندس شاهنگیان، حبیب‌الله فرجاد، مهندس عبدالله شهروان، دکتر شفیعیان، دکتر بشر.

بدون تردید نام کسانی از این دسته از وطنخواهان ملی و شرافتمند از قلم افتاده است که بایستی به ضعف حافظه اینجانب حمل کرد و از این بابت صمیمانه عذر می‌خواهم.

● آیا بین نیروهای ملی با گروه‌های دیگر در راه آهن رابطه‌ای وجود داشت؟

در همان هفته‌های نخست بعد از کودتا به علت وجود روابط اداری فیما بین جناح ملیون و چپ‌های راه آهن، مذاکراتی درباره آغاز همکاری و مبارزه مشترک بر ضد کودتا بین من از طرف ملیون راه آهن و آقای تقی افراخان از طرف جناح چپ راه آهن صورت گرفت که منتج به تصمیم‌گیری‌هایی هم شد ولی بعداً بنا به دستور آیت‌الله زنجانی متوقف گردید. این موضوع مقدمه‌ای شد برای همفکری و همگامی در برنامه مبارزه اصلاحات اداری راه آهن که بعدها صورت گرفت. در این مورد حضرت آیت‌الله زنجانی در جلسه‌ای با حضور آقای عطایی و آقای رادنی‌فرمودند: در یکی از آخرین شب‌های شهریور ماه پیرزن محجبه‌ای برای استخاره به خانه ما آمد، پس از آن که جواب استخاره را دادم به من نزدیک شد و گفت من از طرف حزب توده آمده‌ام که از شما وقت ملاقات بگیرم تا راجع به اوضاعی که ایجاد شده با شما مذاکره کنند. من ضمن اینکه از این نحوه تماس مناسب حال خوشم آمده بود وقتی را تعیین کردم و گفتم در خانه روحانیان به روی همه کس باز است و در وقت معین دو نفر یکی آقای قدوه و دیگری (گویا گفتند) آقای جزنی آمدند و پیشنهاد حزب توده در باره ضرورت همکاری رسمی با نهضت مقاومت را مطرح کردند و بر صدور یک اعلامیه تأکید داشتند. من با یادآوری روش نادرست حزب توده در قبال دولت ملی دکتر مصدق و مخالفتها و کارشکنی‌های آن حزب درباره ملی شدن نفت در سراسر ایران و سود

رساندن به انگلستان از حرکتها و شعارهای ضدملی بیجا و مشکوک کادر رهبری آن که در مجموع یکی از عوامل سبب ساز و زمینه ساز این کودتا شد هرگونه همکاری رسمی و اعلام شده با حزب توده را رد کردم. سرانجام به این نتیجه رسیدیم که چنانچه حزب توده خواست از شعارها و برنامه‌های مبارزاتی اعلام شده نهضت مقاومت تبعیت کند بدون اینکه نهضت مقاومت هیچ گونه تعهد و مسئولیتی را تقبل نماید مختار خواهد بود. آیت الله به کرات چگونگی تماس جالب حزب توده را با خودشان من باب یک نمونه عمل مخفی خوب تشکیلاتی یادآور می شدند.

● وضعیت تشکیلاتی و ارتباط گیری نهضت چگونه بود؟

شادروان رحیم عطایی که تمام اوقات خود را در نهایت خلوص و بدون ریا وقف فعالیت در طیف وسیع سازمان نهضت مقاومت ملی کرده بود علاوه بر مسئولیت شبکه نهضت مقاومت راه آهن و ارتباط مستقیم با آیت الله زنجانی و بعضی از رجال ملی که با تشکیلات نهضت همکاری داشتند در کمیته ادارات، کمیته دانشگاه، کمیته تعلیمات و کمیته تبلیغات و انتشارات نیز فعالیت مؤثر داشت و کمیته سیاسی را رأساً اداره می کرد. در آغاز فعالیت و شکل گیری نهضت غالباً متن اعلامیه‌ها و نوشتارها را او تهیه می کرد. و برای آیت الله زنجانی می فرستاد. او در مرحله پیوستگی شادروانان مهندس مهدی بازرگان و مهندس منصور عطایی وزیر کشاورزی دولت دکتر مصدق و آقای دکتر یدالله سبحانی که به پیشرفت و اعتبار نهضت مقاومت ارزش بالایی بخشید، نقش مهمی را ایفا کرد. و به طور یقین مؤثرترین عامل در اداره و حیات نشریه راه مصدق بود.

همکاری احزاب ملی هوادار دکتر مصدق با نهضت مقاومت ملی و به کارگیری نیروی فکری و تجربی و انسانی آنها، بنیان تشکیلات

نوپای نهضت مقاومت را مستحکم و استوار ساخته و گسترش طیف مبارزه به محلات تهران و شهرستانها و رونق دادن روح مبارزه در شاخه‌های تشکیلات نهضت عامل حائز اهمیت بود. ولی در عین حال خود به سبب اختلاف نظرها و سلیقه‌های درون حزبی و بین‌الاحزاب و پاره‌ای خودبزرگ‌بینی‌ها، باعث فتور و سستی و به هدر دادن نیرو و از دست دادن فرصتها و بالمآل آشفتنگی ارگانها و تضعیف کلی نهضت مقاومت گردید. تا جایی که کمیته بین‌الاحزاب که در اصل به منظور هماهنگی و ایجاد نظم و کارآیی بهتر و بیشتر سازمانی ایجاد شده بود، خاصیت وجودی خود را از دست داد و اقدامات جدی و میانجیگریهای دلسوزانه و مشفقانه آیت‌الله زنجانی و مهندس بازرگان و عباس رادینیا و رحیم عطایی و سایر علاقه‌مندان نیز مثمر ثمر واقع نشد. آیت‌الله زنجانی از این بابت بسیار آزرده خاطر بودند و از این جریان همواره به تلخی یاد می‌کردند.

اگر گفته شود مبارزات نهضت مقاومت ملی در چهارچوب اصول تشکیلات مخفی سازماندهی شده بود سخن نابجایی نخواهد بود، لیکن با توجه به نوپایی، کمی توش و توان، بی‌بهرگی از تجربه کار مخفی و نیز سنگینی شرایط روز و جو فوق‌العاده فشار و اختناق کودتا، طبعاً نمی‌توانسته است از امکانات لازم مبارزه مخفی به طور کامل برخوردار باشد و یقیناً نقاط ضعف و نارساییهای فراوانی داشته است. تشکیلات نهضت مقاومت و چگونگی تقسیم مسئولیتها و فعالیتهای اعضای فعال آن در بدو امر آنچنان که ایجاب می‌کرد محدود، معین، مخفی و منظم نبود و در بسیاری از اوقات و موارد به سبب نیاز یا به خاطر اعتماد، از یک عضو فعال در چند جبهه حتی نامتناسب استفاده می‌شد. فی‌المثل من نه تنها در اداره شبکه‌های نهضت مقاومت راه‌آهن که خود وظیفه سنگینی بود مسئولیت داشتم

بلکه عضو کمیته تعلیمات و کمیته ادارات و رابط مستقیم با کمیته مخابرات بودم که مرکب بود از آقایان عبدالله منوچهری، سید ولی الله میرفتاح، هاشم هاشمی و دو نفر دیگر که نامشان به خاطر من نیست. در ارتباط با تشکیلات محلات، در امر اداره سرحوزه‌های منطقه دروازه قزوین بودم که مرکب بود از صادق قطب‌زاده، حسین نایب‌حسینی، حاجی گلدوست ذغال‌فروش و یک شخص میانسالی که در آن حدود مغازه عطاری داشت و همیشه جلساتمان در چوب‌فروشی پدر قطب‌زاده واقع در میدان قزوین تشکیل می‌شد. حوزه خیابان شهباز در گاراژ آقای حاجی بختیار رئیس کامیونداران، حوزه خیابان شکوفه و دروازه دولاب در مغازه عطاری آقای حاجی ضیاء خلیلی، حوزه خیابان ژاله در دفتر لباسشویی آقای حاجی آقا میرعباسی، حوزه شاه‌آباد غالباً در کافه قنادی اخلاقی و بعضاً در مغازه آجیل‌فروشی آقای حسن آقا در شاه‌آباد تشکیل می‌یافت. همچنین در ارتباط با کمیته خراسان بودم که مرکب بود از آقایان آسایش، حاجی قاضی، حاجی عامل‌زاده، سیدجواد مادرشاهی، دکتر فضل‌نژاد، دکتر دل‌آسائی، حاج محمود حکیمی، حسن روحانی، احمد حکیمی، طاهر احمدزاده، دکتر تابنده و دکتر شریعتی. نیز در ارتباط با کمیته آذربایجان بودم که مرکب بود از آقایان دکتر حاج محمد علی بهروزیه، ابوالفتحی، فیروزمند، آیت‌الله حاجی سید محمدعلی انگجی، آیت‌الله حاج سید ابراهیم میلانی، دکتر اشرفی، جمالی، دکتر عطاری، دریانی. در ارتباط با کمیته شاهرود بودم که مرکب بود از آقایان حاجی عابد، حاجی مدرسی، حاجی بیرجندیان، ابوالحسن انصاری، غلامحسین رادمنش و یکی دو نفر دیگر که نامشان را فراموش کرده‌ام. با آقای نباتی و کمیته اداره آب تهران، ارتباط ضروری گهگاهی با شاخه نظامی، آقای سرهنگ قنبر، افسر فاضل و فداکار

ارتش، در خانه آقای مهندس سیف‌الله اقلیدی معروف به مهندس قشقایی داشتم که یکی از صاحب‌منصبان وزارت کشاورزی و از صمیمی‌ترین معتمدان پابرجا و مبارز ملی بود. با شاخه شهربانی آقایان محمد بزرگر، سید محمد مهدی شهرستانی، فتح‌الله منوچهری و تیموری مربوط بوده‌ام. تماسهای تشکیلاتی با معتمدان و کوشندگان بازار - که پایگاه مهم ملیون بود - آقایان حاج محمد تقی انوری، حاج حسن شمشیری، حاج حسن قاسمیه، حاج غلامحسین اتفاق، حاج هاشم شبستری‌زاده، حاج حسین صالحی‌نیا، هوشنگ مصلحی، ابراهیم کریم‌آبادی، حسن میر محمد صادقی و عباس رادنیا. ارتباط من با اعضای کمیته دانشگاه، سنگر شکست‌ناپذیر و پیشگام نهضت ملی شامل این افراد بود: آقایان دکتر یوسف جلالی، مهندس عباس روافیان، دکتر عباس شیبانی، دکتر مسلم بهادری، دکتر ابراهیم یزدی، مهندس مرتضی مقدم، مهندس اسماعیل حاج قاسمعلی. همچنین پاره‌ای تماسها با آیات عظام در قم و مشهد و دزفول و خرمشهر و تبریز و تهران و با رجال و شخصیت‌های ملی مانند آقایان آیت‌الله زنجانی، مهندس بازرگان، دکتر عبدالله خان معظمی، اللهیار صالح، دکتر شمس‌الدین امیرعلایی، مهندس منصور عطایی، مهندس سیف‌الله معظمی، دکتر علی شایگان، محمود نریمان و دکتر شاپور بختیار داشته‌ام. ارتباطها و تماسهای موضعی و موقت با اشخاص دیگر نیز بود که این تصویر خود می‌تواند یک نمونه بارز از درهم‌آمیختگی نوع فعالیت و اختلاط وظایف تشکیلاتی در سطح فعالان و مبارزان نهضت مقاومت ملی باشد که خوشبختانه به علت اصالت و صمیمیت افراد، برخلاف آنچه منطقاً از یک چنین شکل مبارزه انتظار می‌رود، لو رفتن افراد و شاخه‌های سازمانی بسیار اندک و اتفاقی بوده است. در این زمینه می‌توان گفت که تشکیلات

نهضت مقاومت ملی عبارت از یک ارگان سیاسی نیمه مخفی و ضد دولتی بود که بر حسب خواست مردم و ضرورت زمان و در شرایطی حاد و استثنایی با کیفیتی فوق العاده و سریع بر پایه اعتماد و شناخت قبلی افراد و احزاب ایجاد شد و ضرورتاً در مسیر مبارزه به صورتی درآمد که ضمن رعایت ممکن اصول مبارزه مخفی و تبعیت و گوش به فرمانی از مرکزیت ارتباطی، همانند یک خاندان بزرگ اصیل که عموم افراد آن در نهایت خلوص برای پیشبرد امور مشترک خانواده همه امکانات خویش را صمیمانه ارائه می نمایند، عمل می کرد. ولذا می بینیم که در این دوره از مبارزه ملی افراد فعال و فداکار بسیاری بودند که بدون هیچ گونه چشمداشت و توقعی و صرفاً به خاطر اعتقادات سیاسی و آرمان ملی خود به علت الزامات روز در چند جبهه فعالیت شاق و مخاطره آمیز داشتند.

● در آغاز تشکیل نهضت مقاومت بر ضد دولت کودتا چه نوع اقدامات عملی انجام شد؟

بازار تهران و بعضی از کسبه محلات از همان صبح چهارشنبه بیست و هشتم مرداد ۳۲ مغازه های خود را بستند و ادارات دولتی به صورت نیمه تعطیل درآمد. حملات اوپاش و اراذل به محل کسب و کار اصناف تهران و غارت اموال و اثاثیه آنها علاوه بر چپاول و آتش زدن اموال احزاب و گروهها و روزنامه های ملی موجب تعطیل کردن بیشتر بازار و اصناف شد و تهدیدهای دولت کودتا و عوامل خیابانی آن برای بازکردن بازار و کسبه مؤثر واقع نشد. لذا دولت کودتا دست به حيله ای زد، یعنی شایع کرد که بازار و اصناف به مناسبت مراجعت شاه به مملکت که روز سی و یکم مرداد ماه صورت می گرفت تعطیل کرده اند. نهضت مقاومت که هنوز شکل نگرفته و موجودیت خود را رسماً اعلام نکرده بود برای خنثی کردن این حيله و نیرنگ دستگاه

اعلامیه‌ای به امضاء آیت‌الله زنجانی و آیت‌الله رسولی و آیت‌الله رضوی قمی منتشر ساخت و از بازاریان و اصناف خواست که حجره‌ها و مغازه‌های خود را باز کنند و بدین ترتیب نقشه دولت را نقش بر آب ساخت. در اوایل شهریور ماه که شایع شده بود بازپرسی از دکتر مصدق شروع خواهد شد به دیدن آقای سرگرد جم‌زاد بازپرس دستگاه قضایی ارتش رفتم. به طوری که او می‌گفت ابتدا بازپرسی از دکتر مصدق به او محول شده بود و او هم این مسئولیت را پذیرفته بود ولی پس از آنکه خدمت ایشان می‌رسد می‌گوید من این مأموریت را فقط برای این پذیرفتم که به حضور شما شرفیاب شوم و شما را زیارت کنم و دست ایشان را می‌بوسد و خداحافظی می‌کند. البته آقای دکتر مصدق هم صورت او را می‌بوسد و گویا مطالبی هم بین آنها مطرح می‌شود که به خاطر من مانده است. مقارن بازپرسی از دکتر مصدق توسط سرهنگ کیهان خدیو که در نیمه اول شهریور ماه صورت گرفت با انتشار اعلامیه نهضت مقاومت ملی بازار و اصناف مجدداً بستند و دانشگاه تعطیل کرد و تظاهرات خیابانی دامنه‌داری در خیابانهای شاه‌آباد، مخبرالدوله، اسلامبول و نادری برپا شد و با پلیس و مأموران فرمانداری نظامی و چماقداران کودتا درگیریهایی به وجود آمد و عده‌ای از طرفین زخمی و عده‌ای هم بازداشت شدند. درست به خاطر ندارم که در همین تظاهرات بود یا در تظاهرات شانزدهم مهرماه که یکی از عوامل توده‌ای در خیابان نادری چند شعار توده‌ای داد و باعث ناراحتی و عصبانیت ما گردید ولی پیش از آنکه ما به او برسیم و اعتراض کنیم مأموران پلیس او را گرفتند و بردند.

اعلامیه‌ای توسط نهضت مقاومت ملی مبنی بر روشن ساختن خط مشی نهضت در راستای خواست مردم مشتمل بر سه ماده منتشر شد که بی‌نهایت ضروری و مورد نیاز بود. این سه ماده حاکی از اعاده

استقلال و استقرار حکومت ملی، مبارزه با هرگونه استعمار خارجی اعم از سرخ و سیاه، مبارزه بر ضد حکومت دست‌نشانده خارجی و فساد بود. دادگاه نظامی عادی که به ریاست سرتیپ غلامحسین افخمی که به تازگی پاداش فرماندهی حمله به خانه دکتر مصدق در روز بیست و هشتم مرداد را با اخذ یک درجه ترفیع گرفته و سرلشکر شده بود تشکیل گردید و قرار بازداشت دکتر مصدق را که سرهنگ کیهان خدیو بازپرس قضایی ارتش صادر کرده بود تأیید نمود. روز شانزدهم مهر ماه به همین مناسبت و به خاطر اینکه سرتیپ حسین آزموده دادستان ارتش طی کیفرخواست صادره مطابق ماده ۳۱۷ دادرسی ارتش برای متهمان تقاضای اعدام کرده بود، نهضت مقاومت اعلامیه‌ای منتشر کرد و در آن به اعتراض به این جریان تعطیل عمومی اعلام نموده و بازار و اصناف و دانشگاه و مدارس و ادارات دولتی تعطیل کردند و دست از کار کشیدند. تظاهرات خیابانی وسیعی به رغم بازداشت‌هایی که فرمانداری نظامی از شب قبل از آن آغاز کرده بود ترتیب داده شد و زد و خورد‌های شدیدی با مأموران پلیس و فرمانداری نظامی و اوباش طرفدار کودتا به وقوع پیوست و عده زیادی بازداشت شدند و عده‌ای هم به شهرستانها و عده‌ای هم از جمله حاج حسن شمشیری، حاج حسن قاسمیه، حاج محمدتقی انوری و حاجی مانیان به جزیره خارک در خلیج فارس تبعید گردیدند.

به خاطر دارم که مرحوم حاج حسن شمشیری در برابر این سؤال که جرم شما چیست؟ گفته بود که جرم من این است که دو تا محمد را دوست دارم و عاشق‌شان هستم. آن دو یکی محمد ابن عبدالله (ص) و دیگری محمد مصدق است! کسانی که در این سفر اجباری همراه با این دوستان مبارز و مقاوم بازاری ما بودند خاطرات خوشی

را از آنها بیان می‌کردند. نهضت مقاومت ملی روز بیست و یکم آبان ماه را به مناسبت تشکیل دادگاه نظامی به ریاست سرلشکر مقبلی به منظور محاکمه دکتر مصدق - که سرهنگ جلیل بزرگمهر به وکالت تسخیری او تعیین شده بود - با انتشار اعلامیه‌ای تعطیل اعلام کرد و متعاقب آن دانشگاه و مدارس و بازار و کسبه تعطیل کردند و به خیابانها ریختند. پاره‌ای از شهرستانها نیز از جمله تبریز تعطیل کرد و تظاهرات دامنه‌داری به وقوع پیوست و درگیریهای شدیدی با قوای فرمانداری نظامی و پلیس و چاقوکشان دولتی به وجود آمد که منجر به بازداشت عده کثیری شد. اگر اشتباه نکنم در همین روز بود که دولت کودتا برای مرعوب ساختن بازاریان قسمتی از سقف بازار تهران را خراب کرد و تعدادی از دکانها غارت شد و باز اگر دچار اشتباه نشده باشم در همین واقعه بود که حزب توده برخلاف قرار قبلی که تعطیل کردن کارخانه‌ها و خطوط اتوبوسرانی تهران را تعهد نموده بود هیچ‌گونه اقدامی در این خصوص به عمل نیاورد و باقیمانده اعتبار خود را به کلی از دست داد و چهره غیر اصیل خود را بر همگان شناساند! در این ایام تهران کلاً قیافه آرام و عادی نداشت و مردم در هر مکان و در هر فرصتی گرد یکدیگر جمع می‌شدند و اخبار و اطلاعاتشان را درباره کودتا و بگیر و ببندها و سرنوشت بازداشت شدگان و امیدها و ناامیدی‌هایشان مبادله و مباحثه می‌کردند. دانشگاه تهران از چند روز پیش از ۱۶ آذر پیوسته در جنب و جوش بود و در داخل محوطه آن تظاهرات موضعی صورت می‌گرفت. روز شانزدهم آذر ماه به مناسبت اعتراض به ورود دنیس رایت کاردار سفارت انگلیس و تجدید روابط سیاسی ایران با انگلیس دانشگاه در پی انتشار اعلامیه نهضت مقاومت ملی تعطیل کرد و دانشجویان در دانشکده فنی اجتماع کردند. تمام خیابانهای اطراف دانشگاه را قوای

پلیس و فرمانداری نظامی اشغال کرده تانکها و زره پوشها در سر چهارراهها و نقاط مختلف خیابانها مستقر شده بودند. کماندوها که مأموریت سرکوبی دانشجویان را داشتند در تعقیب چند نفر از دانشجویان به داخل کلاسهای دانشکده فنی می‌روند و با آنها برخورد می‌کنند و بی‌مهابا دانشجویان را به رگبار مسلسل می‌بندند و در نتیجه سه نفر از دانشجویان به نامهای شریعت رضوی، بزرگ‌نیا و قندچی کشته می‌شوند. پخش این خبر در شهر غوغایی به پا کرد و مردم به خیابانها ریخته برضد کودتاچیان و مسببان این کشتار شعار می‌دادند. تا چند روز دانشگاه آرام نبود و روز هجدهم آذر ماه که مراسم سوم شهادت سه تن دانشجو بود مصادف شد با آمدن ریچارد نیکسون معاون رئیس جمهور آمریکا به تهران. در این روز تظاهرات و راه‌پیمایی مفصلی در محوطه دانشگاه صورت گرفت و سپس سیل جمعیت برای برگزاری مراسم سومین روز شهادت این مبارزان فداکار به سوی امامزاده عبدالله به حرکت درآمد و تقلائی مأموران دولت برای جلوگیری از برگزاری این مراسم به جایی نرسید. در تمام تظاهراتی که انجام می‌شد دو شعار همواره در رأس شعارها قرار داشت، مصدق پیروز است، نهضت ادامه دارد - مرگ بر کودتاچیان. این دو شعار نفی حاکمیت کودتا و آثار و عواقب آن و تأیید دولت ملی دکتر مصدق و اهداف جنبش ملی ایران را به طور کلی در برداشت و مشروعیت دولت زاهدی و دولتهای بعدی و تصمیمات و مصوبات آنها را مهر بطلان می‌زد.

ماه محرم با توجه به واقعه مصیبت بارکربلا که در این ماه صورت گرفته است همیشه منادی و ظرف زمانی حق طلبی و ظلم ستیزی بوده است و مردم به هر نحو ممکن آلام درونی و عقده‌های انباشته خود را با مصائب وارده بر اهل بیت امام حسین (ع) پیوند زده صلاهی

دادخواهی و حمایت از مظلوم سر داده و به ستمکاران زمان چنگ و دندان نشان می دهند. انتشار خبر سخنرانی آقا شیخ باقر نهاوندی در این ماه (در سال ۳۲) فرصت خوبی برای عقده گشایی و بیان اعتراض و برپایی تظاهرات برضد حکومت منفور و مطرود شاه - زاهدی بود. جمعیت در مسجد شاه موج می زد و واعظ توانا و خوش بیان بر سر منبر حق حق گوئی می کرد که ناگهان فریاد مصدق پیروز است فضای مسجد را شکافت و به خارج از مسجد و خیابانهای اطراف کشیده شد و با برخورد نه چندان مهم با پلیس و مزدوران آماده به خدمتش به صورت فرار و قرار درآمد. در سال بعد نیز در همین ماه محرم و در همین مسجد شاه که آقای فلسفی واعظ معروف طرفدار کودتا بر منبر بود طبق دستور نهضت مقاومت عده کثیری در آن روز شرکت نمودند تا برنامه ای را در جهت رسوا ساختن کودتاچیان حاکم و برهم زدن مجلس وعظ اجرا نمایند. میکرفون بلندگوی خطابه به رادیو وصل بود و سخنان فلسفی از طریق رادیو در تمام مملکت پخش می شد که ناگهان فریاد مصدق پیروز است نه تنها صحن مسجد شاه بلکه سراسر مملکت را فراگرفت و به موازات آن محافظان سخنران و پادوهای کودتاچیها که پای منبر بودند به روی جوان شعار دهنده ریختند و بین دو طرف درگیری شد. عده ای زخمی و عده ای هم از جمله شعار دهنده دستگیر شدند و مجلس وعظ به هم خورد.

اولین بازداشتی که از فعالان راه آهن ضمن فعالیتهای ماههای نخستین بعد از کودتا صورت گرفت دستگیری مرحوم اصغر تکتاز و آقای اکبر گلپوران حین انتقال یک کیف محتوی نشریات نهضت مقاومت بود که با مقاومت مردانه و پاسخگویی های هشیارانه آنها هیچ شخص و هیچ منبع سازمانی لو نرفت و با تلاشهایی که به خصوص از ناحیه یکی از منسوبان مرحوم تکتاز که لابیات پادگانهای

نظامی تهران را تأمین می‌کرد، به عمل آمد پس از چند هفته آزاد شدند و با همکاری همفکران اداری محظورات و مشکلات اداری آنها نیز از این جهت برطرف گردید.

● از انتخابات دوره هجدهم مجلس که توسط دولت کودتا برگزار شد چه خاطره‌ای دارید؟

فکر می‌کنم در آذر ماه ۳۲ بود که دولت زاهدی انتخابات دوره هجدهم مجلس شورای ملی را اعلام نمود، نهضت مقاومت ملی اعلامیه‌ای منتشر ساخت و با توجه به شعار تاکتیکی یا پیروز می‌شویم یا رسوا می‌کنیم کاندیداهایی را معرفی کرد که از طرف مردم مورد اقبال واقع شد و در روز اول رأی‌گیری جمعیت زیادی در تهران به پای صندوقهای رأی‌گیری رفتند. چون حوزه انتخاباتی مسجد فخریه واقع در خیابان امیریه نزدیک راه آهن بود تصمیم گرفتیم رأی خود را در این حوزه بریزیم و لذا همگی بعد از تعطیل شدن اداره، ناهار نخورده به سوی مسجد فخریه رهسپار شدیم. حدود ساعت دو بعد از ظهر بود که راه آهنی‌ها یک صف طولانی جالبی را که باعث تعجب اهل محل و رهگذران بود و از جلو در مسجد در خیابان امیریه شروع می‌شد و در کوچه جنب مسجد تا اواخر کوچه در دو ردیف ادامه می‌یافت تشکیل دادند. دقایق سپری می‌شد ولی مسئولان حوزه انتخاباتی از باز کردن در مسجد خودداری می‌کردند. داد و فریاد و اعتراض‌مان به عمل آنها لحظه به لحظه اوج می‌گرفت و آنها با ترس و وحشت خودشان را مخفی می‌کردند. ساعت ۳ بعد از ظهر گذشته بود که دیدیم عده زیادی چماق به دست با هیاهو و سردادن شعارهای ضدملی به سردستگی شعبان بی‌مخ و سید رسول رئیسی وزنه‌بردار و کارمند راه آهن از کامیونها پیاده شدند و به طرف ما هجوم آوردند. شعبان با سه نفر که در یک جیب بودند

رفتند و رسول رئیسی یک راست به سمت من آمد. ابتدا سلام کرد و سپس یک کشیده محکم به صورتم نواخت که خون از بینی من جاری شد و به دنبال آن اراذل چوب به دست حمله را آغاز کردند. درگیری شدیدی صورت گرفت و مقاومت دوستان ما به خصوص دوستان کارگر و جوان باعث طولانی شدن زد و خورد شد. در این هنگام کامیونهای پلیس سرسیدند، به صورت ظاهر برای رفع غائله ولی در واقع به کمک اوباش آمده بودند.

پلیس شگرد خاص همیشگی خودش را داشت. دوستان ما را می گرفت و نگه می داشت و اوباش با استفاده از فرصت با چوب و پنجه بوکس و مشت و لگد به جان آنها می افتادند. جمع زیادی خودشان را از معرکه به در بردند. من و عده‌ای را سوار کامیون کردند و به کلانتری چهار بردند و تا شب هنگام در کلانتری نگهداشتند. من خواستم شکوائیه‌ای بنویسم و بدین ترتیب سابقه‌ای در کلانتری باقی بگذارم تا به موقع مورد استناد قرار گیرد. اما افسر نگهبان با پوزخند گفت همین قدر که زنده‌ای خدا را شکر کن. وقتی من به نظر خودم پافشاری کردم با لحن تندی گفت اگر زیاد اصرار کنی برایت پرونده می سازم و می فرستمت آنجایی که عرب نی می اندازد. من روز بعد گزارش جریان را کتباً به آقای رحیم عطایی دادم تا مورد استفاده قرار بگیرد. در حوزه مسجد سپهسالار نیز آزادی رأی‌گیری تقریباً در همین حد بوده است. اوباش و اراذل با حمایت مأموران پلیس به آقایان مهندس بازرگان و دکتر سحابی و سایر رجال مبارز نهضت اهانت کردند و با رفتار ناشایست خود مردم را مرعوب نمودند. حوزه انتخاباتی مسجد فخرالدوله در خیابان فخرآباد دروازه شمیران به مناسبت خصوصیت ویژه‌اش همه درگیریهای انتخاباتی تهران را تحت الشعاع خود قرار داد. مرحوم عبدالله کُرمی نوری معروف به آقا

عبدالله قصاب که از مصدقیهای معروف و از ورزشکاران و پهلوانهای با حمیت و غیرتمند تهران بود در دروازه شمیران مغازه قصابی داشت و با دکتر سنجابی نیز در رفت و آمد بود. عصر روز رأی‌گیری، شعبان جعفری معروف به بی‌مخ با هم‌پالکیها و نوچه‌های اراذلش که در سطح تهران مأموریت داشتند مردم را مرعوب کنند و از رأی دادن مخالفان حکومت کودتا ممانعت به عمل آورند، به قصد کنترل حوزه مسجد فخرالدوله به دروازه شمیران می‌آیند و چند جوان را که در صف رأی‌دهندگان بودند به تصور اینکه دانشجوی و مخالف دولت هستند از صف بیرون کشیده و آنها را کتک می‌زنند و مانع رأی‌دادنشان می‌شوند. این خبر به گوش آقا عبدالله می‌رسد و به فوریت خودش را به مسجد می‌رساند و پس از چند جمله که بین او و شعبان بی‌مخ رد و بدل می‌شود با یکدیگر گلاویز می‌شوند، چند دقیقه‌ای که سرشاخ می‌شوند آقا عبدالله علی را یاد کرده هیکل صد و بیست کیلویی شعبان را از جا می‌کند و به زمین می‌زند و وانمود می‌کند که می‌خواهد سر او را ببرد. در همین موقع نوچه‌های او به دادش می‌رسند و یک باره به آقا عبدالله که روی سینه شعبان نشسته بود هجوم می‌آورند. در این هنگام آقا اسدالله برادر آقا عبدالله و جوانهای دروازه شمیران سر می‌رسند و جنجال عجیبی به وجود می‌آید و اراذل فراری می‌شوند. سرهنگ جاویدپور که از ورزشکاران ارتشی و رفیق صمیمی آقا عبدالله بود به محض شنیدن خبر به محل واقعه می‌آید و با وساطت او شعبان بی‌مخ از چنگ آقا عبدالله رهایی می‌یابد و آقا عبدالله چند روزی را در خانه سرهنگ جاویدپور مخفی می‌ماند تا از گزند دستگاه محفوظ و در امان باشد.

● آیا شعبان از عبدالله انتقام نگرفت؟

شعبان بی‌مخ که پس از کودتای بیست و هشتم مرداد ۳۲ لقب

جدیدی پیدا کرده بود و به نام شعبان تاج بخش معروف گشته بود، هیچ وقت کینه آقا عبدالله را از دل بیرون نکرد و همیشه منتظر فرصت بود تا با از بین بردن او ذلت و خفتی را که بر وجودش وارد شده بود از دل خود پاک کند. فکر می‌کنم آبانماه سال ۱۳۳۷ بود، یک روز که آقا عبدالله طبق معمول در کشتارگاه جوادیه مشغول به کار یا در حال دست کشیدن از کار بود عوامل دستگاه کودتا که در سلاخ‌خانه کار می‌کردند و جزو ابواب جمعی اسدالله رشیدیان بودند ناگهان به آقا عبدالله یورش می‌آوردند و با کارد و چاقو به او حمله می‌کنند و ضربات متعدد و مؤثری به او می‌زنند. وقتی که او می‌بیند عده آنها زیاد است و تنها با کاردی که در دست دارد نمی‌تواند حریف آنها بشود نیمکتی را که در آن حدود بوده از جا می‌کند و به دور خود می‌چرخاند و بدین وسیله عده‌ای از آنها را به قول معروف لت و پار می‌کند. در ضمن اینکه آقا عبدالله با این نامردهای مزدور دست و پنجه نرم می‌کرده برادرش آقا اسدالله، آقای مصطفی طوسی - معروف به مصطفی گاوکش که قهرمان کشتی کشور شد - و دار و دسته او را خبر می‌کند و اگر آنها در آمدن قدری تأخیر کرده بودند به طور یقین آقا عبدالله به دست این بزدل‌های نالوطی قطعه قطعه شده بود. آقا عبدالله را نیمه جان به بیمارستان سینا می‌برند و گروه کثیری از ملیون نیز که از جریان امر باخبر شده بودند در بیمارستان گردآمده و مخصوصاً حضور مرحوم حاج حسن شمشیری در کیفیت توجه و مداوای او بسیار مؤثر واقع می‌شود. بیش از بیست ضربه کارد و چاقو بر بدن و سر و صورت آقا عبدالله وارد شده بود. خون بسیاری از بدن او رفته بود. در همان روزهای اول به دیدنش رفتم، روحیه‌اش بسیار خوب بود و طبق معمول دست از شوخی و بذله‌گویی‌اش برنداشته بود. مدتی که گذشت یکی از چشمهایش ابتدا تار و سپس به طور محسوسی

بینایی اش را از دست داد. او را به بیمارستان شوروی بردند و بعد از معاینه و عکسبرداری معلوم شد تیغه یکی از چاقوهایی که به سر او حواله شده بود شکسته و در جمجمه اش جا مانده است و جراحان بیمارستان شوروی با مهارت آن تیغه چاقو را از سر آقا عبدالله خارج کردند و بینایی اش نیز آرام آرام به حالت طبیعی درآمد. این پهلوان جوانمرد و مبارز مقاوم تا آخرین لحظات حیات شرافتمندانه اش در افکار و عقاید ملی خود پایدار ماند. او همواره در مبارزات انقلابی نیز شرکت داشت و در روزهای تاسوعا و عاشورا بنا به دعوت من به اتفاق آقای حسن هادی فر و چند تن دیگر از جوانهای ورزشکار محافظت مرحوم طالقانی و مرحوم مهندس بازرگان و مرحوم دکتر سنجابی و آقای دکتر سحابی و دیگر عزیزان معظم را به عهده گرفتند. آقا عبدالله در تاریخ سوم اسفند ماه ۱۳۶۰ همراه با پسر باجناقش در حالی که در اتومبیل خود به سمت سازمان شرکت گوشت از خیابان جنب باغشاه عبور می کرد طعمه انفجار بمبی که تعبیه شده بود گردید و هر دو نفر جان به جان آفرین تسلیم نمودند. روحشان شاد و یادشان پایدار باد.

● نتیجه انتخابات به کجا کشید؟

همان طور که رهبری نهضت مقاومت پیش بینی کرده بود دولت کودتا برخلاف آنچه درباره آزادی انتخابات مجلس شورای ملی ادعا نموده بود به هیچ وجه حاضر نشد حتی یک نفر از نامزدهای ملی اعلام شده به مجلس راه بیابد و حقیقتاً که کوس رسوایی انتخابات دولت زاهدی بر سر بامها زده شد و افتضاح آن جنبه بین المللی پیدا کرد. بین آیت الله کاشانی و سپهبد زاهدی نیز شدیداً شکراب شد و آیت الله به مصاحبه های تندی بر ضد دولت دست زد و انتخابات را لغو و باطل و بی ارزش اعلام نمود. نهضت مقاومت ملی ضمن اعلام

مراتب تخلفات و تقلبات و مخدوش بودن انتخابات اعلام جرمی به دیوان عالی کشور ارسال داشت و به سازمان ملل شکایت مفصل و مستدل نمود و بی‌اعتباری این مجلس و مصوبات آن را به کلیه جراید داخلی و خبرنگاران خارجی اعلام داشت و مشروع جلوه دادن انتخابات را که هدف رژیم کودتا بود نقش برآب ساخت. نهضت مقاومت ملی اعلامیه مفصل و مستدلی برای هیئت نمایندگی کنسرسیوم که به ایران آمده بودند صادر کرد و مغایرت هرگونه قراردادی را با قانون ملی شدن نفت و بی‌اعتباری آن را یادآور شد. همچنین نامه سرگشاده‌ای به امضاء عده‌ای از روحانیان، آیت‌الله فیروزآبادی، آیت‌الله زنجانی، آیت‌الله غروی، آیت‌الله طالقانی و رجال ملی و اساتید دانشگاه از جمله آقایان علامه دهخدا، صالح، امیرعلایی، بازرگان، معظمی، عطایی، خلیلی، سحابی به عنوان نمایندگان مجلس شورای ملی و سنا در اعتراض به قرارداد کنسرسیوم و غیرقانونی بودن آن انتشار یافت که منجر به اخراج غیرقانونی یازده تن از اساتید دانشگاه که آن را امضا کرده بودند گردید. این استادان بعداً شرکتی به نام شرکت یاد که مخفف نام یازده استاد دانشگاه بود تأسیس نمودند. در این باره آقایان دکتر عبدالله خان معظمی، سیدباقرخان کاظمی، شمس‌الدین امیرعلایی و سعید فاطمی نیز نامه اعتراضیه‌ای به زبان فرانسه منتشر ساختند که منجر به تبعید و زندانی شدن آنها در نقاط بد آب و هوا گردید. من از طرف نهضت مقاومت به ملاقات آقای امیرعلایی در زندان برازجان رفتم و از نزدیک آن دخمه هولناک را مشاهده نمودم. خوشبختانه بعد از سپری شدن مدتی، وساطت جلال بایار از آقای کاظمی که قبلاً سفیر کبیر ایران در ترکیه بودند موجب شد که هر چهار نفر به نقاط خوش آب و هوا تغییر محل یابند.

● از وقایع بعدی چه خاطره‌ای دارید؟

در خرداد ماه ۱۳۳۳ به علت گسترش فعالیتهای سیاسی در راه آهن و حساسیت این سازمان دولتی علاوه بر وجود پلیس ویژه راه آهن، مقررات فرمانداری نظامی نیز در آنجا برقرار شد و سرلشگر غلامحسین افخمی که به تازگی به خاطر خوش خدمتی‌هایی که در کودتای بیست و هشتم مرداد انجام داده به سرلشگری ارتقا یافته بود به مقام فرماندار نظامی راه آهن منصوب و شروع به کار کرد. عصر یکی از روزهای خرداد ماه به فرمانداری که در ساختمان اداره پلیس راه آهن استقرار یافته بود احضار شدم. به اتاق سرگردی که نامش را فراموش کرده‌ام و گویا رئیس ستاد یا رئیس رکن دوم فرمانداری بود راهنمایی شدم. او ابتدا قدری تند و خشونت آمیز با من برخورد کرد و تهدیدم کرد. چون شهرت مصدقی بودن من به میزانی نبود که قابل انکار باشد لذا اعتراف کردم که طرفدار نهضت ملی و دولت ملی و دکتر مصدق هستم و رژیم دست‌نشانده فعلی را هم قبول ندارم اما هیچ‌گونه فعالیتی ندارم و با هیچ حزب و گروه و ارگان سیاسی در ارتباط نیستم. پس از ساعتی گفتگو، پیشنهاد همکاری و نوید پست و مقام و آینده خوب و زندگی مرفه را داد و کتابچه‌ای را از جیبش درآورده و گفت فقط اسم شما در این کتابچه ثبت می‌شود و هیچ سابقه‌ای در هیچ کجا به نام شما به وجود نخواهد آمد و این کتابچه هم نزد من محفوظ است مگر اینکه من تصادف کنم و به دست شخص دیگری بیفتد. من در جواب گفتم از شما بیش از این انتظار داشتم، فکر می‌کردم علاوه بر اینکه سوابق فکری و عقیدتی مرا به طور کامل دارید به لحاظ رعایت اصول روان‌شناسی و قیافه‌شناسی که قاعدتاً بایستی یکی از خصوصیات شغلی شما باشد، هیچ‌گاه به من چنین پیشنهادی را نکنید زیرا اساساً وجود من کمترین خاصیتی

برای این گونه امور ندارد و من از این جهت بسیار بی استعداد هستم. او به این سادگی دست از سرم برنداشت و با پذیرایی چای و ملاحظت و ملائمت و دلسوزی پیشنهادش را تکرار کرد ولی وقتی که دید موفق نمی‌شود به همین اکتفا نمود که گهگاهی به او سر بزخم و البته من هم در این باره شخص خوش‌قولی از آب درنیامدم.

درست به خاطر ندارم که شب جمعه یا بعد از ظهر جمعه بود که به مناسبت دومین سالگرد قیام سی‌ام تیر طبق دستور حضرت آیت‌الله زنجانی به اتفاق دوستان مبارز سازمان راه‌آهن برای مشارکت در تظاهراتی که در صحن حرم حضرت عبدالعظیم برنامه‌ریزی شده بود به شهری رفتیم. چند صد نفر از همگامان مبارز نهضت مقاومت ملی در صحن حضور یافته بودند اما برخلاف پیش‌بینی زائران زیادی در صحن نبودند. آقای مهندس مهدی بازرگان عضو کمیته مرکزی نهضت مقاومت نطق کوتاهی ایراد کردند. پس از آن با فرستادن صلوات و دست زدن حاضران و شعار دادن و پخش تراکت و اعلامیه به وسیله جمعیت به طرف بازار حرکت کردیم. در مسیر بازار شعارهای ما مورد تأیید و استقبال بازاریان قرار گرفت و جمعیت همچنان به سمت خیابان و میدان شهر در حرکت بود و مردم نیز با ما همراهی داشتند. در میدان شهر با مأموران پلیس مواجه شدیم و درگیری به وجود آمد، عده‌ای فرار کردند و عده‌ای هم دستگیر شدند. من تا ساعتی در اطراف کلانتری پرسه می‌زدم تا از حال دستگیرشدگان بی‌خبر نمانم. در همان موقع دیدم کامیونها و زره‌پوشها و چند تانک از تهران به شهری آمدند و در میدان مستقر گشتند. چندی نگذشت که دستگیرشدگان را به دو کامیون سوار کردند و به طرف تهران روانه شدند. از دوستان سازمان راه‌آهن نیز چند تن بازداشت شده بودند که پس از مدت کوتاهی آزاد گشتند. غروب روز جمعه نیز طبق دستور

قبلی به سرپل تجریش رفتیم. برخلاف قَلت زائران شب جمعه در شاه عبدالعظیم، جمعیت کثیری از تهرانیها برای تفریح به تجریش آمده بودند. قرار بود پس از مشاهده شعله آتش در قلعه توچال با پخش اعلامیه‌ها و دادن شعار، تظاهرات دسته‌جمعی صورت گیرد که این برنامه به نحو شایسته و با استقبال مردم و با کمترین برخورد انجام شد. آقای عباس زمانی که در بازار تجریش کتابفروشی داشت و از جمله اعضاء مبارز و فداکار نهضت مقاومت ملی بود مسئولیت برگزاری تظاهرات سرپل تجریش جمعه شب را به عهده داشت و تا آخرین سالهای عمر خود در عقاید ملی خویش وفادار ماند. خاطره هم‌زنجیری او در زندان قصر در جریان پانزدهم خرداد ماه ۱۳۴۲ در کنار حضرت آیت‌الله طالقانی فراموش‌ناشدنی است. رحمت خدا بر او باد.

● آیا با نیروهای امنیتی و نظامی کودتا برخوردی داشتید؟

تیمسار سرلشگر حسن ارفع رئیس ستاد ارتش ایران که در بین فرماندهان و افسران ارتش طرفدارانی داشت و به امور سیاسی مملکت نیز علاقه‌مند بود خود را برای جانشینی سپهبد زاهدی مهیا می‌کرد. یک روز حضرت آیت‌الله زنجانی به من فرمودند رحیم آقا (منظورشان آقای عطایی بود) مأموریتی را به شما می‌دهد که خیلی ظریف و حساس است سعی کن به خوبی انجام دهی و محرمانه نگهداری. به ایشان مراجعه کردم روشن شد که بایستی با تیمسار ارفع ملاقات نمایم و از طرف نهضت مقاومت ملی با وی درباره نخست‌وزیری و برنامه دولت او و نظریه‌اش نسبت به جنبش ملی ایران و مسأله نفت و کنسرسیوم و نیز راجع به دیدگاههای نهضت مقاومت ملی و همچنین اجرای قانون اساسی و آزادیهای سیاسی و اجتماعی و مواردی در این زمینه‌ها مذاکره کنم و برای اینکه جوان

بودن من اثر نامطلوبی در روحیه تیمسار نگذارد، آقایان مهندس دری و امیر طهماسب که از همفکران شاخه مدیریت تشکیلات نهضت مقاومت راه آهن بودند مرا همراهی می‌کردند. به اتفاق آقایان به شرکت تجارتی شخصی که باید به همراه او به ملاقات تیمسار برویم به خیابان شمالی شاهپور رفتیم و با اتومبیل او به باغ لارک جنب اقدسیه محل مسکونی تیمسار حرکت کردیم. در سالن انتظار با سرهنگ شراره که افسری سیاسی - اجتماعی بود و برادرش آقای مصطفی شراره که دارای ناواییهای متعدد در سطح شهر تهران بود و عده دیگری روبرو شدیم ولی بلافاصله تیمسار ما را پذیرفت. مذاکره من با تیمسار نزدیک به دو ساعت ادامه داشت و همراه با پذیرایی چای و شیرینی بود. احساس می‌کردم هر چه گفتگوی ما طولانی‌تر می‌شد او با تأمل و احتیاط بیشتر صحبت می‌کرد و سعی می‌نمود در عین حال که جلب اعتماد بکند با لسان دیپلماسی حرف بزند و ناپخته سخن نگوید. یک دشواری گفتگویی ما هم این بود که او نمی‌توانست خوب و روان به فارسی صحبت کند. درباره نفت و کنسرسیوم نظر بر آن داشت که کار پایان پذیرفته و شاه در مقام خود تثبیت گردیده است و مخالفت با او بی‌فایده است. به جنبش ملی و دستاوردهای غرورآمیز آن به دیده تحسین نگاه می‌کرد. به شخص دکتر مصدق و نیات او کمال احترام را داشت. رهبران ملی و نهضت مقاومت را شخصیت‌هایی شریف و وطن‌دوست و مقاوم می‌دانست و برنامه کار دولت خود را بر استقرار امنیت و آرامش، مبارزه با فساد دوایر دولتی و استفاده از شخصیت‌های صالح و لایق و خوشنام و تأمین رفاه و آسایش عمومی و برقراری مرحله به مرحله آزادیهای فردی و اجتماعی بنا می‌نهاد و تقاضای همکاری از نهضت مقاومت ملی را داشت. در پایان مذاکره ما را تا پله‌های ایوان ساختمان بدرقه نمود و

این رفتار نشانه نهایت تجلیل و احترام او به ما بود. یک بار دیگر ملاقات کوتاهی در دفتر کار تیمسار که فکر می‌کنم در یکی از خیابانهای شرقی موازی خیابان پهلوی (ولی عصر فعلی) حدود آقاشیخ هادی و امیراکرم واقع بود صورت گرفت که گزارش کامل هر دو ملاقات را به آقای عطایی و آیت‌الله زنجانی دادم.

اواخر سال ۱۳۳۳ که تقریباً تمامی همگامان ما در حوزه مدیریت از پستهای خود برکنار شده بودند مرا نیز از کارگزینی کل به ناحیه راه آهن تهران انتقال دادند. در همین موقع بود که به دادستانی ارتش احضار شدم. آن روزها در آن شرایط بگیر و ببند و وحشت و خفقان، دادستانی ارتش حکم سلاح‌خانه را داشت و تیمسار حسین آزموده دادستان جلاد ارتش به نام آیشمن شهرت یافته بود. هنگامی که به اتاق کار او در طبقه دوم ساختمان دادرسی ارتش واقع در خیابان باشگاه افسران (خیابان سخائی فعلی) وارد شدم او با چشمانی غضب‌آلود سراپای مرا ورنانداز کرد، گویی می‌خواست وضع ظاهر مرا با اتهامات وارده بر من که من از آن ناآگاه بودم مطابقت دهد، او پس از لحظه‌ای با صدای خشن و بیان الفاظ رکیک گفت من دماغ پیشوای شما را به خاک مالیده‌ام و همگی شماها را به جوخه اعدام می‌سپارم تا مملکت روی آرامش ببیند. تو با این پرونده کثیف و ننگین‌ات اظهار وجود هم می‌کنی؟! و در راه آهن بر ضد دولت دست به توطئه می‌زنی؟! من اگر پسرم هم بر ضد جان شاهنشاه توطئه‌چینی می‌کرد دستور می‌دادم او را تیرباران کنند و حالا تو زنده‌ای و اینجا در برابر من ایستاده‌ای و مردم را تحریک می‌کنی! او بعد از ادای این جملات با پرونده‌هایی که روی میزش بود قدری ور رفت و با افسری که درمقابلش ایستاده بود گفتگویی کرد و به من گفت فعلاً بیرون اتاق باش تا دستور بدهم.

آن روز و روزهای بعد مرتباً به دادستانی ارتش مراجعه داشتم ولی آئشمن ایران نه مرا می پذیرفت و نه دستوری درباره من صادر می کرد. در این وقت مقامات راه آهن از این فرصت استفاده کرده و ابلاغ خاتمه خدمت مرا صادر نمودند. یکی از دوستان همفکر ارتشی من به نام سروان معین زاده مرا به سرگرد سیاوش بهزادی دادیار دادستانی ارتش که او نیز نسبت به دولت ملی دکتر مصدق سمپاتی داشت معرفی نمود و از او خواست به من کمک بکند. یک ماهی به طول انجامید تا او توانست نظر آئشمن را درباره من ملایم بکند و سرانجام با تضمین اخلاقی سرگرد موافقت شد به کار برگردم، البته مشروط بر اینکه در تهران نباشم. اکنون از شر آئشمن خلاص شده بودم اما راه آهن خود یکپارچه مدعی من شده بود و با ابقاء به خدمتم مخالفت می کرد. به ناچار به یکی از دوستانم به نام پروفسور علی آبادی که با مهندس گروگان رئیس کل وقت راه آهن رفاقت دیرینه داشت ملتجی شدم. او در کمال علاقه مندی به انجام این کار همت گماشت. به خدمت برگشتم و محل خدمتم را در ناحیه راه آهن شمال شرق (شاهرود) تعیین نمودند. لازم به یادآوری است که معادل حقوق دریافتی ام، از محل شهریه اعضای نهضت مقاومت راه آهن ظرف این چند ماه بی کاری همه ماهه توسط همگامان نهضت مقاومت راه آهن به خانواده ام پرداخت می شد. توقف اجباری ام در شاهرود موجب گشت که با تعدادی از همفکران ملی آشنا شوم و با یاری آنها و چند تن از همگامان مبارزه سازمان راه آهن کمیته نهضت مقاومت ملی شاهرود را ایجاد کنیم و با مرکز تهران ارتباط دهیم. زمستان آن سال شاهرود بسیار سرد و یخبندان بود و من توانستم در خانه یکی از همفکران ملی سازمان راه آهن یک باب اتاق اجاره کنم و به اتفاق یکی دیگر از دوستان ملی به نام آقای رزقی زندگی مشترکی را

داشته باشیم. بهار سال بعد بود که آقای دکتر عبدالله خان معظمی را از تبعیدگاه جنوب کشور به شاهرود انتقال دادند و من با توجه به سابقه آشنایی و ارتباطات قبلی تقریباً به طور نیمه مخفی با ایشان دیدار می‌کردم و دوستان نهضتی نیز عصرها به عنوان گردش و تفریح دسته دسته از جلو توقفگاه ایشان در حالی که دکتر روی بالکن ساختمان می‌ایستاد ردّ می‌شدند و با تکان دادن سر و دست نسبت به ایشان ادای احترام می‌کردند. این توجه و وفاداری مردم به شخصیت ایشان و طریقه سیاسی وی موجب قوت قلب و دلگرمی دکتر می‌شد. پس از سپری شدن چند ماه و انتصاب آقای مصطفی مدرسی به ریاست کارگزینی کل راه‌آهن از نظر اینکه ایشان با دوستان ملی حسن رابطه داشت شهامت به خرج داد و پیش از آنکه مدت یک سال خروج من از تهران که تیمسار آزموده گفته بود منقضی شود ترتیب انتقال مرا به ناحیه راه‌آهن تهران و سپس به اداره کل کارگزینی داد و مرا اخلاقاً شرمنده خود ساخت. استقبال ورزشی - سیاسی از جهان پهلوان تختی در مراجعت از مسابقات کشتی جهانی در سال ۱۳۳۴ که تیم کشتی ایران حائز مقام اول شده بود بسیار پرشور و شکوهمند برگزار گردید. برگزاری جلساتی در خانه مرحوم آیت‌الله درودی و مرحوم حاج حسن قاسمیه در یوسف‌آباد و سرچشمه که برای تجلیل از تختی به دستور نهضت مقاومت ملی صورت گرفت در واقع یک حرکت محاسبه شده ملی و ضدکودتایی برضد هیئت حاکمه بود که به خوبی و با موفقیت انجام یافت.

● دستگیریهای سال ۱۳۳۶ چگونه به وقوع پیوست؟ آیا شما هم جزو دستگیرشدگان بودید؟ از آن رویداد چه به یاد دارید؟
 نزدیک غروب بود که بایستی آقای سمیعی را در مغازه‌اش واقع در خیابان برق می‌دیدم. او پاکت حجیمی را که محتوی فهرست اسامی

و آدرس قریب هزار نفر از کسبه محلات بود. که آمادگی خود را برای همکاری با نهضت مقاومت اعلام کرده بودند و در آن وقت من از آن بی اطلاع بودم. به من داد و بانوشتن نشانی منزل آقای عطایی بر روی یک برگ کاغذ کوچک که همیشه روی میز داشت گفت فردا جوانی به نام من (عباس) با شما در اداره تماس می‌گیرد، این پاکت و این نشانی را به او بدهید. فردای آن روز که یکی از روزهای نیمه دوم شهریور ماه ۱۳۳۶ و مقارن روز اربعین بود هنگامی که از پله‌های ساختمان اداری راه آهن به سمت اتاق کارم می‌رفتم ناگهان سه نفر اطرافم را گرفتند و پیش از آنکه قادر شوم عکس‌العملی نشان بدهم بدون آنکه اهمیتی به سروصدای من بدهند بازوانم را محکم گرفته به داخل جیبی که کنار ساختمان توقف نموده بود بردند. بعدها فهمیدم مسئول گروه دستگیری من سرهنگ غفوری نام دارد. من از این پیش‌آمد بسیار نگران شدم زیرا وجود این پاکت و نشانی منزل آقای عطایی که غالباً جلسات کمیته مرکزی نهضت مقاومت در آنجا تشکیل می‌یافت طبعاً مسئله‌آفرین بود و سرانجام بدی داشت. به فکر افتادم آن را به نحوی رد کنم و برای آزمایش دقت مأموران دستم را به طرف جیب کتم که معمولاً قرآن کوچکی در آنجا داشتم بردم ولی پیش از آنکه دستم به جیبم برسد دو نفر مأموری که در دو طرفم نشسته بودند دستم را به شدت گرفتند و به حال اعتراض و تهدید گفتند تکان نخور. من متوجه شدم که نسبت به من حساس‌اند و بایستی منتظر فرصت مناسب باشم. جیب حامل ما یک سره به سمت زندان قزل قلعه رفت و پس از ورود به محوطه قلعه مرا به اتاق رئیس زندان بردند. رئیس زندان قزل قلعه سرگرد جناب بود که در باطن تمایلات ملی داشت و بعدها به درجه سرتیپی هم رسید. او فقط به وظایف اداری زندان عمل می‌کرد و کاری به بازجوییها و

شکنجه‌های معمول و متداول زندان معروف قزل قلعه نداشت و گهگاهی هم اخبار داخل زندان را به میلیون می‌داد.

وقتی که من داخل اتاق شدم، سرهنگی چاق و خپله، سبزه‌تند و بسیار بدمنظر پشت تنها میز اتاق نشسته و چند نفر افسر و درجه‌دار در کنار میز او و اطراف اتاق ایستاده بودند. او سرهنگ زیبایی می‌کشید و به راستی که از هیچ‌گونه زیبایی ظاهری و باطنی برخوردار نبود. او مرا دعوت به نشستن کرد و دستور داد برآیم چای آورند، ضمناً بازرسی بدنی ام کردند و تمام محتویات جیب‌هایم را روی میز ریختند، نشانی خانه‌ام را یادداشت کرد و به سرهنگ کوچک‌اندامی که حضور داشت داد و گفت خانه را دقیقاً بازرسی کنید و آنچه را لازم است همراه خود بیاورید. در ضمن یادداشت آدرس منزل آقای عطایی را به او داد و گفت این خانه را کاملاً تحت نظر بگیرید و پس از آن به من رو کرد و گفت مرا می‌شناسی؟ من سرهنگ زیبایی هستم، پنج سؤال از تو می‌کنم اگر درست جواب دادی همین طور که مرتب و منظم به اینجا آمدی سرکارت برمی‌گردد اما اگر ادا و اطوار دریاوری دیگر با من طرفی! در جواب گفتم البته اگر چیزی بدانم از گفتنش مضایقه ندارم. او با خوشحالی گفت باید بچه چیز فهمی باشی. بسیار خوب، به من بگو کمیته نهضت مقاومت ملی چه کسانی هستند، چاپخانه نهضت کجاست، رابط دانشگاه کیست، رابط خودت کیست و آخرین باری که با دکتر مصدق ملاقات کردی در چه تاریخی بود؟ وقتی که سرهنگ زیبایی آخرین سؤال را از من کرد به قدری منقلب شدم که تصور می‌کنم چهره‌ام تغییر پیدا کرد زیرا هنوز یک هفته از تاریخ ابلاغ انتخاب من به جای نفر قبلی برای ارتباط با دکتر مصدق نگذشته بود و هنوز هیچ‌گونه ملاقاتی صورت نگرفته بود، حالا این

موضوع بسیار محرمانه به عنوان یک سؤال آن هم در قزل قلعه و به وسیله سرهنگ زیبایی جلاد معروف مطرح می‌شود!

من پس از شنیدن سؤالات بدون تأمل گفتم جناب سرهنگ مثل اینکه شما مرا عوضی گرفته‌اید، چون... هنوز جمله‌ام را تمام نکرده بودم که ناگهان از ضربت شدید و سریع مشت سرهنگ زیبایی که بر بالای گونه نزدیک گیجگاهم نواخته شده بود از روی صندلی به روی زمین غلتیدم و چند لحظه‌ای موقعیت خود را نفهمیدم. چند نفر زیر بغلم را گرفتند و روی صندلی نشاندهند. مشت سرهنگ با چاشنی فحاشیهای رکیک و شرم‌آور همراه بود. سؤالات برای بار دوم منتها با خشونت و تهدید تکرار شد و جواب من این بود که شما مرا اشتباهی گرفته‌اید. این پاسخ به حدی سرهنگ را عصبی کرد که مثل خوک وحشی به روی من پرید و با فحش و ناسزا فریاد می‌زد این فلان فلان شده را ببینید که ردّ پایش تو هر سوراخی هست و حالا به من می‌گوید مرا اشتباهی گرفته‌اید!! به موازات هجوم سرهنگ یک باره همه اطرافیان به طرف من حمله‌ور شدند و در یک لحظه آن چنان مرا زیر مشت و لگد گرفتند که به کلی از حال رفتم و رمق بلند شدن نداشتم. سرهنگ زیبایی با فریاد به گروهبان داودی دستور داد که به من دستبند قپانی بزند و او مرا در محوطه بین دیوار بیرونی قزل قلعه و دیوار زندان با رفتار تند و خشن دستبند زد. درد ناشی از دستبند قپانی سبب شد که ناله و فریاد کنم و در آن روز اربعین یا حسین یا حسین سردهم و از روح پاکش مدد جویم. ساعتی بدین منوال گذشت. در این مدت استوار ساقی که وصفش را شنیده بودم چند مرتبه به سراغم آمد و با لهجه آذربایجانی اندرزم می‌داد و می‌گفت پسر جان هر چه می‌دانی بگو، اینها همه چیز را می‌دانند، اینها تا از تو اقرار نگیرند ولت نخواهند کرد و جواب من این بود که من هیچ نمی‌دانم و

مرا بی خودی گرفته‌اند. فریاد یا حسین یا حسین من سرهنگ زیبایی را ناراحت کرده بود. گویا ذکر نام حسین او را آزار می‌داد. او به داودی دستور داد هر وقت اسم حسین را بر زبان آوردم در همان حال شلاقم بزند که او هم دستور را به خوبی انجام داد.

مقاومت من باعث شد که گروهیان داودی بنا به دستور سرهنگ زیبایی یک قطعه از سنگ نمکهای آشپزخانه را که در کنار دیوار انباشته شده بود، به وسیله سیمی که از میان دستبند گذر داد آویزان کند که با این ترتیب درد میچ دست و کتفم چند برابر شد و ضجه و ناله‌ام قطع نمی‌شد. متجاوز از سه ساعت وضع به همین منوال سپری گشت و در این مدت دومرتبه بنا به اشاره استوار ساقی و دستور سرهنگ زیبایی دستبندم را باز کردند که ای کاش باز نمی‌کردند زیرا درد‌کشنده ناشی از بازکردن دستبند در لحظه‌ای که دستها از پشت سر به طرف پایین رها می‌شد به حدی بود که واقعاً غیرقابل تحمل می‌گردید. سرهنگ در این لحظات به سویم می‌آمد و با غضب تمام می‌گفت حضری جواب بدهی و چون پاسخ منفی می‌شنید فریاد می‌زد و به سروان زمانی که نقش ملاحظت با مرا ایفا می‌کرد می‌گفت همه چیز پیش این فلان فلان شده است و تا او را به حرف نیاورم دست از سرش نمی‌کشم. زمانی، همان کسی که خسرو روزبه را دستگیر کرده بود و به ظاهر رفتار درویش مآبانه داشت مرتباً مرا اندرز می‌داد و می‌گفت خودت را از این مخمصه نجات بده و آینده‌ات را بساز! سرهنگ کسی نیست که به این سادگیها از تو دست بردارد، آنچه می‌دانی بگو، آنقدر آدمهای گمنام مثل تو زیر پایت دفن شده‌اند و کسی از آنها خبری ندارد. به خودت و خانواده‌ات رحم کن و آتیه‌ات را از دست مده! مجدداً مرا به اتاق رئیس زندان بردند، تشنگی شدید رنجم می‌داد. آب خواستم ولی کسی به درخواستم گوش نداد.

سرهنگ غضبناک با مشت به سینه‌ام نواخت و سؤالات قبلی را تکرار کرد و چون از من جوابی نشنید دیوانه وار گلویم را با دو دست گرفت و فشار داد و گفت یا جواب می‌دی یا خفه‌ات می‌کنم و در این حال مرا محکم بر زمین کوفت. این بار نیز حاضران مثل لاشخور بر من هجوم آوردند و در یک آن مرا به جسم بی‌جانی مبدل کردند. از بین هفت هشت نفری که مرا خمیرمالی می‌کردند تنها دو نفر بودند که در این ماجرای دردناک که برای آنها امری عادی و بلکه جنبه تفریحی داشت مشارکت نمی‌نمودند و به نظاره اکتفا می‌کردند. این دو نفر یکی استوار ساقی و دیگری سرگردی بود که بعدها دانستم نام او لبقوانی است.

سرسختی من سرهنگ زیبایی را که بازجویی و شکنجه مرا مستقیماً به عهده گرفته بود خیلی ناراحت کرده بود. او قطعاً فکر می‌کرده است که من با شنیدن نام او جازده همه چیز را اعتراف خواهم کرد. اما اینک که تصورش را باطل می‌دید درنده‌خویی‌اش بیش از پیش تحریک شده دستور داد مرا به شلاق بکشند و تا آنجایی که نفس دارند بزنند. در حالی که صورتم خون‌آلود و ورم‌کرده و میچ دستهایم خونین و کبود بود مرا با لگد روی زمین شنی و سنگلاخی محوطه پشت دیوار زندان انداختند و گروهیان داودی به طور جنون‌آمیزی با کابل به پیکر نیمه‌جان من افتاد. هر وقت او خسته می‌شد گروهیان حسین‌زاده جانشین آماده به خدمتش دست به کار می‌شد. آنها از چرخش شلاق در فضا و صدای فرود آمدن آن بر بدنم و ضجه و ناله من که لحظه به لحظه ضعیف‌تر می‌شد لذت می‌بردند و گهگاه نیز لگدهای سخت سرهنگ زیبایی بر پشت و پهلویم توأم با رکیک‌ترین فحاشیها و گفتن این سؤال که می‌گویی یا نه؟! شقاوت این صحنه را تکمیل می‌نمود.

علاوه بر تحمل درد شلاق، در یک جدال دردآور درونی نیز واقع شده بودم که آن نیز به نوبه خود سخت رنجم می داد: جدال عقل و وجدان. این برای من مسلم بود که خانه آقای عطایی طبق دستور سرهنگ زیبایی تحت نظر می باشد و کمیته مرکزی نهضت مقاومت در ساعت ۳ یا ۴ بعد از ظهر آن روز در این محل جلسه دارد و طبیعی است که چه پیش خواهد آمد و حکم عقل آن است که از این پیش آمد شوم جلوگیری شود. اما از طرف دیگر، گذشته از نفس اعتراف، که برایم بسیار سنگین و ناگوار و خرد کننده بود، بیم پیگیری سرهنگ زیبایی برای گرفتن اقرار از طریق سایر سؤالات که واقعاً نابودکننده بود، مرا به مقاومت وامی داشت و این هر دو با یکدیگر متناقض بود و مرا در تصمیم گیری در آن حالت استثنایی ناتوان کرده بود. عطش، درد جسمی و روحی، ضعفی که آرام آرام مستولی می گشت و ناتوانی در تشخیص راه اصلح و نومیدی از غش کردن و حتی مردن آن چنان بر جسم و روح فشار آورده بود که گویی در عالم برزخ قرار گرفته بودم. نمی دانم این دو گروه بان دستیار جلال قزل قلعه چند بار شلاق را دست به دست کردند، همین قدر که صدای الله اکبر اذان ظهر به گوشم رسید و سرم را به طرف آسمان کردم که از خدا مدد جویم چشمم به برج دیده بانی قزل قلعه افتاد و دیدم نگهبان برج دستمال بر صورت گرفته و اشک چشمانش را پاک می کند. رقت عجیبی برایم حاصل گشت و دانه های اشکی که ساعتها بود انتظارش را داشتم تا تسکینم دهد بر صورتم چکید. جدال درونی سرانجام با پیروزی عقل بر احساسات پایان پذیرفت و به سرهنگ زیبایی که گوشش را به دهانم نزدیک کرده بود تا صدایم را بشنود گفتم رابط من صاحب همان آدرس است و عجیب و شگفت آور است که پس از گفتن این جمله ناگهان بی هوش شدم و دیگر چیزی احساس نکردم.

هنگامی که چشمم را بازکردم دیدم در سلول انفرادی هستم و یک لیوان آب و مقداری غذا بالای سرم گذاشته‌اند. آقای جوادی صاحب مغازه پیراهن دوزی نادری و عضو هیئت رئیسه پیراهن دوز تهران که از اعضای فعال نهضت مقاومت بود با من ارتباط تشکیلاتی داشت و پیش از من بازداشت و در سلول مقابل سلول من زندانی بود. بعدها به من گفت وقتی که تو را به زندان آوردند قبل از آنکه به داخل سلول انتقال دهند از پشت سربازی که تو را حمل می‌کرد به زمین افتادی و من با مشاهده سر و صورت خونین و وضع هولناکت یکه خورده زانوهایم به لرزه درآمد و بر سکوی سلول نشستم و روحیه خودم را کاملاً باختم.

اواسط همان شب با کمک دو نفر سرباز مرا به اتاق رئیس زندان بردند، همچنان که دمر بر روی فرش اتاق دراز کشیده بودم سرگرد عمید که بعدها تا درجه سرتیپی هم ارتقا یافت و بچه محل من بود به سراغم آمد و با بیانی حاکی از محبت و دلسوزی آنهایی را که با من چنین رفتار وحشیانه‌ای کرده‌اند ملامت نمود و گفت بهتر است هر چه می‌دانی به من بگویی تا با مشورت یکدیگر آنچه را لازم باشد به بازجو بگویی روشن کنیم. این ترفند هم در من کارگر نیفتاد و به او گفتم من چیزی نمی‌دانم که بازگو کنم و بی جهت وقتت را تلف نکن. او خود را قدری دلخور نشان داد و در جوابم گفت کمیته نهضت مقاومت مشهد کشف شده و سرنخ در تهران به تو رسیده است. کمیته تبریز در تهران به تو وصل شده و همه فعالیت‌های راه‌آهن به تو ختم شده است. پاکتی که از جیب‌ات به دست آمده و اسامی صدها نفر در آن قید شده نشان می‌دهد که در تشکیلات نهضت مسئولیت سنگینی برعهده داری و خیلی چیزهای دیگر که نباید بگویم، آن وقت به من اعتماد نمی‌کنی و می‌گویی چیزی نمی‌دانم؟! من روی رفاقت و

بچه محلی به تو نصیحت می‌کنم قبل از اینکه با شکنجه به قبرستان بفرستند همه چیز را بگو و خودت را خلاص کن. ضمناً حرفهایی را که به تو زدم با هیچ کس در میان نگذار زیرا برای من مسئولیت دارد و نباید به تو می‌گفتم. ولی من باز هم جواب منفی دادم و او با عصبانیت از اتاق خارج گشت و دیگر او را ندیدم. گروهبان حسین زاده با دونفر سرباز مرا به اتاق دیگر بردند و بر روی نیمکتی چوبی خواباندند. حسین زاده در کمال بی‌رحمی روی زخمهای باسنم مجدداً شلاق کشی کرد. به راستی که درد کشنده بود و ناله‌هایم از جان برآمده. او آن قدر به شلاق زدن ادامه داد تا اینکه بی‌هوش شدم. موقعی که به هوش آمدم خود را در سلولم دیدم. از سربازی که مأمور راهرو زندان بود آب خواستم، پس از نوشیدن آب قدری آرامش یافتم ولی درد و سوزش زخمهای بدنم خواب را از چشمم ربوده بود.

صبح روز بعد یک استوار ارتش وارد سلولم شد. زخمهای پشت و باسن و مچ دست و صورتم را شستشو داد و پانسمان نمود و کتف و شانها و زیر بغلم را روغن مالی کرد و با حالتی جدی و ناراحت از سلولم خارج گشت. عصر آن روز مرا برای بازجویی بردند. وقتی که وارد اتاق بازجویی شدم آقای جوادی را دیدم که تحت بازجویی است. من به علت جراحات بدنم بر روی نیمکت چوبی که شب گذشته شلاق خورده بودم به روی سینه دراز کشیدم. بازجویی که از آقای جوادی بازجویی می‌کرد برای چند دقیقه از اتاق خارج شد. آقای جوادی از فرصت استفاده کرده گفت من سه روز است که بازداشت شده‌ام و همه روزه مرا با جیب می‌برند نزدیک مغازه آقای سمیعی رفت و آمدها را کنترل و شناسایی می‌کنند، من همه چیز را گفته‌ام، او را هم بازداشت کرده‌اند، من نمی‌توانم مثل تو مقاومت کنم، دیدن وضع تو روحیه مرا به کلی خراب کرد. در همین موقع بازجو

وارد اتاق شد و صحبت او قطع گردید.

پس از آنکه بازجویی از آقای جوادی خاتمه یافت بازجو که او را نشناختم باخشونت به من گفتم تو نمی خواهی حرفی بزنی؟! در جواب گفتم من حرفی ندارم که بزنی و او با ادای یک مشت الفاظ رکیک از اتاق بیرون رفت. چند دقیقه بعد بازگشت و با تندی گفت تا فردا به تو مهلت می دهم که خوب فکر کنی و آنچه را از تو می پرسم مثل بچه آدم جواب بدهی، و اگر باز هم دهنتم باز نشود خدا می داند که چه به سرت خواهم آورد. بعد از آن مرا به سلولم بازگرداندند. شب هنگام که مجدداً مرا برای بازجویی بردند، در همان اتاق و بر روی همان نیمکت روی سینه خوابیدم. ساعتی گذشت و از بازجویی خبری نشد. شاید ساعت از ده شب گذشته بود که سر و کله داودی پیدا شد و بدون سؤال و جواب محکم ولی با فاصله شروع کرد به شلاق زدن و من هر چه علت آن را سؤال می کردم جوابی نمی شنیدم، من پیش خود فکر می کردم اعمال این نوع شکنجه برای خراب کردن روحیه و شکستن مقاومت من است تا اینکه موقع بازجویی همه چیز را اعتراف کنم و خودم را خلاص نمایم اما بعدها بنا به گفته آقای حسن میرمحمد صادقی معلوم شد علاوه بر آن موضوع من وسیله مؤثری برای ایجاد رعب و تزلزل روحیه دیگرانی که در همان دقایق بازجویی می شده اند قرار داده می شدم. فردا صبح اول وقت استوار بهداری به سلولم وارد شد و با دلسوزی توأم با عصبانیت گفت اینها باز تو را زده اند؟! عجب مردمانی هستند، به کلی زخمها ناسور شده و ممکن است عفونت کند و اسباب دردسر شود. در ضمن بیان این جملات زخمهای پشتم را شستشو می داد و پانسمان می کرد. سپس شروع به روغن مالی کرده و به آرامی میچ دستها و کتفها و سینه ام را مالش می داد و مرتباً مرا به گذرا بودن این جریان امیدوار می ساخت.

همان روز در حالی که دو نفر سرباز تفنگ به دست همراهی ام می‌کردند و برای قضای حاجت با قدمهای کوتاه و لرزان به سمت دستشویی می‌رفتم زندانیان مشهد را به داخل زندان آوردند و در سلولهای انفرادی همان راهرویی که سلول من قرار داشت جای دادند. یکی از موارد شکنجه شدن و زجر کشیدن جسمی و روحی من هنگامی بود که بایستی اجباراً برای قضای حاجت بروم زیرا با جراحاتی که بر پشت داشتم امکان نشستن و شستشو نبود و در عوض درد بود و سوزش و خونریزی و کثافتکاری! عصر آن روز مرا برای بازجویی نزد همان بازجویی که شب قبل برایم خط و نشان کشیده بود بردند، او ابتدا قدری به من خیره شد و سپس بدون اینکه حرفی بزند و سؤالی بنماید یک کشیده محکم به صورت مجروحم نواخت و گفت فکر می‌کنم هنوز آماده حرف زدن نیستی ولی من بالاخره تو را به حرف می‌آورم. من تا یک هفته به طور متوسط روزانه یک بار و بیشتر در شبها سهمیه شلاق داشتم و بجز یکبار که استوار شخصی افتخار شلاق زدن را داشت همیشه گروهبان داودی و گروهبان حسین‌زاده این مأموریت را انجام می‌دادند و تا یک ماه بعد نیز یک مرتبه به خاطر اینکه توصیه سرهنگ زیبایی را دایر به اهانت به آقای عطایی و کشیده زدن به او نپذیرفتم و بالعکس با او در نهایت احترام برخورد کردم شلاق خوردم و چند مرتبه هم مضروب و مصدوم نمودند.

● گویا در آن زمان در مشهد نیز عده‌ای از مرتبطين با نهضت مقاومت از جمله دکتر شریعتی را دستگیر کرده بودند. آیا با آنان برخوردی داشتید؟

ماجرای دستگیری مبارزان نهضت مقاومت مشهد و اعزام آنها به تهران به طوری که بعداً شنیدم بدین قرار بود که هنگام انتقال یکی از

اعضای کارگری شبکه نهضت راه آهن به نام آقای سیوشانسی تعداد زیادی جزوات نفت که به همت نهضت مقاومت ملی تهیه و تنظیم و منتشر شده بود به عنوان سهمیه نهضت مقاومت خراسان به ایشان سپرده شد که به مشهد برده و تحویل دهد. او پس از تماس، کلیه جزوات را به محلی که رابط مشهد تعیین نموده بود می برد. در زمان تحویل جزوات آخوندی به نام افصح المتکلمین در آنجا حضور داشت و جریان را به ساواک اطلاع می دهد که منجر به دستگیری او و دوستان مشهدی مان می شود و از این مسیر آقای محمود پاکانی رابط کارگری و من شناخته شده و بازداشت می شویم. دستگیرشدگان مشهد عبارت بودند از آقایان آسایش، استاد محمدتقی شریعتی، دکتر علی شریعتی، حسن روحانی، حاجی قاضی، حاجی عامل زاده و پسر طاهر احمدزاده، حاجی احمد حکیمی و حاج محمود حکیمی و برادر او ابوالفضل حکیمی، عباس محمودی و ناصر دائمی نژاد. از جزئیات بازجوییهای همزمان خراسانی و نحوه برخورد بازجو با آنان خبری نداشتم زیرا در شرایط سنگین یک ماه نخست بازداشت و بالاخص هفته اول آن، آن چنان وضعی نداشتم که بتوانم در مقام تحقیق و تفحص برآیم و گذشته از آن مراقبت شدیدی از ما می شد که مبادا با یکدیگر تماس بگیریم و حرف و سخنی رد و بدل نکنیم. اما آنچه مسلم بود توهین و تهدید و مشت و لگد یک امر عادی و عمومی بود.

● در زندان با دیگر دستگیرشدگان نهضت برخوردی داشتید؟

قبلاً این نکته را یادآور شوم که روزی که طبق دستور سرهنگ زیبایی مأموران اعزامی برای تجسس به خانه من می روند، همسرم که نسبتاً در جریان فعالیتهای من قرار داشت در خانه را به روی مأموران قفل می کند و از ورود آنها ممانعت کرده و سروصدا راه می اندازد و

مأموران ناچار می‌شوند خانه را محاصره کرده و از دیوار به داخل خانه بروند و این وضع زننده انعکاس بسیار بدی در محل برای دستگاه به بار آورد. بعد از آنکه مأموران یک کیسه گونی کتاب و نوشته و اعلامیه جمع می‌کنند و می‌روند همسرم جریان امر را به یکی از همکاران راه‌آهن تلفنی اطلاع می‌دهد. او هم آقای عطایی را مطلع می‌کند و در نتیجه پیش از آنکه مأموران سرهنگ زیبایی به سراغ خانه آقای عطایی بروند هم خانه ایشان تمیز شده بود و هم به اعضای کمیته مرکزی اطلاع داده شده بود که جلسه‌ای تشکیل نمی‌شود. ولی نمی‌دانم به چه علت آقای آیت‌الله زنجانی از جریان بی‌خبر می‌مانند. بنا به گفته ایشان، طبق قرار حدود ساعت ۳ بعد از ظهر قدم‌زنان از خیابان آقا شیخ هادی به سمت منزل آقای عطایی می‌روند. وقتی که به سرکچه هرمز می‌رسند احساس می‌کنند وضع غیرعادی است و رفتن به خانه او دور از احتیاط است. لذا با همان وقار و متانت همیشگی از جلو خانه عطایی رد می‌شوند و از انتهای کوچه به خیابان استخر وارد شده به منزل خود مراجعت می‌کنند. در یکی از روزهای هفته اول بازداشت در حالی که به طرف دستشویی می‌رفتم آقای عباس سمیعی را دیدم که به سمت راهرو سلولهای انفرادی می‌برند. عصر همان روز که مرا برای بازجویی می‌بردند آقای عباس رادنی را دیدم که پرخاش‌کنان به اتاق رئیس زندان می‌رفت و از اینکه او را با مأمور مسلح می‌بردند ناراحت بود.

شب بود که مرا با آقای رحیم عطایی مواجه دادند. قبل از روبرو شدن سرهنگ زیبایی گفت عطایی را الان می‌آورند برای اینکه بارت سبک شود. به محض اینکه وارد اتاق شد به او فحش بده و کشیده به صورتش بزن و بقیه‌اش با من! واقعاً هرچه بیشتر می‌گذشت و چشمه‌های نوی از این قیافه خبیث لعنتی می‌دیدم بیشتر به رذالت

ذاتی او پی می‌بردم، من با صراحت و توأم با ترس گفتم جناب سرهنگ این کار از دست من بر نمی‌آید. به من از این مأموریتها ندهید. هنوز حرف من تمام نشده بود که او با عصبانیت به سمت من حمله ور شد ولی در همین موقع آقای عطایی با سرباز مسلحی وارد اتاق شد و من موقتاً از دست او خلاص شدم. در مواجهه آقای عطایی با من، او آشنایی و رابطه با مرا انکار نکرد ولی در مقابل سرهنگ زیبایی سخت خشن و مقاوم بود و به هیچ یک از سؤالاتش جواب درستی نمی‌داد و گهگاه نیز سرهنگ را دست می‌انداخت و برای سؤالاتی که سرهنگ از او می‌کرد دلیل می‌خواست و به همین مناسبت سرهنگ زیبایی به یک باره کنترلش را از دست داد و با ذکر کلمات رکیک به او هجوم برد و کشیده محکمی به صورتش نواخت. سیمای نجیب و مؤقر و در عین حال عصبانی عطایی در آن لحظه به قدری مرا منقلب و مشوش ساخت که گویی نسبت به پدرم تعرض و تهاجم شده است و حال آن‌که تفاوت سنی ما آن قدر نبود که چنین تناسبی را به تصور آورد. این اولین و آخرین مواجهه من و آقای عطایی بود که صورت گرفت. یک بار هم آقای سمیعی را با من مواجهه دادند و او به کلی آشنایی با مرا انکار نمود و با پافشاری تمام راه هرگونه سؤالات بعدی را بر سرهنگ زیبایی بست. اما حاصل آن شد که مرا دراز کردند و در حضور سمیعی بر روی نیمکت چوبی شلاق بزنند تا شاید او را به رقت آورند و رابطه‌اش را با من اعتراف نماید. در فرصتی که با بیرون رفتن سرهنگ زیبایی از اتاق به دست آمد به آقای سمیعی گفتم که بنا به گفته آقای جوادی شما تا چند روز در کنترل اینها بوده‌اید و همه چیز را می‌دانند ولی درباره شما تا به حال از من مطلبی نپرسیده‌اند.

یکی از شبهای هفته اول دستگیری‌ام بود که پس از دشت کردن سهمیه شلاق مرا نیمه جان به اتاق سرهنگ زیبایی بردند. او با دیدن

من دندان قروچه‌ای رفت و گفتم هنوز دهنتم را باز نمی‌کنی؟! یادت باشد که گفتم یا وادارت می‌کنم همه چیز را بگویی یا زیر خاک همین اتاق دفنت می‌کنم! و سپس به ساقی گفتم ببرش پیش او. ساقی مرا در مدخل اتاقی که متصل به اتاق رئیس زندان بود و یکی دو تا پله می‌خورد نگهداشت، سرهنگ زیبایی گفتم آن شخص را که در آن اتاق بازجویی پس می‌دهد می‌شناسی؟ آقای اصغر گیتی بین را دیدم که در برابر بازجو نشسته و برگ بازجویی را تقریباً به انتها رسانیده است. به سرهنگ گفتم بله او را می‌شناسم. در همین موقع دیدم آقای گیتی بین به طرف من نظر انداخت و پس از قدری تأمل مطلبی به بازجو گفتم و سرش را به علامت منفی تکان داد. من منظور آنها را حدس زدم ولی بعدها آقای گیتی بین گفت آن شب که تو را به من نشان دادند من اصلاً تو را نشناختم و بازجویم به من گفت او از دوستانت هست و اگر به فکر مقاومت کردن بیافتی و یا خلاف واقع بنویسی به این سرنوشت دچار خواهی شد.

صبح یکی از نخستین روزهای بازداشت، تکه کاغذ مچاله شده‌ای از سوراخ کوچک در به داخل سلول من پرتاب شد. کاغذ را باز کردم. آقای محمود پاکانی که در یکی از سلولهای شرقی راهرو زندانی بود مرا از لو رفتن ارتباطات با کمیته مقاومت تبریز مطلع ساخته بود و به من هشدار می‌داد که متوجه این مسئولیت باشم که به هر حال ممنونش بودم. درست به خاطر من مانده است که صبح بود یا عصر که گروهبان داودی در سلولم را باز کرد و با قیافه ناخوشایند و بیان جدی و محکم همیشگی اش به من گفت بلند شو برویم. من طبق معمول خود را آماده دشت کردن سهمیه شلاق آن روز کردم. مرا به اتاق بازجویی بردند. همان افسری که هیچ‌گاه موفق به شناختنش نگشتم خشونت همیشگی اش را نداشت و از من سؤالی نکرد و دستور

شکنجه‌ای نداد، فقط گفت الان آیت‌الله میلانی را می‌آورند اینجا، من می‌خواهم از قول تو چیزی بگویم، تو هیچ حرف نزن! من در جواب او بله و نه‌ای نگفتم. بعد از چند دقیقه این روحانی نجیب و ملایم‌الطبع را آوردند. به ایشان سلام کردم و همان طور از پهلو روی تخت چوبی دراز کشیدم. افسر بازجو بعد از مقدمه‌ای گفت آقای پولادی می‌گوید شما در صدد بوده‌اید که در تبریز و مشهد دست به اختلال بزنید و با ارتباط تهران شورش به پا کنید و برای سقوط دولت اقدام نمایید! من از طرح چنین موضوع پوچ و بی‌اساس و این تهمت مسلم بی‌اندازه ناراحت گشتم. آقای آیت‌الله سید ابراهیم میلانی نیز با شگفتی تمام و نگرانی شدید موضوع را تکذیب کردند اما افسر بازجو با عصبانیت تصنعی و رذالت ذاتی ضمن توهین به ایشان یک سیلی به صورتش نواخت که عمامه‌اش به زمین افتاد. من از این نقل قول کذب و از این رفتار وحشیانه یک باره از جا در رفتم و با فریاد گفتم چرا دروغ می‌گویی؟ چرا این سید اولاد پیغمبر را می‌زنی؟ سپس رو به آیت‌الله کرده و گفتم آقا دروغ می‌گوید، من چنین حرفی نزده‌ام، اینها وجدان ندارند، اینها خدا را نمی‌شناسند! افسر بازجو با عصبانیت مرا از اتاق بیرون کرد و به گروهبان داودی دستور لازم را دارد و این نامرد روانی که از شکنجه دادن لذت می‌برد و نشئه می‌شد مرا به پشت دیوار زندان برد و دستبند قپانی زد و چند مرتبه برای ساکت کردنم با نوک پوتین‌اش به استخوان ساق پایم نواخت که درد شدید آن توأم با درد ناشی از عکس‌العمل غیرارادی بدنم روی جناق سینه و کتفهایم واقعاً کشنده بود. داودی چند دقیقه‌ای رفت و سپس برگشت، دستبند را باز کرد و مرا به روی زمین خوابانید و شلاق را به بدن مجروح و رنجورم کشید، نمی‌دانم چقدر به این عمل ادامه داد که بی‌هوش گشتم و پس از آنکه با نثار یک سطل آب بر سر و رویم به

هوش آدمم مرا به سلول برگرداندند. روز بعد که استوار بهداری برای پانسمان کردن جراحاتم به سلولم آمد چهره‌اش بیش از همیشه افسرده و مغموم به نظر می‌رسید. او ضمن غمخواری و دلداری مقداری قرص مولتی ویتامین به من داد و گفت این شیشه را مخفی کن و روزی دو عدد قرص بخور تا قدری نیرو پیدا کنی و بعداً شیشه‌اش را در دستشویی بینداز. دلسوزی و محبت این استوار بهداری ارتش در آن شرایط سخت و ناگوار در روحیه من بسیار مؤثر و سودمند بود و جالب اینجاست که پس از آزادی از زندان آقای حجت‌الاسلام آقا شیخ باقرنهاوندی گفت آن استوار از منسوبان او بوده و مرتباً وضع من و سایرین را به ایشان اطلاع می‌داده است.

در طول یکی دو هفته اول آقای حسن میرمحمد صادقی را دیدم، همچنین آقای دکتر عباس شیبانی را که بعداً روشن شد او را همراه با بازداشت‌شدگان مشهد دستگیر کرده بودند، و نیز آقای حبیب‌الله پیمان را که در سلول مقابل سلول من قرار داشت و مرتباً در سلول خود قدم می‌زد و با سوت آهنگهایی را می‌نواخت و آقایان حسین نایب حسینی و عباس حاج عبدالباقی را که از چگونگی بازداشت آنها خبر نداشتیم. در همین ایام بود که حضرت آیت‌الله حاج سید رضا زنجانی و با چند روز فاصله آقای دکتر عبدالله خان معظمی و آقای مهندس منصور عطایی را به زندان قزل قلعه آوردند. سلول حضرت آیت‌الله در راهرو جنوبی قرار داشت ولی آقایان دکتر معظمی و مهندس عطایی را به راهرو ما آوردند. عصر همان روز اول ورود آقای دکتر معظمی هنگامی که آهسته آهسته به سمت سلول خودم می‌رفتم به کنار سلول ایشان که رسیدم به آرامی گفتم من پولادی هستم، هیچ کس هیچ چیزی راجع به شما نگفته است، مواظب باشید. سرباز مواظب من این مطلب را شنید ولی نجابت به خرج داد و اعتراضی

نکرد و تصور نمی‌کنم که گزارشی هم داده بود.

خوشبختانه دوستان مشهدی ما را شکنجه نکردند و فقط با آقای احمد حکیمی رفتاری خشونت‌آمیز داشتند و روی دستهایش سوزن زده بودند. آقای میرمحمد صادقی نیز از ملاطفت دژخیمان قزل قلعه در امان نبود و با او برخوردهای تند و وحشیانه داشتند.

● آیا با دستگیرشدگان گروههای دیگر دیدار و تماس داشتید؟

عصر هنگام بود که مرا به اتاق سرهنگ زیبایی بردند. او ابتدا قدری مرا ورنده کرد و با تعجب مصنوعی گفت تو هنوز زنده‌ای؟! بله باید زنده بمانی تا جواب سؤالات مرا بدهی. گرچه ما همه چیز را فهمیده‌ایم اما باید دهان تورا باز کنم. در حین این که او این جملات را ادا می‌کرد از در اتاق یک نفر را که بر روی چرخ دسته‌دار نشسته بود وارد کردند. سرهنگ زیبایی با نگاه تند و نفرت‌باری به او نگرسته چند فحش جانانه نثارش کرد و سروان زمانی گفت هان خسروخان چطور می‌خواستی آبگوشت ما را بخوری ولی حالا می‌بینی که ما آبگوشت تورا می‌خوریم! سپس سرهنگ زیبایی در حالی که در اتاق قدم می‌زد او را مخاطب ساخته با خشونت و قاطعیت هر چه تمام‌تر گفت آقای روزبه سه روز مهلت داری که خوب فکر کنی، بعد از آن اگر به سؤالات ما جواب درست و حسابی دادی که هیچ، در غیراین صورت خیال نکنی که به خاطر بیماری و علی‌لیات ملاحظه می‌کنم، نه در همین حال بلایی به سرت می‌آورم که هر آن آرزوی مرگ کنی. در این موقع متوجه حضور من شد مثل اینکه حرفهایی با او داشت که نباید من بفهمم و لذا دستور داد مرا به سلولم برگردانند.

آقای سروان عباسی معروف نخستین فرد دستگیرشده سازمان نظامی حزب توده آقای هوشنگ رضوانی که مسئولیت بالایی در حزب توده داشت و آرسن مشهور عضو کمیته ترور حزب توده

بیشتر از دیگر حزبی‌ها در فرصتهای مناسب به سلول من می‌آمدند و احوالپرسی می‌کردند و کتاب و شیرینی و میوه می‌آوردند و مرا دلداری می‌دادند که یقیناً در تقویت روحیه من اثر نیکو می‌داشت. یک شب سروان عباسی با حالت مشوش به سلولم آمد و گفت خسرو روزبه را گرفته‌اند و حالا دومرتبه ما را دراز می‌کنند، گفتم شما را چرا؟ گفت او نمی‌داند ما چه گفته و نگفته‌ایم و ممکن است مطالبی را بگوید که ما کتمان کرده‌ایم و لذا اسباب دردسر شود، اصلاً او چرا در این مملکت مانده که حالا دستگیر بشود. اتفاقاً یکی دو روز بعد هم در سلول او را قفل زدند و مانع تماس گرفتن او شدند. آقای اکبر شهابی را هم از زندان قصر به قزل قلعه برای مواجهه آوردند. در یکی از دیدارها بود که درباره صحت وجود کمیته ترور حزب توده و تناقض آن با ادعاهای آزادیخواهانه حزب از آقای آرسن سؤال کردم. او با همان لهجه ارمنی و با صراحت درستی وجود این کمیته را تأیید کرد و گفت چنین کمیته‌ای برای مجازات خائنان داخلی حزب و مزاحمان خارجی آن لازم است. وقتی از او درباره شخص یا واحد سازمانی تماس و مرجع دستوردهنده سؤال کردم گفت تنها شخص کیانوری تماس داشت و دستور می‌داد. آقای هوشنگ رضوانی به قدری خوش برخورد و صمیمی بود که فکر می‌کردم سالهاست با او دوستی دارم. این دو نفر همراه با آقای مهندس علوی آخرین نفرات حزب توده بودند که به اعدام محکوم شدند و تیرباران گردیدند. چند ماه بعد که آزادی من و عده‌ای از بازداشت‌شدگان ابلاغ شد من از آقای استوار ساقی که می‌دانستم به من محبت دارد خواهش کردم اجازه دهد چند دقیقه خسرو روزبه را ببینم. چون با شگفتی او روبرو شدم گفتم برادرش همکار و دوست اداری من است می‌خواهم به او مؤذنه دیدار برادرش را بدهم و دلشادش سازم. ساقی خواهش را

اجابت کرد و به استوار شخصی گفت که فلانی با حضور خودت چند دقیقه روزبه را می بیند. وقتی که به اتاق بزرگی که تخت آقای روزبه در آنجا بود وارد شدم سلام کردم و خودم را معرفی نمودم و گفتم دوست و همکار احمد برادرتان هستم، من امروز مرخص می شوم، می خواستم شما را از نزدیک ببینم تا به احمد راست گفته باشم که شما را ملاقات کرده ام. او مرا شناخت و گفت شما همان هستید که در اتاق زیبایی شما را دیدم؟ گفتم بله. سپس با اظهار مسرت از آزادی من گفت سلام مرا به احمد برسان و بگو به فکر من نباشد، من رفتنی هستم. من در حالی که بسیار متأثر شده بودم دست او را که به سویم دراز شده بود فشردم و خداحافظی کردم.

بازداشت آقایان دکتر معظمی و مهندس عطایی طولانی نشد و به زودی آزاد شدند ولی آیت الله زنجانی همچنان در سلول راهرو جنوبی قزل قلعه در بازداشت بودند. آخر یکی از شبها استوار علیزاده که مرد ملایم و نیک نفسی بود و مسئول کشیک زندان آن شب بود به سراغم آمد و گفت آهسته همراه من بیا. من با قدری شگفت زدگی به دنبال او رفتم. هنگامی که وارد راهرو جنوبی شدم بوی تنباکوی قلیان آیت الله به مشام رسید و حدس زدم اثر کلام آیت الله در این همشهری آذربایجانی کارگر افتاده و حاضر شده است مرا به نزد ایشان ببرد. البته ناگفته نماند که چند روزی بود که سختگیریها کاهش یافته بود و گهگاه و مخصوصاً شبها در سلولها را باز می گذاشتند و ما می توانستیم زندانی سلول مقابل را ببینیم و این خود به تنهایی در آن شرایط آزاردهنده یک نعمت پرارزش بود. به محض اینکه مقابل سلول آیت الله زنجانی واقع شدم سلام کردم، ایشان بلافاصله از روی سکوی سلول بلند شدند و آغوش باز کردند و مرا بوسیدند و بدون هیچ کلامی فرمودند مرا ببخش و به فوریت یک استکان چای برای

من ریختند و ادامه دادند که یک روز آقای مهندس امیرحسینی از ساوه به دیدن من آمده بود صحبت تو به میان آمد و من بد ترا گفتم و دفاع او هم از تو مرا قانع نساخت و من همیشه فکر می‌کردم تو ضعف نشان داده و پایداری نکرده‌ای ولی از روزی که مرا به اینجا آورده‌اند از ساقی، علیزاده، شخصی و بعضی از زندانیان توده‌ای درباره تو تحقیق کردم و متوجه شدم که در قضاوت نسبت به تو عجله کرده بودم. این است که از تو طلب عفو می‌کنم، وقتی از شکنجه‌هایت آگاه شدم و در حیات زندان ترا با آن وضع دلخراش دیدم بر من مسلم شد که مقاومت کرده‌ای والا شکنجه برای چیست؟ و اگر از ناحیه تو مطلبی اظهار شده بود چرا تو را با من مواجهه ندادند؟ پس از صرف جای و پاسخ متواضعانه من فرمودند من به لطف خداوند توانسته‌ام چند نفر از مأموران زندان را با خود همراه کنم و مخصوصاً استوار شخصی را از شکنجه دادن برحذر نمایم. این موضوع و ملاقاتمان را با هیچ کس نگو. به دوستت (یکی از زندانیان) بگو زندان جایی نیست که بر ضد یکدیگر عمل کنید و زندانبان را شاد سازید. به رحیم هم بگو کوتاه بیاید. بعد چند پکی که به قلیان زدند به سخن خود ادامه داده فرمودند شرایط سخت و فریب‌دهنده زندان عقلها را زایل می‌سازد، دوستان ما از اینجا به خانه من تلفن می‌کنند و می‌گویند دستور بدهید جلوی نشریه را بگیرند و چیزی منتشر نشود؛ آخر جان من این چه کار کودکانه‌ای است که کردید؟! در حضور مقامات زندان و ساواک تلفن خانه مرا می‌گیرید و آنها را به خانه من راهنمایی می‌کنید؟! من از ایشان سؤال کردم آیا شما هم دستور دادید که نشریه نهضت منتشر نشود؟ ایشان فرمودند خیر، بالعکس در جواب گفتم من در جریان این عمل نیستم. بعداً هم از مسئولان خواهش کردم تا زودتر نشریه را منتشر سازند.

من از پرونده و وضع بازداشت ایشان سؤال کردم، در جوابم فرمودند ساقی مطلب خوبی در این باره گفت. او گفت آقا قربان جدت بروم؛ شما کی هستید؟ و چه کرده‌اید که با وجود این که چیز قابل ملاحظه‌ای در پرونده ندارید و دستگاه هم نسبت به شما احترام دارد. اعلیحضرت آن قدر با شما عناد دارد؟! من در جواب ساقی گفتم من یک آخوند زنجونی هستم که حاضر نشده‌ام به هیچ قیمت خودم را بفروشم و به هیچ قیمت هم دست از مصدق نخواهم کشید! همین و همین! ... فردای آن شب پیغام حضرت آقای زنجانی را به آقای رحیم عطایی دادم و نیز در اولین فرصتی که هنگام هواخوری دست داد پیغام آقا را به دوست زندانی‌ام رساندم و از او خواهش کردم که سعی کنیم دوستی‌ها مان را محکم نگاهداریم و به موقعیت حساس خودمان توجه بیشتر داشته باشیم.

سری اول زندانیان اگر اشتباه نکنم شامل آقایان حاجی قاضی، دکتر علی شریعتی، حاج محمود و حاج اکبر حکیمی، دکتر حبیب‌الله پیمان، حسین عامل‌زاده، عباس محمودی، اصغر گیتی‌بین و عباس حاج عبدالباقی آزاد شدند و از آن پس فشار و محدودیتها قدری کاهش یافت. شبها که طبق مقررات زندان در ساختمان زندان را قفل و مهر و موم می‌کردند، در سلولهای ما را نیز باز می‌گذاشتند و می‌توانستیم در حد محدودی با یکدیگر صحبت کنیم. استاد محمدتقی شریعتی با صدای بلند آیاتی از قرآن را تلاوت می‌کرد و سپس به تفسیر می‌پرداخت و بعد از آن که تفسیر قرآن پایان می‌پذیرفت آقای سروان عباسی با صدای بسیار گرم و دلنشین مثنوی می‌خواند و تلطیف روح ما را که در اثر قرائت و تفسیر آیات قرآن حاصل شده بود تکمیل می‌کرد. آرسن و رضوانی و عباسی تقریباً همه شب مدتی را در سلول من با بحث و گفتگو در موضوعات

مختلف می‌گذراندند. از آقای عباسی چگونگی بازداشت و لورفتن شاخه نظامی حزب توده را سؤال کردم و گفتم شما نخستین نفری از سران این شاخه حزبی بودید که دستگیر شدید و قاعدتاً بایستی صحیحترین اطلاعات را داشته باشید. او ابرو درهم کشید و با ناراحتی گفت از اینکه شهرت یافته است که من باعث لورفتن شاخه نظامی حزب بوده‌ام در خود احساس خفت می‌کنم و بسیار رنج می‌برم که رهبری حزب و شاخه نظامی برای برائت خود همه گناهان را به گردن من انداخته است. به شهادت سرگرد فولاد دژ که از شاخه نظامی ما بود و بازجویی مرا به عهده داشت یک شبانه روز زیر شکنجه مقاومت کردم به امید اینکه ظرف این مدت جابجایی‌های لازم مدارک و اسناد و وسائل چاپ صورت بگیرد و حتی پیش از زمانی که از پا در بیایم به سرگرد فولاد دژ گفتم که فکر نمی‌کنم بیش از چند ساعت دیگر بتوانم مقاومت کنم. اما مسئولان مربوطه در این فرصت کافی دست روی دست گذاشتند و هیچ اقدامی نکردند و با شهرت خفت‌آوری که برایم ایجاد کردند باعث نابود شدن عده‌ای و پریشان شدن خانواده‌های آنها گشتند و بر روی مسئولیت سنگین خود و قصوری که در حد خیانت بود پرده کشیدند. تنها کار درست و بجایی که صورت گرفت عمل فداکارانه سرگرد فولاد دژ بود که کتابچه رمزاسامی درجه‌داران حزب را برداشت و از مملکت گریخت و الا صدها نفر افراد دیگر فدای کوتاهی آقایان می‌شدند.

نیمه‌های یکی از شبها استوار چاق و چله‌ای را به زندان آوردند و در یکی از سلولهای انفرادی جای دادند. در فرصت مناسب علت بازداشتش را سؤال کردیم. او به دروغ گفت به اتهام مصدقی بودن توقیفش نموده‌اند. نامش را فراموش کرده‌ام. گویا باجناب یکی از امرای ارتش بود. فردای آن شب آقای استوار ساقی گفت او به خاطر

تجاوز به عنف به یک خانم امریکایی و مجروح کردنش بنا به دستور اعلیحضرت بازداشت شده و به زودی محاکمه صحرایی خواهد شد. بعد از سه روز هم او را بردند و تیرباران کردند. یکی از روزها برادر دادشاه بلوچ را که در آن منطقه با ارتش درگیری داشتند به زندان قزل قلعه آوردند و او را در راهرو جنوبی زندان در یک سلول انفرادی ولی به طور آزاد نگهداری کردند. او بیشتر بعد از ظهرها را در حیاط زندان به قلیانکشی مشغول بود و ما در هنگام هواخوری او را می دیدیم و سلام و علیک و احوالپرسی می کردیم. یک روز در زندان شایع شد که گروهبان حسین زاده را بازداشت کرده اند که برای ما تعجب آور بود. موضوع را از آقای استوار ساقی که همیشه خبر صحیح را داشت، سؤال کردیم. او با همان شدت آهنگ صدا توأم با عصبانیت گفت این فلان فلان شده زیر پای زن برادر دادشاه نشسته و خودش را همه کاره زندان معرفی کرده و گفته من وسایل استخلاص شوهرت را فراهم می کنم و می خواسته است با این زن ساده بلوچ رابطه برقرار کند حالا حسابش را می رسیم. البته خانواده و کسان احمد شاه برادر دادشاه مرتباً به ملاقات او می آمدند چون همسر جوانش که او را دیده بودم و از نعمت زیبایی بهره مند بود موجب شده بود که گروهبان شکنجه گر درصدد فریب دادن او برآید. بعد از این واقعه ما دیگر گروهبان حسین زاده را در زندان قزل قلعه ندیدیم و احمد شاه نیز طبق رأی دادگاه نظامی بعد از کشته شدن دادشاه در یک درگیری با ارتشیان، تیرباران گردید.

شب هنگام آقای استوار علیزاده به سراغم آمد و گفت لباست را بپوش برویم خدمت آقا. حضرت آیت الله زنجانی مشغول قرآن خواندن بودند، با خوشرویی مرا به نشستن دعوت کردند و میوه و شیرینی تعارف نمودند. از خانواده ام سؤال کردند گفتم تا به حال هیچ

گونه ملاقات و خبری نداشته‌ام. فرمودند خیالت راحت باشد، دوستان همکارت در جریان هستند. سؤال کردند غیر از شما و رحیم کس دیگری از دوستان راه آهن در اینجا زندانی است، گفتم بله، آقای محمود پاکانی از دوستان خوب و صمیمی ما نیز در راهروی ما زندانی است. اگر اشتباه نکنم در همین دیدار بود که فرمودند من آقای جعفر بهبهانی فرزند آیت‌الله سید محمد بهبهانی را که وکیل مجلس شورای ملی شده بود خواستم و جریان بگیر و ببندهای ملّیون را با او مطرح کردم و از او خواستم که هر طور صلاح می‌داند موضوع را با دکتر اقبال که نخست‌وزیر بود در میان بگذارد تا رفع مشکل بشود. آقا جعفر جریان امر را سؤال می‌کند و نخست‌وزیر پاسخ می‌دهد که اینها می‌خواسته‌اند دولت را ساقط کنند و طرفداران دکتر مصدق و حکومت او هستند. آقا جعفر می‌گوید دولت آن قدر ضعیف است که این پنجاه شخصت نفر می‌خواسته‌اند ساقطش کنند؟ دکتر اقبال در جواب می‌گوید اینها محدود به این چند ده نفر نمی‌شوند فقط یک صورتی که از اینها به دست آمده شامل چند صد نفر آن هم تنها در تهران می‌باشند که صلاح دولت نبود افشا شود. به هر ترتیب عمل آقا جعفر در سبک شدن مسأله بی‌تأثیر نبوده موجب شد که به طور کلی از فشارها و گسترش دامنه بازداشتها کاسته شود و قضیه در محدوده مقدماتی بازجویی متوقف شده بازداشت‌شدگان در چند نوبت آزاد شوند.

سپس فرمودند به احتمال قوی مرا تبعید خواهند کرد تا در تهران نباشم و شکنجه و فشار بر شما هم خاتمه پذیرفته است و همین روزها به اتاق عمومی منتقل خواهید شد و تصور نمی‌کنم کار هیچ کدام به دادگاه محول شود. متأسفانه همه شما شناخته شده‌اید و به این ترتیب نمی‌توانید تا مدتی فعالیت سازمانی داشته باشید، کاری نکنید

که مردم از مبارزه مایوس نشوند و خود شماها هم قرص و محکم در عقایدتان باقی بمانید. مخصوصاً سفارش می‌کنم که از جوانها غفلت نکنید. سعی کنید دلخوریهای زندان را فراموش کنید، هیچ کس خودش را سرزنش نکند، در بنیان دوستیهایتان نباید کمترین تزلزلی حاصل شود و بین شما فاصله ایجاد کند. به رحیم هم بگویید فقط خیانت است که قابل چشم‌پوشی نیست که بحمدالله دربین ما وجود ندارد. من هیچ ملاقاتی را نپذیرفته‌ام و هیچ نوع تعهدی را در قبال آزادی‌ام نخواهم داد و شاه را از این بابت مایوس خواهم کرد. اگر تبعیدم کردند حتماً به سراغم بیا. جوّ زندان و وضع استثنایی من و سخنان حضرت آقای زنجانی مرا سخت احساساتی کرد، همدیگر را در آغوش گرفتیم و چهره پرصلابت احترام‌برانگیزش را بوسیدم و خداحافظی کردم. درست به خاطر ندارم چند روز بعد از دیدار با آیت‌الله بود که گروهبان داودی مرا به اتاق بازجویی برد. همان افسر بازجو که تهدیدم می‌کرد و برایم خط و نشان می‌کشید و یک بار هم به صورتم سیلی زده بود پشت میز نشسته بود و پرونده‌ای را مطالعه می‌کرد. او قیافه خشن گذشته را نداشت ولی بی‌اعتنا بود. در همین زمان سرهنگ زیبایی وارد اتاق شد و پیش از آنکه تصور شکنجه دادن و بازجویی سبعانه آنها در مخیله‌ام کاملاً نقش ببندد زیبایی مرا مخاطب قرار داد و گفت تو خیلی مَه‌ند شده‌ای (منظورش مهم بود که به تمسخر مَه‌ند می‌گفت) و ادامه داد که ممکن است شاه افتخار ملاقات به تو بدهد. من به هیچ وجه گفته‌های او را باور نکردم زیرا همیشه روبرو شدن با او جز شکنجه شدن برایم نبوده است. اما وقتی که گفت ورقه بازجویی‌ات را شمرده می‌خوانی تا در این دستگاه ضبط شود و به سمع اعلیحضرت برسد، من فهمیدم که مسأله شکنجه در بین نیست. اما متعجب بودم که در ورقه بازجویی من مطلب حائز

اهمیتی از هیچ نظر وجود ندارد که بخواهند به نظر شاه برسانند. به هر تقدیر اوراق بازجویی را که تصور می‌کنم بیش از دو سه صفحه نبود خواندم. بدین ترتیب که بازجو سؤالاتش را می‌خواند و من هم جوابهایم را می‌خواندم. پس از خاتمه قرائت اوراق بازجویی سرهنگ زیبایی باز هم جمله مهند شده‌ای مضحکش را گفت و دستور داد مرا به سلولم برگردانند. من جریان را به آقای عطایی گفتم. او در جوابم گفت آقایان میلانی و نایب حسینی و حکیمی را هم برده‌اند و به همین ترتیب عمل کرده‌اند اما از جهت اینکه این نوارهای ضبط شده را برای شاه یا مقام دیگری می‌برند چیزی به آنها نگفته‌اند.

● نتیجه دستگیری اعضای نهضت مقاومت به کجا انجامید؟

دوران زندان به ویژه اگر با شکنجه و سختیهای خاص توأم باشد، برای زندانی سیاسی و فرد مبارز یک بوته آزمایش دشوار و حساس و سرنوشت‌ساز به شمار می‌آید که شرافت و حیثیت شخص او و اعتبار سازمانی را که در آن فعالیت می‌کند در گرو خود دارد. درجه ایمان، قوت روح، حفظ خونسردی و تعادل، حسن تدبیر، پابندی به شرافت و مقاومت جسمانی از صفات و حالات برجسته‌ای است که در سرفرازی یک مبارز مؤمن از این بوته آزمایش نقش برجسته‌ای دارد. بحمدالله همسنگرهای شرافتمند ما از این مرحله بس سنگین و دشوار کم و بیش سربلند بیرون آمدند و روحیه قوی و تهاجمی آقایان عباس سمیعی، رحیم عطایی و عباس رادنی در طول مدت زندان قابل تقدیر و تمجید بود لیکن ضربه‌ای که بر پیکره تشکیلات نوپای نهضت مقاومت فرود آمد بسیار کاری و مؤثر افتاد و با شناخته شدن و از اثر افتادن این مبارزان، دیگر نهضت مقاومت ملی نضج نگرفت و تا سال ۱۳۳۹ که جبهه ملی دوم ایجاد گردید آرام آرام دامنه فعالیتها و مبارزاتش محدود و کم اثر گردید.

آزادی گروه دوم و سوم زندانیان ملی اعلام شد، تصور می‌کنم بجز حضرت آیت‌الله زنجانی و آقایان عطایی و سمیعی و رادنی و میرمحمد صادقی کس دیگری در زندان باقی نماند. اینان هم پس از چند ماه بدون اینکه پرونده‌هایشان به دادگاه احاله شود آزاد شدند و حضرت آقای زنجانی هم به زنجان تبعید گردیدند. ما را دست جمعی به اتاق تیمسار مدیرکل ساواک تهران بردند و بعد از شنیدن سخنرانی کوتاه خیرخواهانه و نصایح مشفقانه ایشان روانه خانه‌هایمان گشتیم. درست نمی‌دانم چند هفته بعد از آزادی ما بود که نوار بازجویی از آقایان آیت‌الله سیدابراهیم میلانی و حسین نایب حسینی و احمد حکیمی از طریق رادیو پخش شد که شیطنت دستگاه در تخفیف و تحقیر مبارزان شرافتند ملی را در برداشت.

● آیا نکته‌ای از یادرفته‌ای را نمی‌خواهید به خاطراتتان بیفزایید؟

بد نیست که یاد می‌دهم از باب ذکر خیر و برای ثبت در تاریخ از برادران قشقایی (آقایان ناصرخان و خسروخان) به میان آوریم که فداکار و وطن‌پرست و طرفدار نهضت ملی و دکتر مصدق بودند و پس از کودتا هم در موضع خود باقی ماندند و تلاش زاهدی باتوجه به سابقه دوستی با آنان نیز جهت جذبشان مؤثر واقع نگردید و آنها به طور مستقیم و غیرمستقیم با رجال ملی و آیت‌الله زنجانی در تماس بودند و در مذاکرات محرمانه پیشنهاد یک حرکت مسلحانه عشایری در هماهنگی با نهضت مقاومت ملی را مطرح کرده بودند همین پیشنهاد را برخی قبایل و عشایر پاک سرشت سیستان و بلوچستان به سرکردگی مرحوم سردار محمد خان پردلی نیز مطرح کرده بودند و حتی آقای حسنعلی خان صارم کلالی که از علاقه‌مندان نهضت ملی و دکتر مصدق بود، مقدماتی را هم برای این کار فراهم کرده بود. اما در نهایت پیشنهاد مزبور مورد موافقت نهضت مقاومت و دکتر مصدق

قرار نگرفت. اما دستگاه کودتا ضربات خود را به فشقاییها زد و فشارهای زیادی را به آنان و خانواده‌هایشان و نیز اموال آنها وارد آورد و ایشان را به خارج تبعید نمود.



گفتگو با طاهر احمدزاده

طاهر احمدزاده در سال ۱۳۰۰ در یک خانواده دینی در مشهد متولد شد و تحصیلات خود را تا اخذ دیپلم در سال ۱۳۱۹ به پایان رساند. علیرغم استعداد و توصیه دبیران دبیرستان به علت مشکلات خانوادگی از ادامه تحصیل محروم ماند. دوران جوانی او مصادف با وقوع جنگ جهانی دوم و اشغال ایران توسط متفقین و سقوط دیکتاتوری رضا شاه بود.

در این دوره انجام مراسم مذهبی و سنتی که در زمان رضا شاه ممنوع بود آزاد گردید و جو عمومی با حرارت بیشتری به انجام آن می‌پرداخت. احمدزاده جوان از اینکه دین و مذهب فقط در شکل ظاهری و بدون درک حقایق دینی و برنامه‌های انسان ساز آن مطرح است ناراحت و در پی یافتن راهی بود.

در همان اوان استاد محمد تقی شریعتی که دبیر دبیرستانها بود اقدام به تاسیس «کانون نشر حقایق اسلامی» در مشهد کرد. با تاسیس کانون، احمدزاده جذب آن شد و این انتخاب نقش موثری در سرنوشت وی ایفا نمود و بعدها با پیدایش نهضت ملی و پیوند کانون نشر حقایق با آن مرحله نوینی در زندگی وی شروع شد. کانون نشر حقایق اسلامی مشهد در

دوران نهضت ملی یکی از پایگاههای اصلی حمایت دولت دکتر مصدق بود. احمدزاده پس از وقوع کودتا به سازماندهی نهضت مقاومت ملی خراسان پرداخت و از فعالان اصلی آن به حساب می‌آمد. در سال ۱۳۳۶ احمدزاده به اتفاق اعضای کانون نشر حقایق به اتهام فعالیت های نهضت مقاومت ملی دستگیر و با هوایما از مشهد به تهران و زندان قزل قلعه منتقل شد. احمدزاده در دهه چهل در ادامه حمایت از گروههای ملی به حمایت از جبهه ملی دوم و نهضت آزادی و نهضت روحانیت برخاست و در راه اندازی راهپیمایی ها و اقامه نماز در خارج شهر و انتشار جزوه های افشاگرانه علیه رژیم شاه نقش داشت. او در مجالس یادبود غلامرضا تختی، دکتر مصدق، جمال عبدالناصر رئیس جمهور مصر و جلال آل احمد در شهر سخنران ثابت بود. در سال ۴۹ به تدوین بحث جهان بینی توحیدی پرداخت و نگارش ماحصل گفتگو با برخی از اندیشمندان را به پایان برد. بعدها این نوشته ها به خارج از کشور فرستاده شد و در رادیو نهضت روحانیت که از بغداد پخش می شد هم خوانده شد.

رژیم شاه به اتهام این اقدامات او را در مهر ماه سال ۱۳۵۰ به ده سال زندان محکوم کرد.

در اسفند ماه سال ۱۳۵۰ و در هنگامیکه در زندان بسر می برد دو تن از فرزندانش یعنی مسعود و مجید احمدزاده از اعضای مرکزیت «فدائیان خلق» به اعدام محکوم شدند. او از ارسال تلگراف تسلیت مرحوم مهندس بازرگان و دکتر سحابی به مناسبت شهادت فرزنداننش همواره به نیکی یاد می کند و می گوید که این دو تن تنها کسانی بودند که در آن شرایط اختناق اقدام به چنین کاری کردند.

احمدزاده تا سال ۵۷ در زندانهای مختلف رژیم شاه محبوس بود و پس از انقلاب به مدت یکسال استانداری خراسان را عهده دار شد. او در تلاطمات سیاسی سالهای ۶۰ دستگیر و تا سال ۶۵ در زندان بود.

در نخستین روزها، پس از کودتای انگلیسی - آمریکائی ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲، جامعه ما (بویژه مردم تهران) دچار حیرت و سردرگمی و سرگستگی ناشی از ضربه غافل گیرکننده کودتا بود و سایه شوم و سنگین شبهه و تردید بر جامعه فرو افتاده بود، در خانه زنده یاد مرحوم آیت الله حاج سید رضا زنجانی، این فقیه بزرگوار فراحوزه‌ای که هدف و غایت بعثت انبیا را در رهائی انسانها از غل و زنجیر استثمار و استبداد و بار سنگین جهل و فساد میدانست، به روی انسانهایی آگاه و دردمند و متعهد و مسئول ملی و مذهبی که عظمت فاجعه کودتا را بخوبی درک کرده بودند، گشوده شد و نطفه تشکیلاتی تحت عنوان نهضت مقاومت ملی منعقد و برای مقابله با کودتا تصمیماتی اتخاذ گردید. از جمله اقدامات اولیه تهیه و پخش تراکتی بود با عبارت «نهضت ادامه دارد». من بعدها از آیت الله زنجانی شنیدم که

میگفت شخصاً از خانه بیرون میامدم و تراکت‌ها را که زیر عبایم مخفی بود را در کوچه‌ها و خیابانها پخش میکردم. اهمیت نقشی که آیت‌الله زنجانی و همراه با ایشان شخصیت‌هایی همچون آیت‌الله طالقانی و روحانیانی نظیر حاج آقا ضیاءالدین حاج سید جوادی در آن شرایط و ایام پس از کودتا ایفا کردند مستلزم آن است که برای اطلاع خواننده این سطور بویژه نسل جوان هر چند به اختصار توضیح دهم که مقدمات کودتا و زمینه وقوع آن را چگونه فراهم کردند. مگر نه اینست که همواره دشمنان انسانیت تلاش کردند و میکنند که نسل جوان را از حافظه درست تاریخی خود محروم نگه دارند.

قران کریم به ما می آموزد «قد خلت من قبلکم سنن فسیروا فی الارض فانظروا کیف کان عاقبة المکذبین» (آیه ۱۳۷ سوره آل عمران) - «قل سیروا فی الارض فانظروا کیف عاقبة المجرمین» (آیه ۶۹ سوره نمل).

پایه جامعه‌شناسی بر تحلیل تاریخ بشر نهاده شده و قطعاً مرور بر احوال گذشتگان چراغ راه آینده خواهد بود. ضربه‌های غافل‌کننده و گیج آور بر ملتها تحت عنوان کودتاهای ارتجاعی و ضد مردمی در جوامع رشد نیافته و یا در حال رشد هنگامی وقوع پیدا میکند که قبلاً زمینه روانی مردم آن جامعه را آماده کرده باشند. از جمله این آمادگی روانی، ایجاد جوی از شبهه و تردید در اذهان عامه می‌باشد تا کودتاچیان با سوء استفاده از باورهای سنتی و احساسات مذهبی مردم، کودتا را توجیه مردمی نمایند و به اصطلاح جا بیندازند. امام علی در خطبه ۳۸ نهج البلاغه در این باره سخنی دارد: «وانما سمیت الشبهة شبهةً لانها تشبه الحق فاما اولیاء الله، فضاوهم فیها الیقین و دلیلهم سمت الهدی» شبهه از این جهت شبهه نامیده شده که خود را در لباس حق جلوه می‌دهد و آنانکه از نور یقین در امور برخوردارند و

جهت حرکت به سوی هدف را می‌دانند از جمله اولیاء الله می‌باشند که در دام فتنه شبهات سقوط نمی‌کنند.

نظر به اینکه انبوهی از واژه‌ها و اصطلاحات قرآنی از کاربرد اصلی خود تهی شده و مفاهیم دیگری را به خواننده القا می‌کند. لازم میدانم در همین جا از نوشته‌های زنده یاد دکتر علی شریعتی استفاده کرده و اصطلاح اولیاء الله را توضیح دهم. دکتر شریعتی در یکی از آثار گرانتقد خود می‌گوید: اگر به جای واژه الله‌ها در قرآن واژه ناس را (مردم) بگذارید البته در غیر مواردی که واژه الله در امور تکوینی و آفرینش به کار رفته است، به مفاهیم و معانی بلندی دست پیدا می‌کنیم مثلاً آیه به خدا قرض الحسنه بدهید، میشود به مردم نیازمند قرض الحسنه بدهید عدو الله می‌شود دشمن مردم، اولیاء الله میشود دوستان مردم.

امام علی، این مظلومترین انسان تاریخ، حتی در کشوری که خود حاکم بود، گرفتار توطئه شوم شبهه شد که به دست قاسطین غارتگر و ناکثین عهد شکن جاه طلب و مارقین متحجر و مرتجع و نادان گرفتار آمد که وقتی در مسجد کوفه بدست متحجرین نماز شب خوان پیشانی پینه بسته به شهادت رسید مردم شام تحت تاثیر تبلیغات شبهه انگیز معاویه گفتند مگر علی نماز می‌خواند که در مسجد به شهادت برسد؟! در سالهای متمادی تا زمان عمر بن عبدالعزیز، ائمه جمعه سراسر خلافت اسلامی علی را سب و لعن می‌گویند و نماز جمعه آگاهی بخش عهد رسول خدا به جایگاه تخدیر و تحمیق و فریب توده‌های مسلمان تبدیل شد.

به تاریخ مشروطه نظری بیافکنید که به رهبری علما آگاه و مردمی و آزادپخواهان و رادمردان دردمند و دلسوخته طالب استقلال و آزادی به ثمر نشست و استبداد و ارتجاع شکست خورد و به حاشیه رانده

شد، دولتهای استعماری روسیه تزاری و انگلیس نفوذ و منافع خود را در ایران در خطر دیدند و لذا دست در دست استبداد و ارتجاع برای براندازی نظام نوپای مشروطه وارد عمل شدند و قرارداد ۱۹۰۷ بین روسیه و انگلیس در مورد تقسیم ایران به مناطق نفوذ دو کشور استعماری مرحله مقدماتی این براندازی بود.

حال ببینیم که حالت روانی جامعه ایران را در آن زمان برای کودتای محمدعلی شاه، جلاد باغ شاه، چگونه متناسب ساختند.

شبهه اول: لوحی از سوی عباس افندی رهبر بهائیان ایران مقیم شهری در فلسطین آن زمان خطاب به سران مشروطه و بهائیان ایران صادر گردید (واژه لوح اصطلاح قرآنی است که در مورد پیام خداوند بوسیله انبیاء برای مردم به کار رفته و بهائیان به پیامهای رهبر خود همان واژه لوح را به کار میبرند) مضمون پیام این بود: «از رهبران مشروطه سپاسگزاریم که با برقراری نظام مشروطه ما هم میتوانیم آزادانه مذهب خود را ترویج کنیم، و بهائیان قدر مشروطه را بدانید و از آن حمایت کنید.» این به اصطلاح لوح از ایران سر در آورد و در چاپخانه‌های سنگی آن زمان در شاه‌عبدالعظیم تکثیر و شبانه به در و دیوار تهران الصاق گردید و عمال استبداد و استبعاد به راه افتادند و برای اسلام سینه چاک دادند که وایسلاما! حالا معلوم شد که زیرکاسه مشروطه چه نیم کاسه‌ای بوده که ما از آن بیخبر بودیم، این مشروطه ساخته و پرداخته دست بهائیان بوده است، ما دین نبی خواهیم - مشروطه نمیخواهیم. و بدین ترتیب بود که جوی از شبهه و تردید به وجود آوردند و توده مردم را نگران! و چون توده مردم که همواره با طرح شعار ملموس و غیر قابل توجیه و تاویل و برخاسته از نیازشان به حرکت در می‌آیند، وقتی با جوی از شبهه و تردید مواجه شدند خود را کنار کشیدند و بی تفاوت ناظر قضایا ماندند و آگاهان جامعه از

نیروی توده محروم مانده و به دست کودتاچیان سرکوب می‌شوند. شبیه دوم محمدعلی شاه مستبد این بود که به عنوان فرمانده کل قوا به فرماندهان قزاق در سرتاسر کشور محرمانه دستور داد که شهرها و جاده‌ها را ناامن کنند و اوپاش و اراذل و راهزنان را تقویت کنند و به جان مردم بیندازند و سپس روزنامه‌های وابسته به مرکز قدرت و بلندگویان استبداد و ارتجاع تبلیغ می‌کردند که از روزی که مشروطه آمد دیگر مردم نه در شهرها و نه در راهها امنیت ندارند و مشروطه یعنی ناامنی!

شبیه سوم: به بعضی از روزنامه‌های وابسته به دربار و مرکز قدرت ماموریت داده شده بود که در نقش دفاع از مشروطه نقش کاسه داغتر از آس را ایفاء نمایند و بنویسند که مردم دیگر پول خود را صرف زیارت مکه و اماکن مقدسه نکنند، بلکه این پولها را صرف ایجاد کارخانه‌ها و اماکن و عمران مملکت نمایند و به روزنامه‌های وابسته به همان مرکز قدرت بهانه می‌داد تا فریاد برآورند که «کار مشروطه‌خواهی به آنجا رسیده که مردم نباید به زیارت خانه خدا و قبور ائمه خود بروند امروز این را می‌گویند و فردا خواهند گفت که مسجد به چه کار آید آنرا هم تبدیل به مدرسه کنیم و کم‌کم اساس دین نبی را برخواهند چید».

در چنین جوی از شبیه بود که کودتای محمدعلی شاه به کمک استعمار و ارتجاع به ثمر رسید و رهبران آزادی‌خواهی مشروطه‌طلبی در باغشاه حلق آویز شدند، در میدان توپخانه چشم از حدقه مشروطه‌خواهان بیرون کشیدند و شکمها پاره کردند و این همه جنایت به نام حفظ اسلام و شعائر دین انجام گردید.

برای کودتای ۲۸ مرداد سال ۳۲ نیز باید قبلاً حالت روانی جامعه با ایجاد جوی از شبیه و تردید برای وقوع کودتا آماده می‌شد به

نمونه‌هایی از آن توجه فرمائید:

شبهه اول: مرحوم طالقانی پس از کودتای ۲۸ مرداد برای نویسنده چنین گفت: «یکی از محررین (نویسندگان) بیت آیت‌الله بهبهانی، روحانی وابسته به دربار پهلوی که از گذشته با من آشنائی داشت نقل می‌کرد که من و چند نفر دیگر در ایام قبل از کودتا برای اکثر علماء و روحانیون و ائمه جماعت و طلاب علوم دینی اعلامیه‌هایی با جوهر قرمز و به امضای حزب توده می فرستادیم با این مضمون که بزودی شما را بوسیله عمامه سرتان به تیرهای چراغ برق خیابانها حلق آویز خواهیم کرد!»

بیاد دارم که این مطلب را در اجتماع عظیم مراسم ۱۴ آسفند سال ۵۷ و در حضور مرحوم طالقانی در سخنرانیم به اطلاع مردم رساندم تا با هوشیاری تمام و عبرت گرفتن از تاریخ از انقلاب کاملاً مردمی سال ۵۷ پاسداری نمایند.

شبهه دوم: یکی از دوستان کانون نشر حقایق اسلامی کارمند یکی از ادارات در مشهد بود که بعداً به کرمان منتقل و شاهد کودتای ۲۸ مرداد در آنجا بود، برای نویسنده چنین نقل کرد: «در یکی از روزهای گرم کرمان در ایام قبل از کودتا بعد از ساعت کار اداری روانه منزل شدم. به محض اینکه وارد کوچه‌ای که منزلم در آنجا قرار داشت شدم، با کمال حیرت مشاهده کردم که مردی با ریش حنا بسته و عرقچین بر سر، روی دیوار به نوشتن چیزی مشغول است. حیرت من از مشاهده این صحنه بدین دلیل بود که معمولاً در دوران نهضت ملی این جوانان بودند که به طرفداری از نهضت بر دیوارها شعارهایی را می‌نوشتند و حال اینکه این پیرمردی بود با ظاهری مذهبی. شعارنویس به محض ورود من به کوچه نوشتن شعار را با عجله تمام کرد و از کوچه خارج شد من که کنجکاو شده بودم رفتم و شعار را

خواندم بر حیرتم افزوده شد زیرا شعار این بود: «بزودی بساط اسلام پوسیده را جمع خواهیم کرد» و اکنون شما که پس از حدود نیم قرن این داستان را می‌خوانید سخت متعجب خواهید شد که چگونه آن شعار نویس با آن قیافه و هیئت سنتی و اسلامی شعار ضد اسلامی بر روی دیوار می‌نوشته است!؟

شبهه سوم: یکی از وعاظ در دوران نهضت ملی ضمن سخنرانی اظهار داشت: «یک روز گفتند که می‌خواهیم نفتمان را ملی کنیم، گفتیم که چه بشود گفتند یعنی به دست خودمان استخراج و به فروش برسد. گفتم که چه از این بهتر. اما بعد معلوم شد که توطئه‌ای در کار بوده که به بهانه ملی کردن صنعت نفت کشور مسلمان شیعه ایران را ببرند پشت پرده آهنین کمونیستی و دیگر کسی اسم خدا را نبرد.» (نقل به مضمون)

شبهه چهارم: شاه پس از مراجعت به کشور گفت که «حضرت علی را در خواب دیدم که شمشیر بر کمر بست و من یقین حاصل کردم که به سلطنت باز خواهم گشت و نذر کردم پس از مراجعت به کشور به زیارت امام رضا بروم» و رفت و جمعی از علماء شهر مشهد در حرم امام رضا به او خیر مقدم گفتند و اظهار داشتند اگر اعلیحضرت به کشور مراجعت فرموده بودند توده‌ایها میخواستند حرم مطهر امام رضا را به مرکز حزب تبدیل کنند. (نقل به مضمون) همچنین شاه به شکرانه برگشت به کشور دستور داد که مردم ایران با دریافت فقط یکصد ریال بدون گذرنامه به زیارت کربلا بروند.

در صدر گفته شد برای اینکه بتوانیم به نقش مهم و حساس آیت‌الله زنجانی و آیت‌الله طالقانی و دیگر علمای دینی در نهضت مقاومت ملی پی ببریم باید به شرائط و اوضاع و احوال کشور در آستانه کودتا آشنا باشیم و اینک که به اختصار از آن سخن رفت معلوم شد که

حضور چنین شخصیت‌هایی در نهضت مقاومت در آن جو پر از شبهه و ابهام چه تاثیر فوق‌العاده داشته و توانسته است پرده قداستی را که روحانیون درباری بر چهره شاه کشیده بودند به تدریج از چهره‌اش برگیرند و ماهیت آنرا برملا سازند.

به دنبال پاگرفتن نهضت مقاومت در تهران در همان ماه‌های نخستین بعد از کودتا، کمیته نهضت مقاومت ملی خراسان در مشهد تشکیل و اولین جلسه آن در منزل شادروان آسایش به طور مخفی به رهبری زنده‌یاد استاد شریعتی تشکیل شد، مرحوم آسایش کارمند اداره دارائی مشهد و از مسئولین کانون نشر حقایق اسلامی یاد استاد بود. در این جلسه محدود عمدتاً اعضای فعال و موثر کانون شرکت داشتند و موضوع با موافقت همه شرکت کنندگان به تصویب رسید. لازم به توضیح است که کانون در تمام دوران نهضت ملی، پایگاه عمده و مهم نهضت ملی به شمار میرفت و اجتماعات متعدد و بزرگی در محل آن تشکیل میشد و مردم بخصوص نسل جوان و علاقه‌مندان به نهضت ملی در آن شرکت فعال داشتند. علاوه بر جلسات عمومی جلسات محفلی سیار نیز وجود داشت که سخنرانان پیرامون نهضت ملی و مسائل روز به تحلیل و تفسیر و بحث و انتقاد میپرداختند. افراد کانون علاوه بر احساس ملی از یک پایگاه تئوریک نیرومند و منطقی و انسانی برای حمایت از نهضت ملی برخوردار بودند و با چنین زمینه احساسی و تئوریک به نهضت مقاومت ملی پیوستند و بار مسئولیت و تبعات آنرا تا آخر به عهده گرفتند که شرحش در ادامه خواهد آمد.

با ادامه کار نهضت مقاومت به تدریج نمایندگان احزاب ملی در خراسان به نهضت مقاومت پیوستند و از آن جمله زنده‌یاد دکتر شریعتی به نمایندگی از حزب مردم ایران (خدایرستان سوسیالیست

به رهبری شادروان نخشب) در کمیته نهضت مقاومت شرکت می‌کردند و کمیته‌های فرعی نظیر کمیته دانشجویی - کمیته اصناف و بازار - کمیته کارگری - کمیته روحانیت - کمیته ادارات تشکیل شد. در آن مقطع اعلامیه‌ها و تراکتهای نهضت ملی مقاومت از تهران بوسیله رابط تشکیلاتی شهرستانها به مشهد میرسید و از طریق کمیته‌های فرعی استان تکثیر و توزیع می‌گردید.

در طول جریان محاکمه دکتر مصدق رهبر نهضت ملی ایران، نهضت مقاومت ملی خراسان دفاعیات مصدق را تکثیر و توزیع میکرد و به افراد نهضت توصیه میکرد که مضمون این دفاعیات را در تماس یا مردم مورد بحث و گفتگو قرار دهند و روشنگری نمایند.

از آنجا که رژیم کودتا با توجیه مذهبی و رنگ اسلامی خود را جا انداخته بود، لذا در ابتدا مجبور بود حضور کانون نشر حقایق اسلامی را تحمل کند و کانون از این فضای بوجود آمده کمال استفاده را می‌کرد و اقدام به برگزاری جلسات عمومی شبهای جمعه و شنبه می‌کرد. این جلسات به صورت پایگاهی برای نیروهای ملی درآمد بود و افراد در این جلسات یکدیگر را ملاقات و خبرها را باهم مبادله مینمودند و اعلامیه‌ها و نشریه‌ها را مخفیانه پخش میکردند.

کم‌کم مأمورین اطلاعات شهربانی به فعالیت های کانون حساس شدند (در آنزمان هنوز ساواک تشکیل نشده بود) و گاهگاهی مأمورین آن به منزل استاد شریعتی میرفتند و او را تحت فشار قرار داده و اظهار میداشتند که به اصطلاح مواظب اطرافیان خود باشید زیرا در جلسات شما اعلامیه و تراکت مبادله میشود و شما خبر ندارید همچنین در اطاق کوچک مجاور سالن همواره احمدزاده می‌نشیند و برای عده‌ای از جوانها مطالبی را که شما در سخنرانی می‌گویید تجزیه و تحلیل میکند و آنرا منحرف میکند! همچنین اطلاعات شهربانی

حتی از طریق بعضی از اشخاصی که فکر میکرد میتوانند روی استاد تاثیر بگذارند، فشار می آورد که «اگر پای احمدزاده از کانون کوتاه شود آن وقت اطلاعات شهربانی نسبت به کانون و شخص شما (شریعتی) حساسیت نخواهند داشت و شما بهتر میتوانید به خدمت خود در ارشاد جوانان موفق باشید». ولی استاد شریعتی از این جانب دفاع کرده و قضیه اطاق کوچک کنار سالن را ساخته و پرداخته ذهنیت خیر چینیان بی اطلاع معرفی کرد.

در فروردین سال ۳۳ نهضت مقاومت مراسم عید نوروز را به خاطر کودتای ۲۸ مرداد تحریم کرد و لذا اعضاء نهضت مقاومت خراسان هم طی اعلامیه هایی از مردم علاقه مند به نهضت ملی تقاضا کردند که مراسم نوروز را به جا نیاورند. یادم هست که یکی از دوستان که طبع شعر داشت به همین مناسبت یک بیت شعر گفت که در عنوان اعلامیه تحریم عید آمده بود، با این مضمون: «در حالی که رهبر نهضت ملی ایران در زندان کودتاچیان بسر میبرد، چه جای شادی و انجام مراسم عید است».

در ماه رمضان سال ۳۳ که مصادف با خرداد ماه بود نهضت مقاومت تصمیم گرفت که به مدت دو شب از دوازدهمین شب ماه رمضان تا شب بیست و سوم در یکی از مساجد مشهد که امام جماعت آن از طرفداران نهضت ملی بود، مراسمی برگزار نماید. این مسجد در یکی از خیابانهای شناخته شده و معروف مشهد قرار داشت و کسبه و اصناف این خیابان هم عمدتاً از طرفداران نهضت ملی بودند. در اولین شب مراسم، مسجد پر از جمعیت شد و گوینده هم بخوبی از عهده سخنرانی برآمد. قرار بر این بود که سخنران در شب بیست و یکم ماه رمضان بطور صریح نظام کودتا را رسوا نماید و جمعیت هم با شعار «زنده باد دکتر مصدق و مرگ بر شاه» او را تائید کنند، گویا

مأمورین از این برنامه مطلع و واعظ را دستگیر و تبعید کردند برنامه دیگری هم برای شب بیست و یکم ماه رمضان قرار بود در مسجد جامع گوهرشاد در مجاورت حرم امام رضا (ع) به اجرا در آید به این ترتیب که عده‌ای در مسجد حاضر شوند و هنگامی که روحانی معروف شهر که طرفدار دربار بود خواست آورد دعای ختم مجلس را آغاز کند و به دعای ذات ملوکانه برسد، نهضتی‌ها با شعار مرگ بر شاه و زنده باد دکتر مصدق دعا به شاه را قطع کنند. اما مأموران امنیتی که از جریان مراسم شبهای قبل دچار نگرانی شده بودند، بر مراقبت خود در همه جا افزودند. آن روحانی دریاری هم وقتی چشمش به جمعیت افتاد متوجه شد که جمعیت آن شب وضع دیگری دارند و با جمعیت شبهای قبلی پای منبرش سنخیت ندارند، هوا را پس یافته و به نماز شب احیا اکتفا و مسجد را ترک کرد.

در تابستان سال ۳۳ شادروان مهندس بازرگان از رهبران نهضت مقاومت به مشهد آمدند، به استقبال ایشان به خارج شهر رفتیم همچنین در کانون نشر حقایق اسلامی برای ایشان برنامه سخنرانی گذاشته شد. عنوان سخنرانی (اسلام و دموکراسی) بود. این سخنرانی بسیار مورد استقبال قرار گرفت زیرا در آن شرایط که بنام اسلام خواهی نظام استبدادی و خشونت‌گرایی را برقرار کرده بود این معنی را تداعی می‌کرد که استبداد و خشونت با اسلام در تضاد و تباین است. از همان شب سخنرانی ایشان خاطره‌ای دارم که بسیار عبرت‌انگیز است و نقل می‌کنم. قرار ما با آقای مهندس بازرگان این بود که ایشان برای نماز و زیارت به مسجد گوهرشاد بروند و پس از نماز و زیارت در محل مخصوصی که تعیین شده بود حاضر باشند تا به اتفاق به محل کانون نشر حقایق برای سخنرانی بیایند. در این فاصله که منتظر آقای مهندس بازرگان در مسجد گوهرشاد بودم به

مهندسی برخوردار کردم که مذهبی بود و برای نماز به مسجد آمده بود و تحصیلات خود را در دانشکده فنی تهران انجام داده و آقای مهندس بازرگان را می شناخت. من تا او را دیدم فکر کردم که بخاطر تحصیل در دانشکده فنی استادش را می شناسد. به او گفتم آقای مهندس بازرگان امشب در کانون سخنرانی دارند و موضوع سخنرانی، اسلام و دموکراسی است. تا این جمله را گفتم، گفت اسلام و دموکراسی یعنی چه؟ چه رابطه ایست بین اسلام و دموکراسی؟ من حیرت زده شدم که وقتی یک مهندس تحصیل کرده، آنهم مذهبی یک چنین تفکری دارد، دیگر از توده مردم چه انتظاری می توان داشت؟ اما اینرا هم بگویم که باز در میان توده مردم انسانهایی را دیده بودم که با اینکه تحصیلات ابتدائی هم نداشتند اما از وسعت دید و دریافتهای عمیقی برخوردار بودند. خلاصه آنکه آن آقای تحصیلکرده مذهبی به سخنرانی آقای بازرگان نیامد.

در سالگرد ۳۰ تیر در سال ۳۳ نهضت مقاومت ملی خراسان برنامه‌ای تنظیم کرده و توسط اعضاء به مرحله اجرا درآمد. نخست اعلام تعطیل و اعتصاب عمومی‌ای بود که در بازار و بخشی از خیابانها در قبل از ظهر روز سی‌ام تیر انجام شد. دوم آتش زدن در کنسولگری انگلیس بود که اینهم به با موفقیت به اجرا درآمد و حتی در روزنامه یومیه هم منعکس شد.

از سال ۳۴ به بعد برخی از احزاب ملی از مشارکت با نهضت مقاومت ملی به دلائل خاص خود کناره گیری کردند. در مشهد هم تا حدودی این امر تأثیر گذاشت. این که گفته شد تا حدودی تأثیر گذاشت بخاطر این بود که برخی از افراد کانون در عین حال عضو بعضی از احزاب ملی هم بودند و تعلقات آنان به کانون عاملی بود که مانع از جدایشان از نهضت مقاومت می شد. توضیح آنکه در

اساسنامهٔ کانون عضویت افراد در احزاب و جمعیت‌های دیگر منع نشده بود و کانون یک حزب به معنی اخص کلمه نبود.

در سال ۳۴ آیت‌الله کاشانی به مشهد آمد و از طریق کسی که با کانون ارتباط داشت، از نویسنده خواسته بود که با وی دیداری داشته باشم. باتفاق همان واسطه بیدارش رفتم. کاشانی شروع به صحبت کرد و به انتقاد از مرحوم مصدق پرداخت. انتقادهای عموماً از همانهایی بود که در دوران حکومت مصدق از او شنیده بودیم. پیرامون انتصابات و از این قبیل حرفها بود. من با حوصله و احترام به سخنان آقای کاشانی گوش دادم و منتظر بودم که فرصتی برای پاسخ به من بدهند و گاهی هم تذکر می‌دادم که فرصت پاسخ بدهند تا اینکه سخن ایشان به اینجا رسید که گله و ناراحتی من از اینست که چرا یک مؤسسه دینی مثل کانون نشر حقایق اسلامی جانب مرا رها کرده و جانب مصدق را گرفته است. (شایان یادآوری است که کاشانی پس از مراجعت از تبعید به لبنان در سال ۱۳۲۹ سفری به مشهد کرد و من به اتفاق استاد شریعتی و افرادی از کانون از او دیدن کردیم و او هم بعنوان بازدید در جلسهٔ کانون حاضر شد و سخنرانی‌هایی بمناسبت شرایط آنروز از دو طرف ایراد گردید.) بالاخره فرصت پاسخ فراهم شد. نویسنده باستناد سخنی از علی (ع) در نهج البلاغه بایشان گفتم که اشخاص را باید با معیار حق شناخت و جانب آنها را گرفت نه اینکه حق را با معیار اشخاص شناخت شما چه انتظاری دارید که جانب حق را که تشخیص داده بودیم که با شما نیست و با مصدق است رها می‌کردیم و جانب شما را می‌گرفتیم و شما بعنوان یک شخصیت دینی نباید چنین انتظاری از ما می‌داشتید، ما در مورد مصدق برخورد شخصیت پرستی نداریم و اصولاً با توجه به نگرش توحیدی شخصیت پرستی را عملی ضد توحیدی میدانیم. اگر چه شخصیت پرستی عملی ضد

انسانی هم هست. در ادامه به وی گفتم شما به پاره‌ای از انتصابات و یا اقدامات بخش هائی از دولت مصدق ایراد داشتید و ممکن است این ایرادها را ما هم داشته باشیم و خود مصدق هم ادعا نداشت که تمام تصمیمات او و دولتش در زمینه اجرائی بدون عیب و اشکال بوده است همچنانکه علی (ع) در دوران حکومت خود انتصاباتى انجام داد و بعد خیانت شخص منصوب باعث شد که او را برکنار کند. از همه اینها گذشته بخاطر دارید که شما با تمديد اختیارات مصدق که پس از قیام سى تیر مجلس به او داده بود مخالفت کردید. این مخالفت در جامعه انعکاس بدی پیدا کرد و از همه جای ایران و از جمله مشهد علاقمندان و طرفداران نهضت ملی طی تحصن در تلگرافخانه و مخابره تلگراف از شخص جنابعالی بعنوان رئیس مجلس درخواست کردند که با تمديد اختیارات موافقت نمائید و سپس با وساطت خیرخواهانی ملاقاتی بین شما و مصدق در منزلى واقع در بخشی از تهران بنام دزاشیب انجام گرفت و شما همین ایراداتی که اینجا فرمودید در آن نشست بیان کردید و مصدق در پاسخ بدون اینکه اصرار بورزد و از تک تک مواردی که مورد ایراد شما بود دفاع کند. با قبول اینکه ممکن است در مواردی حق با شما باشد، این سؤال را از شما کرد که آیا با فرض اینکه در مواردی اشتباهاتی رخ داده باشد بفرمائید که آیا من (مصدق) از اصول و هدفهای نهضت ملی منحرف شده‌ام، و نسبت به آنها خیانتی یا مرتکب خطایی شده‌ایم؟ شما پاسخی به این سؤال مصدق ندادید. بعد واقعه‌ای را که در جریان تحصن در تلگرافخانه مشهد رخ داد برای کاشانی نقل کردم و گفتم استاد شریعتی هم در تلگرافخانه حضور داشت و طبقات مختلف به تلگرافخانه می آمدند و با کمال احترام و ادب طی تلگرافهائی از شما که ریاست مجلس را داشتید تقاضا

می‌کردند که بخاطر رعایت مصالح ملی و حفظ دست‌آورد‌های آن از توطئه‌های استعمار انگلیس با تمدید اختیارات موافقت فرمائید که در این بین جمعی از فئودال‌های وابسته به دربار و آستان قدس رضوی وارد تلگرافخانه شدند و در میان جمعیت متحصّن راه افتادند تا از مضمون تلگراف‌ها مطلع شوند. ما آنها را بخوبی می‌شناختیم که از دشمنان سرسخت ملی بودند و از اینکه در آن شرایط به تلگرافخانه آمده‌اند متحیر شدیم اما حیرت و تعجب ما آنجا زیاد شد که دیدیم پس از اطلاع از مضمون تلگرافات، شروع کردند به توهین و فحاشی به آقای کاشانی و اینکه هنوز هم شما مردم از کاشانی با احترام یاد می‌کنید؟ باین که این همه خیانت به نهضت ملی و دکتر مصدق میکنند...!!! با مشاهده این صحنه فوراً با استاد شریعتی و دیگر دوستان قضیه را به بحث گذاشتیم و باین نتیجه رسیدیم که سیاست کنونی دربار و ارتجاع و استعمار در ایران اینست که بصورت دروغین و ریاکارانه بحمايت مصدق برخیزید و علیه کاشانی موضع بگیرید تا اختلاف بالا بگیرد و غیر قابل التیام گردد و قیام سی تیری پیش نیاید. به کاشانی گفتم که ما همین مشاهدات عینی خود را طی نامه‌ای خدمت شما اطلاع دادیم تا هشدار می‌باشد تا در دام توطئه‌ها قرار نگیرید و کاشانی گفت، از این نامه چیزی بیاد ندارم.

و شگفت آور آنکه در پایان ملاقات، کاشانی اظهار داشت: «گذشته‌ها گذشته و اکنون تنها کسی که می‌تواند آب رفته را بجوی بازگرداند باز هم من هستم و مردم باید بسراغ من بیایند تا آب رفته بجوی بازگردند!» در جواب گفتم آنزمان که شما مبارزه با استعمار انگلیس را آغاز کردید آیا اول به مردم مراجعه کردید و گفتید که اگر مرا در این راه کمک خواهید کرد، مبارزه را آغاز کنم؟ قطعاً چنین نکردید و نباید هم می‌کردید. مصدق هم نکرد و دیگر شخصیت‌های بزرگ تاریخ بشر

برای نجات کشور و مردمشان چنین نکردند حتی انبیاء و رسولان خدا هم چنین نکردند بلکه رسالت و مسئولیتشان را با الهام از شرائط و زمینه های جامعه و بررسی و مشکلات مردم با طرح شعاری برخواسته از خواست و نیاز مردم به شعاری ملموس و غیر قابل توجه و تأویل آغاز کردند و مردم پاسخ مثبت دادند و زبان حالشان در این پاسخ مثبت این بود «جانا سخن از زبان ما میگوئی».

فعالیت های نهضت مقاومت همچنان کم و بیش و افتان و خیزان ادامه داشت تا اینکه در سال ۳۶ با انتشار جزوه ای نسبتاً مفصل توطئه های شرکت های نفتی استعمار و رژیم کودتا را افشا کرد. در آن شرائط خفقان، انتشار این جزوه رژیم را به چنان وحشتی انداخت که به عکس العمل خشنی متوسل گردید. قضیه از این قرار بود که این جزوه افشاگرانه را برای تمام مقامات مملکتی حتی دربار با پست فرستاده بودند و شاه آنرا روی میز خود دریافت کرده بود و تکان سختی خورده بود. بلافاصله تیمسار بختیار رئیس ساواک تازه تأسیس شده را در اول سال ۳۶ احضار میکند و به تندی به او می گوید که جسارت این مصدقی ها تا به اینجا رسیده که جرأت می کنند چنین گستاخی از خود بروز دهند. بختیار میگوید که برای من هم فرستاده اند و به زودی آنان را سرکوب خواهم کرد تا دیگر مرتکب این گستاخی ها نشوند.

در مشهد این جزوه ها توسط پیکی بدست ما رسید، و قرار شد که ما هم مانند تهران از این جزوه ها برای مسئولان استان خراسان بفرستیم. اینجانب با دوستان دیگر نهضت تماس گرفتم و با راهنمایی آنان جزوه ها را در پاکت های مناسب قرار دادم و تمبر زدم و به صندوق پست انداختم. ضمناً به دوستان پستخانه توصیه شد که از چگونگی توزیع آنها به ما اطلاع بدهند. روز بعد خبر دادند که پاکت ها روی میز

مسئول توزیع پستخانه مانده و توزیع نشده است. علت را غیر مستقیم جویا شدم. معلوم شد که کسری تمبر دارد و راهنمایی کردند که کسی به پستخانه بیاید و مبلغی خیلی اضافه به مسئول توزیع بدهد تا مشکل تمبر برطرف گردد. من شخصا همین کار را کردم و جزوه‌ها توزیع گردید. در این زمان دکتر ابراهیم یزدی از طرف کمیته مرکزی نهضت مقاومت به مشهد آمده بود که با ایشان جلسه‌ای داشتیم. جلسه بعد قرار بود صبح ۲۵ شهریور در منزل من تشکیل شود. اما نیمه شب منزل من به محاصره نیروهای امنیتی و ارتش درآمد. در ابتدا مأمورین در زدند که من در را بروی آنان باز نکردم. لذا آنها با استفاده از نردبان به منزل وارد شدند و شروع به بازرسی کردند. این کار تا ساعات ۸ صبح طول کشید و هر آنچه کتاب و نوشته و اوراق باصلاح ضاله! بود را جمع‌آوری و با کامیون به بیرون انتقال دادند. مرا هم دست بند زده در حالیکه سربازان مسلح محاصره‌ام کرده بودند از منزل خارج و سوار جیبی ارتشی کرده و به راه افتادند. جمعیت زیادی از مردم که این صحنه را دیده بودند به تماشا ایستاده و از یکدیگر استفسار میکردند. بعداً مطلع شدم که در میان مردم شایع کرده بودند که بدنبال کشف کالای قاچاق آمده‌ایم. باز بعداً اطلاع حاصل کردم که دکتر یزدی صبح طبق قرار قبلی به قصد منزل من آمده بود که چون با چنین وضعی مواجه می‌شود به تهران برمی‌گردد. وقتی مرا به پادگان ارتش بردند اطلاع یافتم که همان شب عده دیگری از دوستان نهضت مقاومت و اعضاء کمیته مرکزی استان را توقیف و به پادگان آورده بودند. استاد شریعتی و دکتر شریعتی از جمله دستگیر شدگان بودند. ۲۴ ساعت در پادگان بودیم، قبل از ظهر روز ۲۷ شهریور ۳۶ ما را با کامیون‌های ارتشی که توسط پرده‌هائی مستور شده بود، به فرودگاه منتقل و تحویل مأمورانی دادند که با هواپیمای

نظامی از تهران آمده بودند. هواپیما از نوع داکوتاهای قدیمی بود. به ما چشم بند نزده بودند. رئیس ساواک مشهد در فرودگاه بود و بر این جریان نظارت می‌کرد. سوار هواپیما شدیم. من برای اولین بار بود که سوار هواپیما می‌شدم. سرهنگی که ما را تحویل گرفته بود، آدم نجیب و متینی بود و برخورد هایش انسانی بود و با بلند شدن من در داخل هواپیما و تماس با دوستان مخالفتی نکرد. من با همه صحبت کردم و از کم و کیف دستگیری و اینکه از منازل و دفاتر شان چه چیزهایی کشف شده اطلاع حاصل کردم و برای بازجویی های آتی قرار و مدارهایی گذاشتیم. بعد از ظهر در فرودگاه دوشان تپه از هواپیما پیاده شدیم و ما را در اتوبوسی که قبلاً برای این آماده بود جای دادند و به زندان قزل قلعه تهران آوردند. جمعاً ۱۷ نفر بودیم. زندان قزل قلعه شتر خوانهای زمان قاجار بود که بعد از ۲۸ مرداد به زندان ساواک تبدیل شده بود. قلعه با دو دیوار محصور شده بود و بین دو دیوار راهرویی به عرض حدود ۷ متر وجود داشت. حدود دو ساعت به غروب وارد قلعه شدیم و در همین فضای بین دو دیوار ما را به صف کردند. در پیشاپیش صف، معمرین قرار داشتند. شادروانان قاضی، عامل زاده، برادران حکیمی، استاد محمدتقی شریعتی و آیت الله سید ابراهیم میلانی (پسر عموی آیت الله میلانی مرجع تقلید در مشهد) در اول صف قرار گرفتند. رئیس زندان قلعه «سرگرد جناب» بود که به محض اطلاع از رسیدن ما، به زندان آمد و همین که چشمش به صف افتاد و معمرین پیشاپیش آنرا دید، گفت: «این همه ریش چیه از مشهد آورده اند». معلوم شد پیش فرض جناب رئیس این بود که چشمش فقط به یک عده جوان خواهد افتاد.

پس از بازرسی بدنی یک یک را بداخل قلعه برده و در سلولهای انفرادی جای دادند. سلولها دو سقفه بود. زیرا این سلولها را در زیر

سقف گنبدی شترخوان ساخته و با سقف کوچکی از سقف شترخوان جدا کرده بودند ابعاد هر سلول ۱×۲ متر بود و نصف آنرا تختی از آجر فرا گرفته بود. در بالای سلول پنجره کوتاهی از میله‌های آهنی قرار داشت که اگر زندانی بالای در می‌رفت می‌توانست در و پنجره سلول مقابل و دو سلول مجاور آنرا ببیند و احیاناً اگر نگاهیانی در راهرو و جلوی سلولها نبود با سلول مقابل رابطه برقرار کند و پیامی مبادله نماید. بین سلولها راهروئی به عرض حدود ۱/۳۰ متر وجود داشت. روشنایی سلول را لامپ کم نوری تامین می‌کرد که بر فراز پنجره در داخل راهرو نصب شده بود اولین کسی که از زندانیان قبل از خودمان در حال عبور از راهرو دیدم شادروان امیر حسین پولادی کارمند راه‌آهن تهران بود که او را سخت شکنجه کرده بودند و بازوها و پشتش مجروح بود من در میان زندانیان دیگر مجروحی به این صورت ندیدم. در هنگامی که در هواپیما بودیم با دیگر دستگیر شدگان مشهدی قرار گذاشته بودیم که اگر اعلامیه و نوشته‌ای از نهضت مقاومت در منزل یا محل کار کسی به دست ساواک افتاده بود و مورد سوال قرار گرفت بگوییم که با پست برایمان فرستاده شده است. یک روز مرا به بازجویی بردند. در اتاق مجاور مرحوم عامل‌زاده را بازجویی می‌کردند. در بین دو اتاق باز بود و من صدای آنها را می‌شنیدم. بازجوی ایشان سوال کرد که این اعلامیه را از کی گرفته‌ای اظهار داشت با پست برایم فرستاده‌اند. بازجو گفت چرا برای من نفرستاده‌اند؟ در اینجا با لحنی مشهدی جواب داد:

«مؤ چمدانم، برن از کسی که بری مؤ فرستاده بی‌رسین». از این جواب من چنان خنده‌ام گرفته بود که با زحمت خودم را کنترل کردم زیرا شادروان آسایش در هنگامی که در هواپیما بودیم اظهار داشته بود که از منزل ما چیزی بدست نیاوردند. قبلاً اشاره شد که ایشان رابط کمیته

ایالتی نهضت با تهران بود. اما بعداً معلوم شد که او اسناد و مدارک را در راه آب قنات منزل مخفی کرده و متوجه نشده بود که مامورین آنرا کشف کرده‌اند و از این بابت خیلی ناراحت بود. همان آقای عامل زاده به نحوی به من اطلاع داد که کارت تبریک نوروز سال ۳۶ در دفتر من به دست ساواک افتاده است. این کارت را در آستانه سال ۳۶ من تهیه کرده بودم و نهضت مقاومت هم این کارتها را در سطح استان و همچنین شهر تهران پخش کرده بود، بنا بر این احتمال آن داشت که در این رابطه مورد سوال قرار گیرم، لذا از پنجره سلول با زنده‌یاد دکتر شریعتی موضوع در میان گذاشتم. در روی کارت تبریک شعری آمده بود با این مضمون که رژیم شاه به فصل زمستان و خشونتش را به سرما و آغاز فصل بهار و وزیدن باد جان‌بخش بهاری را به نهضت ملی تشبیه کرده بود و ضمن تبریک سال نو به هموطنان امید داده بود که زمستان با همه خشونتش به پایان می‌رسد و نهضت رهایی بخش بهاری به پیروزی خواهد رسید و براستی که ناصر اسلام پیروان محمد را در این مبارزه رهایی بخش یاری خواهد کرد. این جمله کنایه‌ای بود به اظهارات ناصر (رئیس جمهور مصر) در تجلیل و حمایت از محمد مصدق که او را معلم رهایی بخش معرفی کرده بود. انقلاب مصر پس از قیام سی تیر ۱۳۳۱ رخ داد. با دکتر شریعتی برای توجیه کارت مشورت کردم. دکتر شریعتی پس از تأمل گفت دو بیت شعر از یکی از شعراء دو سه قرن پیش یادم هست که در باره بهار سروده است. من آنرا چند بار برایت می‌خوانم تو آنرا حفظ کن تا در حافظه‌ات بماند و اگر باز جو به مضمون کارت پی برد و تو را مورد سوال قرار داد بگو از این گونه تشبیهات و استعارات در دیوان شعرای ما فراوان است. اگر چه عبارتی را که در کارت تبریک خودم نوشته بودم، به یاد ندارم اما دو بیت شعری را که دکتر شریعتی برایم گفت هم چنان در حافظه‌ام

به یادگار باقی است. دو بیت شعر این بود: «فردا صبا چو کاوه آهنگر - بر پاکند بساط بهاران را - از تخت ظلم و جور فرود آرد - ضحاک مار دوش زمستان را.»

دو سه روز بعد مرا به بازجویی فرا خواندند. این دفعه محل بازجویی در حمام قزل قلعه بود بین دو حصار قلعه. شنیده بودیم که اگر کسی را می خواستند شکنجه کنند به آنجا می بردند. وقتی وارد حمام شدم شادروان عامل زاده روی صندلی در مقابل صندلی سرهنگ بازجو نشسته بود و تا چشمش به من افتاد از روی صندلی برخاست و تکیه به دیوار روی زمین نشست. بازجو مرا روی همان صندلی نشانید و کارت تبریک را از داخل پرونده بیرون آورد و خطاب به من گفت: این آقا می گوید که این کارت تبریک را تو به او داده ای؟. جواب دادم: «ایشان انسانی صادق و پاک و درستکاری هستند و مورد احترام بنده، اگر چه من در این مورد چیزی را به خاطر ندارم ولی ایشان خلاف نمی گوید من به احترام ایشان می پذیرم.» سپس بازجو شروع به خواندن متن کارت تبریک کرد و امرانه گفت: آیا منظورتان از خشونت فصل زمستان رژیم شاه و نهضت فرح بخش نهضت ملی است؟ در پاسخ گفتم که شعرای ما از این تشبیهات و استعارات برای زمستان و بهار فراوان دارند که اگر ما فرضاً اشعار دیگری در کارت تبریک آورده بودیم باز هم شما همین گونه تفسیر می کردید. گفت نه خیر، چنین چیزی نیست. گفتم من هم اکنون از یکی از شعرای دو سه قرن پیش دو بیت شعر به خاطر دارم که در باره زمستان و بهار سروده و برای شما می خوانم. سپس آن دو بیت شعری را که دکتر شریعتی به من گفته بود خواندم و گفتم که شما می توانید آنرا چنین تفسیر کنید که منظور از ضحاک، اعلیحضرت و منظور از کاوه آهنگر، رهبر نهضت است. این را که گفتم صحنه عوض شد و بازجو شروع کرد به نصیحت کردن ما

که از این کارها دست بردارید و خود را به دردمر نیندازید. یک شب دیگر مرا به بازجویی فرا خواندند. بازجو شخصی بنام سرگرد لیقوانی بود که بعداً به مناصب عالی‌ه ساواک هم رسید. پرونده را باز کرد و سوالی را به این مضمون مطرح کرد: نظرات خود را راجع به وقایع ۲۵ تا ۲۸ مرداد صریحاً بگوئید. در پاسخ گفتم: من ساکن مشهد هستم و کارم کشاورزی است، طرفدار نهضت ملی بوده و اکنون به اتهام فعالیت در نهضت مقاومت نزد شما هستم. من یک سیاستمدار حرفه‌ای نیستم که در وقایع مهم و سریعی که در این سه روز اتفاق افتاده صاحب نظر باشم. فقط این را می‌دانم که چندین ماه پس از ۲۸ مرداد یعنی اوائل سال ۳۳ مجله رسمی بانک ملی ایران وضع صادرات و واردات کشور را در سال ۳۲ اینگونه تفسیر کرده بود که در عرض ۶ ماه اول، صادرات و واردات کشور در حالت موازنه و حتی صادرات بر واردات کمی فزونی داشت، ولی در شش ماهه دوم صادرات به یک سوم سقوط کرد و واردات به سه برابر افزایش یافته است. آنوقت من متوجه شدم که قیام ملی ۲۸ مرداد یعنی افزایش واردات و کم شدن صادرات.

تا این را گفتم بازجو با خنده گفت: «هر چه دلت خواست گفتمی اما در عین حال چیزی هم نگفتمی». در آبان ماه چند نفر از گروه ما یعنی در حدود ۴۰ روز بعد آزاد شدند. چند نفر دیگر هم در آذر ماه و بالاخره ۴ نفر آخر یعنی اینجانب و شادروان آسایش همراه دو نفر از فعالان کادر مرکزی نهضت مقاومت در تهران در اسفند ماه ۳۶ پس از ۶ ماه از زندان آزاد شدیم. این دو نفر شادروانان رحیم عطایی، خواهرزاده شادروان مهندس بازرگان و عباس سمیعی بودند که الحق از انسانهای وارسته و صدیق و وفادار به نهضت ملی به حساب می‌آمدند. بخصوص رحیم عطایی که تئوریسین برجسته و مبتکری بود و

مطالعات عمیق تاریخی و سیاسی داشت و به زبان انگلیسی مسلط بود. یادم هست که برای اولین بار بخشهایی از خاطرات ایدن سیاستمدار معروف انگلستان و از نزدیکان چرچیل را که درباره انقلاب مصر و ایران نگاشته بود در اختیار من گذاشت.

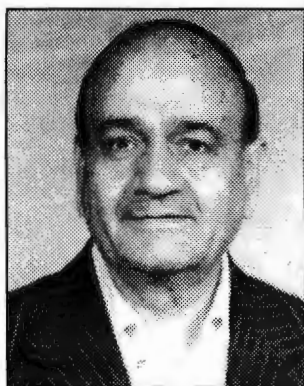
در خلال دستگیری هیچ یک از اعضاء نهضت مقاومت خراسان شکنجه نشدند و البته دکتر اقبال نخست وزیر وقت در پاسخ به سوال یکی از نمایندگان در باره دستگیری ما گفت که «اینان می خواسته اند رژیم را ساقط کنند و با بیگانگان ارتباط داشته اند و اسناد و مدارک فراوان از آنان بدست آمده و به کیفرهای سنگین خواهند رسید.» وظیفه دارم در همین جا از شخصیت مرحوم آیت اله زنجانی یاد کنم این فقیه عالی مقام مذهبی به همان معنایی که قرآن بکار برده و در لسان ائمه هم استعمال شده یعنی کسی که فهم عمیق از پیام رهایی بخش انبیاء دارد و سیاستش پاره کردن زنجیر استبداد و استعمار و نظام زر و زور (ملاء و مترف) است نمونه بی نظیری بود. او الگویی از یک انسان معتقد به جهان بینی توحیدی به زندانیان عرضه کرد. و هنگامی که بازجویی اش تمام شد و در سلولش را باز کردند، قوری و سماور کوچکی از خانه برایش آوردند و سلولش محل رفت و آمد زندانیان از جمله توده‌ای ها بود. زندانیانی که در شرایط بسیار سختی بسر می بردند و در انتظار محاکمه بودند. من شخصا شاهد بودم که هیچگاه سلولش خالی نبود و زندانیان از اطلاعات تاریخی و مبانی فکری انسانی و توحیدیش بهره می گرفتند و در این برخوردها آیت الله زنجانی تسامح و مدارای اسلامی را بنمایش گذاشته بود و گفتگوی منطقی و مستدل و خالی از جمود و تعصب او با گفتمان امام صادق با ابن ابی‌الاجاء ماتریالیست را تداعی می کرد و همانند پدیری عطف و مهربان با چای از آنان پذیرایی می کرد و با سعه صدر

سخنانشان را می‌شنید و پاسخی در خور و شایسته به آنان می‌داد. یک روز، به من گفت که «به من پیشنهاد کردند که تعهد کنم که در سیاست دخالت نکنم و فوراً آزاد شوم. من در جواب گفتم چرا به من توهین می‌کنید، گفته بودند ما که به شما توهین نکردیم». ایشان گفته بود: «آیا توهینی از این بالاتر هست که به انسانی بگویند دیگر انسان نباش. عدم دخالت در سیاست یعنی عدم دخالت در زندگی. یعنی از مرتبه انسان بودن سقوط کردن و به حیوان چرنده چون گوسفند تبدیل شدن تا چوپان او را هر کجا که می‌خواهد ببرد و من حاضر نیستم به هیچ قیمت لباس انسانیت را که خدا بر تن من کرده از خود خلع نمایم. پس از مدتی آیت‌الله زنجانی رابه زنجان تبعید کردند و همه را از فیض دیدار و محضرش محروم ساختند و بیشتر از همه جوانان توده‌ای بودند که از خلاء وجود او ناراحت شده بودند.

در پایان بجاست که خاطراتی هم از دو سه نفر از زندانیان توده‌ای نقل کنم. حزب توده سازمانی داشت بنام سازمان اطلاعات حزب که وظیفه آن مراقبت از بدنه حزب بخصوص تشکیلات مخفی نظامی آن بود که زیر نظر «خسرو روزبه» فعالیت می‌کرد. یکی از افراد سازمان اطلاعاتی یک جوان ارمنی بود بنام «آرسن» که گفته می‌شد آهنگر بوده و عمده درآمد مالی خود رابه صندوق حزب واریز می‌کرده است. او در بندی که من بودم سلولی در اختیار داشت. یک روز به سختی مریض شد. من به عیادتش رفتم. «سروان عباسی» معروف از اعضاء سازمان نظامی حزب توده هم برای عیادتش آمده بود. آرسن در حالی که از تب شدیدی رنج می‌برد و صورتش برافروخته بود، رو به عباسی کرد و گفت این دنیای من است و معلوم نیست آخرتم چه باشد. عباسی گفت از آن دنیا کسی خبری نیآورده است. آرسن گفت «یک خبرهایی هست یک چیزی هست». تا این سخن را از زبان او

شنیدم به چهره‌اش دقیق شدم حالتی را در او دیدم که هرگز فراموش نمی‌کنم و قابل وصف هم نیست فطرت الهی را در سیمای او یافتیم. آرسن را در اوایل سال ۳۷ به جوخه اعدام سپردند. ماههای آخر زندان مسئولیت اداره حمام به عهده اینجانب گذاشته شد که باید حمام را آماده و به نوبت زندانیان را به حمام می‌بردیم. در آن ایام خسرو روزبه دستگیر شده بود و در اتاق قاضی زندانی بود و تحت مراقبتهای ویژه قرار داشت و کسی هم حق نداشت حتی به نزدیکیهای اتاق او برود. نوبت حمام به او که می‌رسید او را تا حمام همراهی می‌کردم و برمی‌گرداندم. استوارساقی معاون زندان بود و ما در عمل دیدیم که علی‌رغم اینکه ظاهراً خشن به نظر می‌رسید اما در باطن از جوانمردی و انسانیت برخوردار بود. بلند بلند صحبت می‌کرد و هر وقت داخل زندان می‌شد از صدای بلندش همه متوجه می‌شدند که وارد زندان شده است. یک روز در حالی که وارد زندان می‌شد با صدای بلند این جمله را تکرار می‌کرد: **واقعاً مرد است!** واقعاً مرد است! وقتی که وارد بندی شد که آنجا بودم از او سوال کردم که آقای ساقی با کی صحبت می‌کردید منظورتان کی بود با لهجه ترکی غلیظی که داشت گفت: این روزبه را می‌گویم واقعاً مرد است. توضیح خواستم گفت آزموده دادستان کل ارتش آمده بود و به روزبه پیشنهاد کرد که اگر مسئولیت قتل مدیر روزنامه مرد امروز را به عهده بگیرد از اعدامش صرف‌نظر خواهد کرد و روزبه با صراحت گفت که هرگز چنین کاری نخواهد کرد. روزبه در اوایل سال ۳۷ به جوخه اعدام سپرده شد. وقتی این مطلب را ساقی گفت این سخن حسین پیشوای آزادگان برایم تداعی شد که روز عاشورا فریاد برآورد: اگر دین ندارید لااقل در دنیا آزاد مرد باشید. چقدر این سخن عمیق، پر محتوا است این که آزادی و آزادیخواهی ریشه در نگرش توحیدی دارد و چون از این

نگرش بهره‌ن‌دارید پس لااقل در این دنیا آزاده‌مرد باشید و این قدرتن
به پستی و ذلت ندهید.



گفتگو با

حسین

راضی

حسین راضی در سال ۱۳۰۷ متولد شد و تحصیلات خود را تا سطح فوق لیسانس در رشته مدیریت به پایان برد. اواز سال ۱۳۲۲ به اتفاق مرحوم دکتر محمد نخشب و چند نفر از جوانان همفکر «نهضت خدایرستان سوسیالیست» را بنیان‌گذاری کردند که از سال ۱۳۲۷ این تشکل به نام «نهضت مردم ایران» با همان ایدئولوژی فعالیت خود را ادامه داد. در دوران ملی شدن صنعت نفت، اعضای نهضت مردم ایران علاوه بر فعالیت در جبهه ملی بر اساس موافقت نامه‌ای با حزب ایران ادغام شدند. در سال ۱۳۳۰ در چهارمین کنگره حزب ایران حسین راضی به عضویت کمیته مرکزی که اعضای آن مرحومین: اللهیار صالح، دکتر کریم سنجابی و مهندس حسینی بودند انتخاب گردید. در اواخر سال ۱۳۳۱ اعضای نهضت مردم ایران در سراسر کشور از حزب ایران جدا شده و با تأسیس «جمعیت آزادی مردم ایران» با همان خط مشی سیاسی و وفاداری به دکتر مصدق و نهضت ملی ایران چهارمین حزب جبهه ملی را به وجود آوردند. این جمعیت در هفتم اسفند ۱۳۳۳ در پلنوم حزبی تبدیل به «حزب

مردم ایران» گردید.

حسین راضی در سالهای بین ۳۲ و ۳۹ در نهضت مقاومت ملی فعالیت داشت و در این ارتباط چندین بار بازداشت گردید. وی از سال ۳۷ که مرحوم نخشب خاک وطن را ترک کرد دبیری حزب را عهده‌دار گردید و راضی در سال ۳۹ به عضویت شورای مرکزی جبهه ملی انتخاب شد، در فروردین ۱۳۴۱ در کنگره حزب مردم ایران مجدداً به عضویت هیئت اجراییه و دبیر کلی حزب انتخاب گردید. او بعد از سال ۳۹ و پس از تشکیل جبهه ملی دوم و سوم سه بار دستگیر و زندانی شد.

● شروع فعالیتتاد در نهضت مقاومت ملی و چگونگی ارتباط با این جریان سیاسی به چه شکل بود؟

با تشکر از شما که چنین موضوع مهم تاریخی را برای روشن شدن اذهان عامه مخصوصاً جوانان پیگیری می‌کنید، باید توضیح دهم هیئت اجرائیه جمعیت آزادی مردم ایران در ساعات پایانی روز ۲۸ مرداد یعنی شب ۲۹ مرداد در منزل مرحوم باقر شهیدی از قضات عالیرتبه و دایی مرحوم نخشب در خیابان ری کوچه در دار به دعوت آن شادروان که دبیرکل جمعیت بود تشکیل شده بود. قبلاً جلسات حزبی در باشگاه حزب واقع در خیابان ژاله تشکیل می‌شد ولی در آن روز به دلیل غارت جمعیت و تخریب باشگاه ناچار در این محل که امنیت بیشتری داشت برگزار گردیده بود. پس از بررسی اوضاع هیئت به این نتیجه رسیده بود که کودتا توسط عوامل بیگانه و هفت خواهران نفتی به مردم ایران تحمیل شده و برای تجدید غارت، عمال خائن ایرانی را که در رأس آنها شاه و دربار بود براریکه قدرت نشانند. با توجه به تاریخ گذشته و مخصوصاً حرکت مردم فرانسه

علیه نازیسم و اشغالگران آلمانی در جنگ دوم جهانی و تشکیل «نهضت مقاومت ملی» به نحوی که تمام احزاب و گروهها با گرایشهای مختلف در آن شرکت فعال کردند، هیئت اجراییه تصمیم گرفت که برای راه اندازی جریان مشابهی در ایران تلاش کند و به این منظور مرحوم دکتر نخشب مأمور شد موضوع را با روحانیان درست اندیش و سایر ملیون در میان گذارد.

● آیا برای هیئت اجراییه قطعی شده بود که کودتا پیروز شده و راه بازگشتی وجود ندارد؟

بله، با وحشیگریهایی که انجام شد از قبیل مضروب و مصدوم کردن مبارزین ملی و تخریب و غارت دفاتر و باشگاههای احزاب ملی و جراید و تصرف عدوانی رادیو توسط کودتاچیان و سخنرانی «میراشرفی» که خبر پیروزی کودتا را از رادیو داد و مهمتر از همه هجوم به خانه پیشوای ملت دکتر مصدق و غارت اموال و ائانه و اسناد ایشان و نزدیکان و دستگیری رجال ملی و توطئه‌هایی که در سه روز گذشته از ۲۵ مرداد تا ۲۸ مرداد عمال کودتا انجام داده بودند همگی قراینی بود که گواه بر پیروزی کودتاچیان داشت.

● اعضای هیئت اجراییه چه اشخاصی بودند؟

مرحومین دکتر نخشب، حسن شیروانی و مهندس اصغر آزرین و آقایان دکتر مرجائی، مهندس نوشین، احمد سمیعی، دکتر شریعتمداری، مهندس محمد پاک‌زاد و اینجانب.

● در نهایت چه تصمیم عملی گرفته شد؟

مرحوم نخشب مأمور طرح پیشنهاد و پیگیری تصمیم متخذه شدند. قرار شد ایشان به چند نفر از افراد مطمئن و ملی مراجعه کنند و به اتفاق خدمت مرحوم آیت‌الله حاج سید رضا زنجانی بروند.

روز ۲۹ مرداد مرحوم نخشب سراغ مرحوم «ابراهیم کریم‌آبادی»

رفتند و آقای شاه حسینی هم در آنجا حضور داشتند. موضوع را مطرح می‌کنند آنها موافقت می‌کنند و تصمیم می‌گیرند که خدمت آقای زنجانی بروند. آنها با آقای زنجانی گفت و گو می‌کنند و آن مرحوم با پیشنهاد موافقت می‌کنند. در اینجا این نکته را خاطر نشان می‌کنم که مرحوم زنجانی در زمان زعامت مرحوم آیت‌الله العظمی شیخ عبدالکریم حائری یزدی مدیریت دفتر ایشان را بر عهده داشت و از عهده وظایف مربوطه خیلی خوب برمی‌آمد. یکی از خصوصیات ایشان و برادرشان مرحوم آیت‌الله سید ابوالفضل زنجانی این بود که از وجوه شرعی برای مخارج خودشان استفاده نمی‌کردند و هزینه زندگیشان از طریق ملک کوچک کشاورزی که در زنجان داشتند و زراعت می‌کردند تأمین می‌شد. همانطوری که مرحوم حائری هم از وجوه شرعی استفاده نمی‌کردند و مرحومه مغفوره خانم نجم السلطنه مادر شادروان دکتر مصدق علاوه بر وجوه شرعی هزینه زندگی خانواده آقا را مرتب در زمان حیات ایشان هبه می‌کردند.

● اولین واکنش این جمع چه بود؟

آنطور که از مرحوم نخشب شنیدم آن جمع توافق کردند ابتدا یک اعلامیه و تراکت منتشر کنند و بعد برای جلب موافقت و همکاری سایر گروهها و شخصیتها اقدام کنند. بر این اساس اولین اعلامیه با عنوان «نهضت ادامه دارد» به قلم مرحوم نخشب نوشته شد و تیرت اعلامیه به صورت تراکت قبل از پخش اعلامیه تکثیر و توسط مرحوم زنجانی و بعضی از همفکران موافق در منازل اطراف خیابان فرهنگ و امیریه پخش شد و بعد اعلامیه تکثیر و توزیع گردید. پخش تراکت چند شب انجام شد و امیدی در دلها ایجاد کرد.

● در ابتدا نمایندگان گروهها در کمیته نهضت مقاومت چه کسانی بودند؟

از حزب مردم ایران مرحوم نخشب به عنوان نماینده اصلی و آقای شریعتمداری به عنوان دستیار ایشان معرفی شدند. از حزب ایران که اکثر سران آن به دلیل دارا بودن سمت وزارت و یا وکالت مجلس در زمان حکومت دکتر مصدق متواری و در اختفا یا زندان بودند با افراد رده دوم آن تماس گرفته شد و آقای «ناصر خورگامی» به عنوان نماینده معرفی شدند. از حزب ملت ایران چون آقای فروهر دبیر حزب روز ۲۸ مرداد مضروب و مصدوم شده و بستری و در اختفا بودند آقای «امیر سلیمان عظیمی» معرفی شدند. حزب نیروی سوم به سبب دستگیری رهبرش مرحوم «خلیل ملکی» نمایندگی خود را به آقای «مهندس وفائی» داده بود البته این گروه به دلیل اختلافاتی که بین مرحوم دکتر خنجی و آقای «مسعود حجازی» از یک طرف و آقای ملکی از طرف دیگر وجود داشت نتوانستند فعالانه در این حرکت شرکت کنند. در رابطه با حزب زحمتکشان ملت ایران (نیروی سوم) قرار شده بود همکاری با آن حزب به این صورت باشد که اگر اعلامیه یا تظاهراتی باشد به آنها خبر داده شود که شرکت کنند و تا مدتی کنار باشند تا اختلافاتشان حل شود. برای حل اختلاف مرحوم زنجانی تا مدتی سعی کرد که اختلاف رفع شود و از طرفین خواستند نظریاتشان را برای ایشان بنویسند تا رسیدگی کنند بعدها مرحومین مهندس بازرگان و رادنی در این راه کوششهایی نمودند که متأسفانه با موفقیت همراه نبود. از طرف اصناف مرحوم ابراهیم کریم آبادی شرکت داشت. پدر ایشان رئیس صنف قهوه‌چی و از افراد قابل اعتماد و محل وثوق اصناف بود و چون سالخورده بود انجام وظایف مربوطه را به مرحوم ابراهیم آبادی که ضمناً مدیر روزنامه اصناف و لیسانسیه حقوق بود و از فعالین و علاقه‌مندان نهضت ملی به شمار می‌آمد تفویض کرده بود. آقای شاه‌حسینی هم که از افراد با

سابقه و مبارز ملی بودند از طرف کمیته محلات و اصناف شرکت داشت. ایشان دارای ارتباطات گسترده با اصناف و محلات، روحانیان و هیئت علمیه تهران بود و ضمناً با مرحومین «حاج حسن شمشیری» و «حاج حسن قاسمیه» و «احمد توانگر» در ارتباط بود. و امکانات اجرایی خوبی داشت. هسته اولیه نهضت مقاومت تقریباً به این شکل ایجاد شد.

● اولین اقدامات سازمانی به چه صورت برنامه ریزی شد؟

اولین کاری که برنامه ریزی شد ایجاد کمیته بین الاحزاب برای هماهنگی میان احزاب در دانشگاه و بازار و ادارات و دبیرستانها و محلات و کارگاهها و کارخانهها و شهرستانها بود. توجه بیشتر معطوف به دانشگاه و بعد بازار بود. کمیته نهضت مقاومت در دانشگاه تهران تشکیل شد. برای عضویت در این کمیته مرحوم «حیدر رقابی» که از عناصر ملی و مبارز و ضمناً شاعر با قریحه‌ای با تخلص «هاله» بود، رضا کاشفی دانشجوی دانشکده حقوق، محمد پورفر دانشجوی پزشکی و مرحوم محمدباقر رضوی دانشجوی حقوق که این سه نفر از طرف حزب مردم ایران معرفی شده بودند و سرپرستان جبهه مبارز جمعیت در دانشگاه بودند. دکتر ابراهیم یزدی که در آن سال تازه از دانشکده داروسازی فارغ‌التحصیل شده بود ولی با دانشکده و دانشگاه رفت و آمد و ارتباط داشت. مرحوم شهید مصطفی چمران که از دانشجویان دانشکده فنی بود.

● چه وظایفی به کمیته نهضت مقاومت ملی در دانشگاه محول شده بود؟

جمع‌آوری و سازماندهی نیروهای ملی و مبارز در میان دانشجویان و ایجاد امید و انگیزه مقاومت و مبارزه در آنها، توزیع تراکت و اعلامیه و نشریات، اقدام به تظاهرات خیابانی و تشکیل

میتینگهای موضعی برای اعتراض به عملیات ضد ملی و غیر قانونی دستگاه حاکمه و کودتاچیان در مواقع مقتضی. اولین تظاهرات خیابانی توسط کمیته دانشجویان در خیابانهای انقلاب فعلی (شاهرضای سابق) و حوالی خیابانهای استانبول و لاله‌زار انجام شد، این تظاهرات با حمایت اصناف و احزاب و سایر نیروها به طور موفقیت آمیزی برگزار شد. تظاهرات مزبور در ۱۶ مهر ۳۲ با عنوان اعتراض به دستگیری و بازجویی از دکتر مصدق انجام شد در آن تاریخ محاکمه دکتر مصدق شروع نشده بود ولی بازپرسی و گفت و گو بر سر محاکمه دکتر مصدق و یاران در میان سران کودتا آغاز شده بود.

● در این تظاهرات آیا کسی دستگیر شد؟

به صورت پراکنده افرادی دستگیر شدند اما چون دستگاه پلیس رژیم کودتا تازه کار بود در مواجهه با تظاهرکنندگان بیشتر مواقع مقهور می شد. البته قبل از این تظاهرات اعضای کمیته نهضت مقاومت برای برنامه ریزی در منزل مرحوم زنجانی جلسه داشتند که پس از پایان جلسه در خیابان فرهنگ دو نفر از اعضا یعنی مرحوم دکتر نخشب و آقای خورگامی دستگیر شدند. این دو نفر را به کلانتری چهار بردند در آنجا رئیس کلانتری سروان درمیشیان که قبلاً اسمش «متولی» بود و از همسایه‌ها و افراد محل نخشب بود از باب دوستی و رفاقت به مرحوم نخشب می‌گوید «هر چه داری بریز توی توالی و نابود کن» که آن مرحوم همین کار را انجام می‌دهد و در نتیجه هیچ مدرکی از او به دست مأمورین نمی‌افتد، اما اسناد همراه خورگامی که حاوی نوشته‌ها و صورت جلسه مربوط به نهضت مقاومت بود به دست مأمورین می‌افتد.

در نتیجه مأمورین به سراغ دیگر اعضا می‌روند اما چون اسامی افراد مستعار بود فقط آقای شاه‌حسینی و مرحوم زنجانی بازداشت

می‌شوند. با دستگیری این افراد عملاً کمیته اول از حیز انتفاع می‌افتد و کمیته دوم کارش را شروع می‌کند. در کمیته دوم اینجانب از طرف حزب مردم ایران و آقای اصغرگیتی بین از طرف حزب ایران و آقای حسنعلی صارم کلالی از طرف حزب ملت ایران و مرحوم حاج حسن قاسمیه که یکی از بازاریان خوشنام بود از طرف بازاریان و همچنان آقای عباس سمیعی که در خیابان برق مغازه فروش لوازم یدکی ماشین داشت از طرف پیشه‌وران و اصناف دعوت شدند و دیگران عبارت بودند از حاج سید محمد صادق رضوی فرزند مرحوم آیت‌الله میرزا سید علی رضوی قمی رئیس حوزه علمیه تهران و گاهی آقای ناصر صدرالحفاظی وکیل دادگستری فرزند دیگر مرحوم رضوی از طرف پدر شرکت می‌کردند، آقای فتح‌الله بنی صدر که قاضی عالی‌رتبه دادگستری بودند از طرف کمیته ادارات و مرحوم رادنیاز از طرف اصناف شرکت می‌کردند. مرحوم زنجانی پس از مدتی آزاد شدند و کماکان نقش ارشادی و هماهنگ کننده را به عهده داشتند.

● کمیته دوم در چه تاریخی تشکیل شد؟

این کمیته تقریباً در ۲۵ مهر ۳۲ تشکیل شد و از اولین اقداماتش برگزاری تظاهرات و تعطیل عمومی ۲۱ آبان ۳۲ بود.

● آیا با آزاد شدن مرحوم زنجانی کمیته اول در کمیته دوم ادغام شد؟
خیر، چون افرادی که دستگیر شده بودند شناسایی شده بودند و احتمال می‌رفت اشخاصی که با نام مستعار در کمیته شرکت داشتند شناسایی شوند. این بود که حضور این افراد در جلسات و ارتباط‌گیری احتمال لو رفتن بقیه را داشت. به این جهت کمیته اول در عمل از بین رفت. هر چند با افراد آن ارتباط مستقیم و نزدیکی داشتیم و مرحوم زنجانی پس از آزادی مستقیماً با آنها در ارتباط بودند.

● در کمیته دوم مسئولیتها چگونه تقسیم شده بود؟

آقای فتح‌الله بنی‌صدر مسئولیت کمیته ادارات را داشتند و رابط بودند و ایشان آقای احمد صدر حاج سید جوادی را که از قضات خوشنام بودند برای مسئولیت کمیته ادارات معرفی کردند. مرحوم رحیم عطایی قبل از کودتا در راه‌آهن مسئولیت کمیته‌ای را داشت که آقایان طهماسبی، پولادی و منصورفرید و چند نفر دیگر عضو کمیته مزبور بودند. با این سازماندهی جدید کمیته دوم تقویت شد. که بعداً با برخی اصلاحات در عمل کمیته سوم به وجود آمد. در کمیته سوم مرحوم عطایی، آقای صالح‌نیا، حسن نزیه، احمد توانگر اضافه شدند و برای کمیته ادارات آقایان دکتر مرجائی و محمد رشتی‌زاده (دکتر پدرام فعلی) مرحوم کاظم امامی رضوی - مرحوم محمد علی علیجانی و برای محلات مرحوم حاج عباس خان محمدی، عباس قهرمانی و مرحوم محمد ابراهیم لسانی معرفی شدند.

● اقدامات چشمگیر این دوره چگونه بود؟

تظاهرات ۲۱ آبان از اقدامات مهم و اولین تظاهرات وسیع و عمومی بود که پس از کودتا انجام شد. این تظاهرات به دلیل اعتراض به شروع محاکمه دکتر مصدق بود که دستگاه حاکمه مقدماتش را فراهم می‌کرد. در اینجا بود که حزب توده تمایل خود را به شرکت در این تظاهرات به اطلاع نهضت مقاومت رساند. با توجه به این که در تظاهرات ۱۶ مهر همکاری نکردند و حتی مخالفت هم کردند، این تمایل ناشی از فشار افراد پایین حزب به رهبران بود که می‌دیدند در جریان کودتا با وجود سازمان نظامی و سازمان متشکل حزب، در مواجهه با کودتاچیان هیچ اقدامی از سوی رهبران به عمل نیامد. در تظاهرات ۲۱ آبان نهضت به توافق رسمی با رهبران حزب توده برای مشارکت توده‌ایها نرسید زیرا آنها تأکید داشتند که جبهه واحد تشکیل شود که این موضوع مورد تأیید نهضت مقاومت قرار نگرفت. اما افراد

وابسته به حزب چون آمادگی داشتند و علاقه‌مند بودند و رهبریشان هم برخلاف دفعه قبل مخالفت نکرد در تظاهرات و تعطیل شرکت کردند.

● با حزب توده چطور تماس گرفتید؟ آیا رابطی وجود داشت؟
توسط رابطین مختلفی که در دانشگاه یا ادارات یا در میان کارگران بودند پیغامها رد و بدل می‌شد.

● در سطح رهبری ملاقات و یا مذاکره‌ای انجام می‌شد؟
در سطح رهبری نه، فقط توسط رابطین پیشنهادات و نظریات منتقل می‌شد.

● پس از تظاهرات ۲۱ آبان برخورد رژیم کودتا با نهضت مقاومت چگونه بود؟

به دنبال آن جمعی از افراد از جمله اینجانب دستگیر شدیم. اما افراد توسط سازمانهای مختلف پلیسی آن دوره مانند فرمانداری نظامی و شهربانی توقیف می‌شدند و این سازمانها ارتباط مستقیمی با همدیگر نداشتند و حتی رقابت و اختلاف داشتند و یکدیگر را قبول نداشتند. در نتیجه این موضوع به نفع دستگیر شدگان بود و گاهی سبب آزادی سریع آنها می‌شد.

از فعالیتهایی که توسط کمیته‌ها و احزاب آن موقع انجام می‌شد تظاهرات موضعی و ایجاد سر و صدا و اعلام شعارهای مبارزه و مقاومت بود برای این منظور احزاب امکانات و نیروهای خود را در اختیار نهضت گذارده بودند، به طور مثال حزب مردم ایران ۶ پایگاه مقاومت برای توزیع نشریات و برقراری ارتباطات به شرح زیر ایجاد کرده بود:

۱- در پاساژ سعد واقع در خیابان لاله‌زار نو دفتری اجاره شده بود با ظاهر نمایشگاه و کارگاه نقاشی مسئولیت این پایگاه با آقای احمد

سمیعی و تابلوها متعلق به آقای تجارتچی بود. گروه فعالین دائم آقایان صاعدی، بصام، صفرنوعی دستغیب، طلائی، کمال و جمال خارقانی و هادی تفنگچی بودند.

۲- الکتریکی نورافکن متعلق به مرحوم کریمی نقوسانی (که اغلب آقای شاه حسینی اعلامیه‌ها را از چاپخانه برای توزیع بین نیروها و سهمیه‌ها به این مرکز می‌آوردند. فعالین دائم آقایان ذبیح‌الله کریمی نقوسانی) عباس قهرمانی، محمود نکوروح و مرحوم مهندس محمود ریاضی

۳- منزل مرحوم محمد ابراهیم لسانی واقع در خیابان ری دو راه مهندس، فعالین دائم: مرحوم حسین شهابی - رضا مکانیک - منوچهر اسلامی

۴- دفتر مرحوم هاشم شبستری زاده در خیابان بوذرجمهری
۵- دفتر سالنامه گلستان به سرپرستی آقای محمد هادی جواهری
واقع در خیابان بوذرجمهری

۶- تجارتخانه مرحوم مدنی موسوی واقع در بازار با فعالیت دائم آقای صادق مدنی موسوی
سایر نیروها نیز در زمینه ارتباط و توزیع نشریات صمیمانه همکاری می‌کردند به طور مثال:

مغازه آقای عباس سمیعی در خیابان امیرکبیر مرکز توزیع نشریات و اعلامیه و روزنامه راه مصدق و ارتباطات بود و یا مرحومه مغفوره مادر آقای داریوش فروهر با اینکه ایشان متواری و مخفی بود متن اعلامیه را از بعضی دوستان نظیر آقای مهندس عزت سحابی می‌گرفتند و به چاپخانه‌ای که حاضر به همکاری با حزب ملت ایران بود تحویل می‌دادند و پس از چاپ توسط اعضاء تعیین شده نهضت و حزب به مراکز توزیع می‌رساندند و یا آقای اردلان صاحب امتیاز

روزنامه صرصر با همکاری آقای اصغر گیتی بین روزنامه صرصر و بعضی نشریات را چاپ و تکثیر و توزیع می‌کردند از اقدامات دیگر کمیته نهضت مقاومت ارتباط با شهرستانها بود که بیشتر توسط احزاب که قبل از کودتا شعباتی در شهرستانها داشتند انجام می‌شد. نمایندگان و کمیته بین‌الاحزاب سعی می‌کردند با معرفی افرادشان بین آنها در شهرستانها ارتباط برقرار کنند و کمیته نهضت را به وجود آورند به‌طور مثال نمایندگان حزب مردم ایران در شیراز آقایان نجابتی - محمود پیمان احمد سروری، حبیب‌اله پیمان (دانش‌آموز دبیرستان) علی محمد ایزدی، صدرالدین شریفی، صمد فرارویی مأمور شدند با سایر نیروها ارتباط برقرار کنند در نتیجه آقای نجابتی که متصدی چاپخانه‌ای بود با کمک سایرین توانست آقایان اصغر نداب و محمد مهان از نیروی سوم و حزب ایران را که متأسفانه هر دو نفر مرحوم شده‌اند دعوت به تشکیل کمیته کند و بعدها آقایان کریم گلشن و مرحوم خائفی وکیل دادگستری اضافه شدند و این کمیته از حمایت مرحوم آیت‌الله شیخ بهاء‌الدین محلاتی و مرحوم آیت‌الله سیدحسام‌الدین فال اسیری جلال‌الدین آیت‌اله‌زاده محلاتی و حجة‌الاسلام مصباحی واعظ و چند نفر از قضات و وکلای دادگستری و پزشکان و اساتید دانشگاه برخوردار بود و حتی یک چاپخانه دستی در منزل آقای اسماعیل کلاهی که در جریان انقلاب اسلامی به پایش تیر خورد و فروشنده لوازم یدکی اتومبیل است کار گذاشتند و اعلامیه و تراکتها را تکثیر می‌کردند. جلسات این کمیته در منزل مرحوم حسن پیمان و یا عماد صارمی و یا نجابتی و یا خائفی تشکیل می‌شد. فعالین دیگر از حزب مردم ایران که در اختیار نهضت مقاومت گذاشته شده بودند عبارت بودند از آقایان محمود نجابتی - احمد خاتمی - خلیل صنف - مرحوم سیدعلی آموزگار و مرحوم عباس آموزگار -

رحیم هودی - دکتر هاشمی - مهندس روحانی - رضا حدائق - منوچهر مظفریان - مرحوم دکتر ابراهیم شاکری نوری.

در مشهد: مرحوم دکتر سامی و آقایان هراتی، عسگری، دل آسائی، فضل‌نژاد، تاج‌الدینی قهاری معرب، توتونچی و کشاورز به سرپرستی مرحوم امامی رضوی در بندر انزلی (بندر پهلوی سابق)، آقایان طاهر خوشخلق، مرحوم رسول سلطانی، رزق‌جو (دادمهر فعلی) و زادعیس در دزفول، مرحوم دکتر مهندس کمالی، محمدحسن سادات‌گوشه در قزوین مرحوم مهندس زواره‌ای، صراف و نبی‌الله سلطانی مجابی در اصفهان دکتر عبدالحسین قاسمی طباطبائی، دکتر سامع، دکتر رضوی و مهندس میرمحمد صادقی اصفهانی در کازرون: دکتر مرتضی اولیائی دکتر سیدابوطالب مرتضوی، دکتر هاشمی و حبیب معنویان.

در کاشان حسن شریف، سلیمانی، سپهری، مرحوم منشی و دکتر ماشاء‌الله مدیحی در کرمانشاه: مرحوم حسن شیروانی، فریدون و علی اشرف ضرغامی و ارسلان مأوائی. آقایان علی اشرف و فریدون ضرغامی به علت فعالیت شدید حزبی و ملی تحت تعقیب بودند و ناچار به تهران آمدند و توسط حزب مردم ایران و نهضت مقاومت در خیابان سیروس اطاقی در اختیارشان گذارده شد و وظیفه ارتباط با کمیته کرمانشاه را برعهده داشتند. در شهری: آقایان جعفر شکوهی، عباس غلامعلی، غفرانی (دبیر دبیرستانها) و غیائی (کارگر راه آهن) عبدالکریم کنی و در بعضی شهرستانهای دیگر این افراد که اغلب مردم ایرانی بودند مأمور تشکیل کمیته‌ها و ارتباط با تهران و یکدیگر بودند.

پس از سال ۳۴ و ۳۵ نمایندگان حزب مردم ایران در کمیته دانشگاه آقای حبیب‌اله پیمان (در سال ۳۵) و مرحوم کاظم سامی (در

سال ۳۶) بودند و تا سال ۳۹ که جبهه ملی دوم تشکیل شد نامبردگان نمایندگان حزب مردم ایران در نهضت مقاومت دانشگاه بودند. آقای عباس شیبانی هم از طرف منفردین و یا انجمن اسلامی دانشجویان عضویت کمیته دانشگاه را بر عهده داشتند. آقای مهندس عباس لوفیان (امیر انتظام فعلی) از سال ۳۵ در کمیته نهضت مقاومت دانشگاه عضو فعال و رابط با کمیته بودند.

کمیته‌های نهضت مقاومت و حزب در مراکز مختلف:

۱- کارگران: مرحوم مدائنی - سرحوزه نکور روح کارگردان و گوینده و مهدی اسلامی صندوقدار

۲- اعضا حسین علی محمودی، حسین خادمی، رحمت‌اله دباغی، سید حسین زهرایی، محمود کاشانی، رحیم ترابی نژاد، کاظم خماسی، سعادت‌مندی، مرحوم طاهانی، مرحوم عباس محمدبیک، میر عبدالحسین هاشمی، سید محمد فاطمی، مصطفی نوروزی، حسن گوشه، احمد صمیمی، جواد کاشانی، حسن نصرت و علی بابا ملتی

جبهه مبارز کارگران نهضت مقاومت:

مدائنی از برق، کریمی از برق، مرحوم علیجانی و مرحوم بهنیا از دخیانیات، حسین ابروانی، پیراهن دوز، اکبر خسروی (مکانیک) عباس قهرمانی، علی محمود اسلامی مسئول کلاس مبارزه با بی‌سوادی کارگران جنوب تهران

کمیته بازار: سرپرستان، مرحوم حاج نوروز، علی لباسچی، مرحوم حاج راسخ افشار، مرحوم حاج تحریریان، مرحوم حاج اتفاق، مرحوم حاج حسن شمشیری، مرحوم حاج حسن قاسمیه و مرحوم حاج هاشم شبستری‌زاده. فعالین و کمیته اجرایی: مرحوم احمد توانگر، مرحوم مانیان، محمد تقی انوری، قاسم لباسچی،

مصلحی، مرتضی زمردیان، صالح‌نیا، عبدالله لسانی و جابری‌پور.
کمیته ادارات: فتح‌اله بنی صدر، حاج سید جوادی، محمد
 نخشب، حسین راضی، معین‌الدین مرجائی، علی اردلان، مرحوم
 رحیم عطائی، مرحوم رشیدی آشتیانی، مرحوم محمد علی
 علیجانی، ابراهیم عینک‌چی، حسن نزیه، مهندس علی اکبر نوشین،
 منصور فرید، پولادی، طهماسبی، فرجاد، داوران، مرحوم ناصر
 موسوی، محمد جبروتی، اصغرگیتی‌بین، مرحوم صابرازبانک ملی،
 جمال‌الدین حائری و رابط مرحوم عطائی

کمیته محلات: مرحوم عباس خان محمدی، احمد طلاکوب،
 عباس قهرمانی، پرویز لسانی، حسن میرمحمد صادق، احمد توانگر،
 محسن طاهری، حسن شیرخدائی، حسن یگانه، مهدی شادمان،
 علی محمودی، نجفی خیاط، محسن طاهری، شاه‌حسینی و محمد
 جبروتی.

کمیته فرهنگ: مسئول دکتر مرجائی اعضا، بهنام، شرف‌الدین،
 مدنی و خلیلی

کمیته اصناف: مرحوم کریم‌آبادی، حسین شاه‌حسینی، مرحوم
 حاج عباس خان محمدی، عباس سمیعی، محمود نکوروح
کمیته نهضت مقاومت ملی در مجلس شورای ملی: رابط دکتر
 مرجائی از طرف حزب مردم ایران، رابط از طرف فراکسیون سابق
 نهضت ملی مرحوم محمدرضا اقبال.

حزب مردم ایران در مدارس و محلات و دانشکده‌ها و شهرستانها
 دارای هسته‌های مقاومت به نام «جبهه مبارز» بود که اعضاء آن فعالانه
 مبارزه می‌کردند با تشکیل نهضت مقاومت این جبهه‌ها که خود در
 ایجاد نهضت مؤثر بودند در اختیار نهضت مقاومت قرار گرفتند برای
 ثبت در تاریخ لازم است نام این اعضاء و جبهه مبارزشان تاحدی که

حافظه یارائی دارد ذکر شود.

اعضای کمیته و جبهه مبارز: همایون (مرحوم شده) محمد رشتی زاده (دکتر محمد پدرام فعلی) محمود رشتی زاده (دکتر رامیار مرحوم)، عامری، مجید رضائی، توکلی و عبدالرحیم احمدی که دو نفر اخیر تمایلات چپی داشتند.

مسئولین کمیته‌ها و جبهه‌های مبارز دانش‌آموزان: منصور تقی زاده، سید محمد سجادی، محمد ابراهیم لسانی، نکوروح، صادق مدنی، مصطفی اخلاقی، نوربخش، اسلامی و طاهری و مظفر صفری - وهاب آقائی - فرجاد (کمیته مرکزی).

اعضای کمیته‌ها در مراکز آموزشی عبارت بودند از:

۱- هنر سرای عالی: رضا نخشب - دهاجی - صدرالاشراقی - رازنی، نیک‌نژاد، مهندس داوری - منوچهر نوربخش - مهندس میرمحمد صادقی.

۲- دانشکده پست و تلگراف و تلفن: مهندس محمد پاکزاد - مهندس خسرو مافی - مهندس اصغر آزوبین - مهندس حسن حمیدزاده - مهندس عزت‌الله ملک‌محمدی - مهندس قاسم شکیب‌نیا - سروش حبیبی.

۳- دانشکده حقوق: رضا کاشفی - محمدباقر رضوی - اسداله صامتی - محمدرضا فرخوی - ثباتی - عزیز داوری - مهدی اقبال - خندان - ایزدی - سید محمد سجادی.

۴- دانشکده پزشکی: محمد پورفر - پرویز پیشوازاده - علی صبرکش - کاظم طباطبائی - کاظم سامی - حبیب‌اله پیمان - ماشاءاله مدیحی - نوائی - مولوی.

۵- دانشکده فنی: منوچهر احتشامی - محمود ریاضی - زواره‌ای - مصطفی چمران.

۶- دانشسرای عالی: محسن حاتمی - ناصرالهی.

۷- حوزه علمیه صدر: حسین شریعتمدار زاده - عبدالکریم دیورسالار - محمدجواد مشفق کاشانی. تا سال ۱۳۳۵ نمایندگان حزب در کمیته نهضت مقاومت ملی دانشگاه آقایان کاشفی - پورفرد و رضوی بودند و از سال ۳۵ آقای حبیب‌اله پیمان و از سال ۳۶ آقای کاظم سامی معرفی شد و تا سال ۱۳۳۹ که جبهه ملی دوم تشکیل شد آقایان پیمان و سامی نمایندگان حزب مردم ایران در نهضت مقاومت دانشگاه بودند و بعد از تشکیل جبهه ملی دوم نمایندگان حزب مردم ایران در کمیته جبهه ملی دانشگاه بودند. آقای عباس شیبانی هم از طرف منفردین انجمن اسلامی دانشجویان در کمیته نهضت مقاومت دانشگاه نماینده بود و با شورای نهضت هم ارتباط داشت و رابط بود. **جبهه‌های مبارز هنرستانها و دبیرستانها:** منصور تقی‌زاده - سید محمد سجادی - محمد ابراهیم ساف - محمود نکوروح - صادق مدنی موسوی - مصطفی اخلاقی - منوچهر نوربخش - منوچهر اسلامی - طاهری - اعضاء شورا و کمیته نهضت مقاومت دبیرستانها بودند که همگی از حزب مردم ایران بودند و مسئولین جبهه‌های مبارز دبیرستانها به شرح زیر بودند.

دبیرستان دارالفنون: سیروس سلامت - محمود نکوروح.

دبیرستان امیرکبیر: احمد حافظی - صادق مدنی موسوی - مظفر صفری.

دبیرستان بهار: سید محمد سجادی - دبیرستان پهلوی: محمد ابراهیم لسانی.

دبیرستان بدر: منوچهر نام‌آور - دبیرستان فرخی: قاسم حمیدزاده - میرطاهری.

دبیرستان حکیم نظامی: قاسم طلایی - ایرج تنکابنی - فریدون

تنکابنی.

دبیرستان زینبی: عبدالله صدیقی - دبیرستان ناصر خسرو: محسن رأفتیان.

دبیرستان البرز: کورش لاشائی - دبیرستان شرف: مصطفوی - رجبی.

دبیرستان خاقانی: نجف بیگی - دبیرستان مهیار: فیروز محمدزاده - دبیرستان قریب: آذر برزین - محمدشما.

دبیرستان ادیب: محمدحسین کمالی - دینیار خسرویانی - علی زیرک نژاد.

دبیرستان محمدرضا شاه: نبی‌اله سلطانی - مهدی اعلائی - هادی دارائی - محمد معیری - محسنی.

دبیرستان محمد قزوینی: ناصر صدیقی - رضا یزدی.
هنرستان صنعتی تهران: منوچهر نوربخش - حسن نکوروح - عزت‌اله فتحعلی.

برای نمونه تشکیلات جبهه مبارز حزب مردم ایران در دبیرستان امیرکبیر ذکر می‌شود:

متصدی جبهه: صادق مدنی موسوی متصدی جبهه مبارز کلاس ششم دبیرستان - سیروس سلیمی - کلاس پنجم - ابوالقاسم ظاهری - کلاس چهارم - سیروس ملک محمدی کلاس سوم سیروس یزدانی کلاس دوم - احمد حافظی کلاس اول - مظفر صفری.

● بعد از دستگیری شما چه کسی در کمیته شرکت می‌کرد؟

بعد از من آقای مهندس علی اکبر نوشین به عنوان نماینده حزب مردم ایران با نهضت مقاومت همکاری می‌کردند. این زمان مقارن با انتخابات دوره هیجدهم مجلس بود.

● نهضت مقاومت در برخورد با این انتخابات چه موضعی اتخاذ

کرد؟

در اواخر سال ۳۲ انتخابات دوره هیجدهم برگزار شد. ملیون در این انتخابات شرکت کردند و کاندیدا معرفی نمودند لیست کاندیدا به خصوص در تهران شامل همکاران و نزدیکان شادروان دکتر مصدق بود، مرحوم مهندس بازرگان هم جزء کاندیداها بودند و همین کاندیدا کردن ایشان سبب شد جهانیانی کفیل وزارت کشور ایشان را که تا آن موقع ریاست سازمان آب تهران را بر عهده داشتند بخواهد تا تکلیف خود را معین کنند ایشان ادامه همکاری با دستگاه را نپذیرفتند و استعفا کردند و کاندیداتوری را پذیرفتند و از این تاریخ مرحوم بازرگان و آقای دکتر سحابی رسماً به نهضت مقاومت ملی پیوستند و در حفظ و توسعه نهضت با همکاری جوانهایی مانند مرحوم رحیم عطائی و رادنیا و مهندس عزت سحابی و تأیید مرحوم آیت‌الله زنجانی و ارشاد ایشان تا سال ۳۹ که جبهه ملی دوم تشکیل شد پایمردی نشان دادند.

● آیا کاندیداهای نهضت مقاومت در صلاحیت رد نشدند؟

خیر زیرا طبق قانون اساسی و قانون انتخابات همه می‌توانند کاندیدا شوند و همه حق رای دادن دارند فقط محکومین جزایی و جنایی این حق را ندارند و اگر فرد فاقد صلاحیتی انتخاب شده باشد نمایندگان مردم حق مخالفت با اعتبارنامه او را دارند و مجلس است که حق رد اعتبارنامه را دارد.

● آیا کسی انتخاب شد؟

نه، نگذاشتند رژیم کودتا جهت شکست کاندیداهای نهضت انواع موانع را به وجود آورد. صندوقهای رای را عوض کردند. کاندیداها را مورد اهانت قرار دادند. به نحوی که در هنگام اخذ رای ملیون دسته جمعی برای رای دادن به مسجد سپهسالار رفته بودند با تعرض

و فحاشی و حمله و هجوم مستی رجاله مواجه شدند و کلاه‌های آنها را برداشته و پرتاب می‌کردند. مرحوم نخشب هم کاندیدای نهضت مقاومت از قزوین بود که در هنگام رای‌گیری زد و خورد شدیدی بین افراد منتسب به نهضت و مردم قزوین که طرفدار مرحوم نخشب و نهضت بودند از یک طرف و مأمورین انتظامی و نظامی از طرف دیگر به وجود آمد و عده کثیری از رای‌دهندگان مضروب و مصدوم و بعضی هم دستگیر شدند. لازم به ذکر است که عده‌ای از اعضاء حزب مردم ایران به سرپرستی آقای دکترمرجائی مأمور فعالیت انتخاباتی در قزوین شده بود که دستگاه حاکمه اجازه فعالیت به آنها نداد در موقع سخنرانی و تبلیغ برای کاندیدای نهضت مقاومت یعنی مرحوم نخشب عده کثیری مأمور انتظامی با لباس فرم و رسمی آنها را مضروب و مصدوم کردند که آقای مرجائی سرپرست هیئت پیش از همه صدمه وارد شد و مهندس رضانخشب و زواره‌ای و صراف و اسلامی و عباس قهرمانی و سجادی و مرحوم علیخانی و کاشفی شدیداً مضروب و مصدوم شدند. در این مأموریت حزبی اعضاء حزب مردم ایران با دو اتوبوس بزرگ به سرپرستی آقایان دکتر مرجائی و علیجانی حضور فعال و مؤثری داشتند و سبب شد مردم قزوین یک‌پارچه در برابر دستگاه حاکمه مقاومت و مبارزه کنند و انتخابات فرمایشی را رسوا سازند.

● فعالیت‌های شما تا کی در نهضت مقاومت ادامه داشت؟

تا زمان تشکیل جبهه ملی دوم در سال ۱۳۳۹ حزب مردم ایران در این جریان مشارکت داشت و حتی در سالهای ۳۵ و ۳۶ نمایندگان جدیدی به کمیته نهضت مقاومت ملی دانشجویان معرفی کرد که تا سال ۳۹ همکاریشان ادامه داشت و این نمایندگان آقایان پیمان و سامی بودند.

هر چند در سال ۱۳۳۷ مرحوم نخشب برای ادامه تحصیل به آمریکا عزیمت کرد ولی فعالیت حزب مردم ایران و همکاری با نهضت مقاومت و بعد در تشکیل و فعالیت حزب در جبهه ملی دوم تشریک مساعی ادامه یافت. مرحوم نخشب حائزرتبه اول در مؤسسه علوم اداری در دوره فوق لیسانس شده بود و مطابق قوانین بورسیه تحصیلی می توانست با استفاده از تسهیلات برای ادامه تحصیل به خارج برد و آن مرحوم با توجه به دستگیریهای مکرر و مزاحمت دستگاه از این امکان استفاده کرد و در آنجا به مبارزات سیاسی خود ادامه داد.

● اگر اجازه بدهید سؤالی در ارتباط با مشکلات تشکیلاتی نهضت مقاومت بیرسیم. در گزارش نهضت مقاومت در سال ۳۵ آمده است که بینش سیاسی با قدرت تشکیلاتی در جبهه ملی اول همخوانی نداشته است برای حل این مشکل چه اقداماتی انجام شد؟

راه حل این معضل این بود که سازماندهی خاص آن شرایط را طراحی کنیم. برای این منظور یک کمیته ای داشتیم به نام کمیته بین الاحزاب که در آنجا برای توسعه تشکیلات و حوزه بندیها برنامه ریزی می شد. مثلاً تفسیرهای سیاسی برای ایجاد وحدت نظر بین افراد نوشته می شد و مورد بحث و گفت و گو قرار می گرفت. یک سری جبهه های مبارز داشتیم که در حزب مردم ایران تجربیاتی در این زمینه به دست آورده بودیم که همه آنها در اختیار نهضت مقاومت گذارده و به نحوی اجرا می کردیم. اصولاً با توجه به اینکه کار نهضت مقاومت یک فعالیت جبهه ای بود که گروهها و نیروهای مختلف با حفظ ایدئولوژی خودشان بر اساس توافق در چند اصل استقرار دموکراسی، برقراری حاکمیت ملی، تأمین عدالت اجتماعی و مقابله با استعمارگران فعالیت می کردند در نتیجه وحدت کامل تشکیلاتی و

رعایت انضباط حزبی با مشکلاتی مواجه بود به همین دلیل کمیته بین‌احزاب سعی در ایجاد هم‌آهنگی بین احزاب و افراد آن در مراکز مختلف می‌کرد.

● در نیل به این اهداف چه مشکلاتی در سر راه وجود داشت؟
بعد از بهمن ۱۳۳۲ که تعدادی از آقایان منفردین وارد نهضت شدند، به دلیل عدم اعتقاد آنها به تشکیلات متناسب با جبهه و یا حداقل نوع تلقی آنها از تشکیلات که حداکثر در ردیف سندیکاها و اتحادیه‌ها و یا شرکتها و انجمنهای اسلامی بود در زمینه سازماندهی مقداری اشکال به وجود می‌آمد و سعی می‌شد به تدریج حل شود و زمینه همکاری بر اساس اصول مورد توافق به وجود آید در آن موقع فعالیتها بیشتر جنبه ارتباطات خصوصی و دوستی و مرید و مرادی داشت که مورد قبول احزاب نبود.

● کارکرد کمیته بین‌احزاب چقدر جدی بود و جلساتش به چه نحو بود و معمولاً اهم موضوعاتی که مورد بررسی قرار می‌گرفت چه بود؟
این کمیته اولاً برای ایجاد همکاری صمیمانه بین احزاب و اعضای احزاب در مراکز مختلف تهران و شهرستانها تلاش می‌کرد که زمینه همکاری به وجود بیاید و افراد در مقابل هم نایستند و در فعالیت و تبلیغات خود به ضرر دسته دیگر عمل نکنند و از یکدیگر حمایت کنند. دوم اینکه مسائلی که در کمیته حول آن بحث می‌شود و در آن موارد اتفاق نظر حاصل می‌گردد به احزاب و سازمانهای مختلف منتقل می‌شود و در اجرای آن همکاری صمیمانه معمول گردد.

● کدامیک از برنامه‌ها با وحدت احزاب و گروهها انجام شد و همگی از آن راضی بودند؟

یکی در تظاهرات ۱۶ مهر و ۲۱ آبان و دیگری در تظاهرات ۱۶ آذر که منجر به شهادت سه دانشجوی فنی گردید و برنامه دیگر مقابله با کنسرسیوم، جمع‌آوری امضا علیه آن و باز همکاری و هماهنگی در چاپ و توزیع اعلامیه‌ها و نشریات و روزنامه راه مصدق و مکتب مصدق و هماهنگی فعالیتها در شهرستانها و مراکز مختلف و یا در تظاهرات موضعی بود.

● در زمینه اعتراض به قرارداد کنسرسیوم چه اقداماتی کردید؟
در این زمینه برای تهیه نطق سناتور دیوان‌بیگی علیه قرارداد کنسرسیوم کوشش به عمل آمد و نیز سخنرانی مرحوم «ابوالفضل لسانی» که در این موضوع تسلط داشت خیلی مؤثر بود و همچنین در تهیه متن سخنرانی محمد درخشش از سوی دوستان ملی و نهضتی از جمله دوستان نیروی سومی و وکلای دادگستری عضو نهضت خیلی زحمت کشیده شد البته متن سخنرانیهای این سه نفر به صورت کتابی با زحمت مرحوم محمد علی علیجانی با اضافه کردن مقدمه مؤثری چاپ و منتشر شد و خیلی هم در افکار عمومی مؤثر افتاد. یکی دیگر از اقدامات مشترک اعتراضات وسیع ملیون علیه پیمان بغداد بود. در این پیمان که توسط آمریکا طراحی شده بود، کشورهای ایران، ترکیه، پاکستان و عراق عضویت داشتند. یادم هست که اینجانب یک مقاله و تفسیر سیاسی تحلیلی در مجله اتحاد ملل با نام مستعار «بیدار» به رشته تحریر آوردم که خیلی هم مؤثر بود. البته این مجله که مدیریتش با مرحوم ابوالفضل مرعشی بود با همین تفسیر توقیف گردید و دیگر منتشر نشد.

● اگر ممکن است در مورد دستگیرهای سال ۳۶ توضیح دهید؟
در این سال که انتخابات دوره نوزدهم مجلس هم تازه تمام شده بود، دستگاه بورسی برای دستگیری افراد و نیروهای ملی به عمل

آورد در حدود ۹۰ نفر در این یورش دستگیر شدند. در مشهد افرادی نظیر مرحوم استاد محمدتقی شریعتی، دکتر علی شریعتی، طاهر آقا احمدزاده، آسایش و غلامعباس توسلی دستگیر شدند. در تهران مرحوم رحیم عطایی، دکتر حبیب‌اله پیمان، محمود پیمان، دکتر شببانی و چندین نفر دیگر بازداشت شدند مرحوم نخشب و اینجانب از مدتی قبل تحت تعقیب و متواری بودیم و بیشتر در منزل مرحوم خان محمدی و مهندس حبشی و افراد فامیل در اختفا بودیم ولی ارتباطمان با دوستان و ارگانهای نهضتی و حزبی کماکان برقرار بود به طوری که پس از مدتی غیبت یک روز به دانشگاه رفته بودیم که به سرهنگ انصاری رئیس ساواک دانشگاه گزارش داده بودند و او با مأمورین به دانشکده حقوق و مؤسسه علوم اداری که ما در دوره فوق لیسانس آن ثبت نام کرده بودیم هجوم آورد که قبل آمدن مأمورین دوستان، ما را داخل میز کنفرانس که جای مناسبی داشت مخفی کردند و سرهنگ انصاری تمام اطاقها و سالنها را جستجو کرد و ما را نیافت و خوشبختانه هیچ یک از کارکنان و دانشجویان هم با مأمورین همکاری نکردند و ما را لو ندادند. در شهرستانها مانند شیراز و قزوین و اصفهان تعدادی بازداشت شده بودند اینجانب و مرحوم نخشب تا آن موقع شش بار توقیف شده بودیم.

● از افراد اصلی چه کسانی دستگیر شدند؟

مرحوم توانگر، میرمحمد صادقی، رادنیای، عباس سمیعی دستگیر شدند. مرحوم زنجانلی را دقیقاً به خاطر ندارم که در این سال دستگیر شده باشند. ولی آن مرحوم حتی یک روز فعالیتش را تعطیل نکرد.

● این دستگیریه‌ها چه تأثیری در کار نهضت مقاومت داشت؟

به دلیل وسیع بودن دستگیریه‌ها و اینکه رژیم به حالت استقرار و ثبات رسیده بود و سازمان امنیت هم به تازگی به وسعت زیاد شروع

به کار کرده بود که همهٔ اینها در پناه کمکهای خارجی انجام می‌شد، سبب تضعیف روحیه افراد شد. و نهضت به سمت فعالیتهای فرهنگی گرایش پیدا کرد. دیگر جلسات شورا و کمیته مرکزی مرتب تشکیل نمی‌شد. فقط کمیته اجرائی تشکیل می‌شد و گاهی ملاقاتهایی صورت می‌گرفت فعالیتهای جنبه محفلی پیدا کرده بود و اغلب به صورت دید و بازدید و مهمانی در آمده بود از وسعت ارتباط با نیروهای مختلف کاسته شده بود ولی احزاب به صورت مستقل به کار خودشان ادامه می‌دادند.

از سال ۳۶ به بعد اقداماتی مانند تظاهرات خیابانی و انتشار اعلامیه و روزنامه به طور شدیدی کاهش یافت این رکود نهضت مقاومت تا اواخر سال ۳۸ که منجر به تحرکات جدید و فضای نیمه باز سیاسی شد ادامه داشت و متعاقب آن با تشکیل جبهه ملی دوم همهٔ گروهها همکاری کردند و در نتیجه جبهه با وسعت بیشتری شروع به کار کرد و شورای مرکزی تشکیل شد و با سازماندهی متناسب با شرایط نیمه باز، تشکیلات توسعه پیدا کرد.

● در واقع نهضت مقاومت تبدیل به جبههٔ ملی دوم شد؟

نه همه نهضت مقاومت بلکه جمعی از شخصیتهای آن به جبههٔ ملی دوم وارد شدند. از مرحوم مهندس بازرگان و مرحوم آیت الله طالقانی و آقای دکتر سحابی دعوت شد اما از افراد جوانتر مانند مرحوم رحیم عطایی و حسن نزبه دعوت نشد و شایسته بود خودشان تقاضای عضویت و همکاری کنند و اینها هم متأسفانه درون دوستانشان در نهضت مقاومت ملی سابق تلاش کردند که جبهه ملی را متهم به سازشکاری و کوتاه آمدن در مبارزه معرفی کنند و بالاخره نهضت آزادی با کوشش این جوانها تشکیل شد.

یادآور می‌شوم آنچه درباره نهضت مقاومت ملی بیان کردم نه

تمامی خدمات و فعالیت نهضت است و نه همه مبارزین اینها بودند که معرفی کردم، حافظه‌ام بیش از این یارایی نداشت اگر نام اشخاص و یا نیروهائی که در این پیکار ملی به نحوی شرکت داشتند از قلم افتاده منظوری نداشتیم و بدین وسیله پوزش می‌طلبم امید است این تحقیق تاریخی ادامه یابد تا همه مبارزین آنچه به خاطر می‌آورند بیان کنند و گوشه‌های ناگفته و تاریک بازگو و روشن شود و بدین وسیله این نیاز اجتماعی تأمین و برآورده گردد.

تکلمه‌ای بر خاطرات

محمد جواد درمیشیان

در مصاحبه با حسین راضی به مناسبتی نامی از اینجانب نیز به میان آمده بود. از آنجا که مطالب گفته شده در مورد اینجانب با اشتباهات و ابهاماتی همراه است لازم می‌دانم برای ثبت در تاریخ به روشن شدن آن اقدام کنم.

الف: درجه اینجانب در زمان مورد بحث، سروان بود (نه سرگرد).

ب: نام فامیل من همیشه درمیشیان بوده است بدون هیچ پیشوند

و پسوندی.

ج: ارتباط اینجانب با مرحوم آیت‌الله سیدرضا زنجانی روحانی مبارز آن زمان و چگونگی مراقبت و محافظت از ایشان از جمله مسائلی است که شاید به بازگویی آن نیازی نبینم چون تا جایی که اطلاع دارم مرحوم آیت‌الله زنجانی در این زمینه مطالبی تقریر نکرده است و من اخلاقاً خود را ملزم به بیان آن نمی‌دانم. به هر حال من پس از بازداشت و زندانی شدن کماکان به این روحانی مبارز ارادت داشته و برایشان احترام خاصی قائل بوده و هستم.

د: ارتباط اینجانب با مرحوم دکتر نخشب از دبیرستان علمیه (سال

۱۶ به بعد) شروع شده بود که در آن زمان نام فامیل ایشان مکانیک بود. در آن زمان ما گروهی از دانش‌آموزان مدرسه علمیه (اغلب به تشویق مرحوم باقر شهیدی دایی مرحوم نخشب) ظاهراً برای گردش و هواخوری به کوه‌های اطراف شهر ری می‌رفتیم و در آنجا پیرامون مسائل روز در حد توان و بینش سیاسی خود بحث و فحص می‌کردیم تا جایی که یاد دارم آقایان نوبان، شهیدی، بهزادی، داوری، یاسائی و... در جمع ما حضور داشتند بعدها همگی وارد جریان‌ات سیاسی روز شدیم که شرح آن بر آگاهان و علاقه‌مندان به مسائل و حوادث سیاسی آن روز کم و بیش روشن است و شرح این حدیث مفصل مناسب و زمانی مقتضی می‌طلبد.

هز کمک و راهنمایی من به عنوان رئیس کلانتری چهار به مرحوم نخشب برخلاف اظهار نظر مصاحبه شونده صرفاً به خاطر همبستگی و بچه محلی نبود چرا که در آن شرایط خفقان ضد آزادی هر کس به فکر حفظ موقعیت و مقام خود بود و کوچکترین بی احتیاطی در چنین اموری زندان و مکافات غیرقابل پیش‌بینی در پی داشت. توصیه و راهنمایی من در محو مدارک مرحوم نخشب در کلانتری صرفاً به خاطر دید مشترک در مبارزه ضد استبدادی بود که در آن زمان تمام گروه‌های آزاده ضد کودتا را همصف و همدوش کرده بود.

راهنمایی من در از بین بردن مدارک و اسناد مرحوم نخشب در کلانتری تحت مسئولیت (کلانتری چهار) نمونه کوچکی از وظیفه ملی من بود و چنین اتفاقاتی بسیار رخ داد که هر کدام به جای خود جالب می‌باشد و نمونه‌های چنین مبارزاتی در سطحی گسترده از برگ‌های درخشان مبارزات ملی ملت در آن مقطع حساس تاریخی است.

و: در همان جریان آقای خورگامی نیز مدارک خود را به مرحوم نخشب داده بود که من با آگاهی از آن به از بین بردن مدارک کمک کردم.



گفتگوبا حسن خرمشاهی

«حسن خرمشاهی» در دوران قبل از کودتای ۲۸ مرداد از فعالین جوان نهضت ملی به حساب می آمد او از موضع پافشاری بر ارزشهای عدالت خواهانه و استقلال طلبانه از منشعین حزب توده در سال ۱۳۲۶ بود که به همراه «خلیل ملکی»، «جلال آل احمد» و «دکتر خنجی» پس از مدتی نیروی سوم را بنیانگذاری کردند.

خرمشاهی پس از جدایی ملکی و خنجی، به همراه خنجی در «حزب سوسیالیست ایران» فعالیت کرد و از فعالین نهضت مقاومت و بعدها جبهه ملی دوم به حساب می آید.

● آقای خرمشاهی، اگر ممکن است در مورد نحوه آشنایی و ارتباطتان با نهضت مقاومت ملی توضیح دهید.

بنده در آن دوران عضو حزب نیروی سوم بودم. این حزب بعداً با تغییراتی به حزب سوسیالیست تبدیل شد. و یکی از احزاب تشکیل دهنده «نهضت مقاومت ملی» بود. مرحوم دکتر محمد علی خنجی لیدر حزب به حساب می آمد. من عضو هیئت اجرایی بودم. رابط ما با نهضت مقاومت دکتر خنجی و دکتر مسعود حجازی بودند و ایشان در جلسات و پلنومها شرکت می کردند و گزارش آن را به هیئت اجرایی حزب می دادند.

● جلسات نهضت مقاومت معمولاً در کجا تشکیل می شد؟

در سطح رده های بالای نهضت جلسات عموماً در منزل مرحوم آیت الله سیدرضا زنجانی و گاهی در منزل مرحوم صادق فیروزآبادی، زمانی در منزل مرحوم مهندس اقلیدی و گاهی در دفتر آقای عباس

سمیعی و منزل حاج حسن قاسمیه برگزار می‌شد. گزارشها را هم مرحوم دکتر خنجی به هیئت اجرایی می‌داد.

● افراد شرکت‌کننده در نهضت مقاومت چه کسانی بودند و شغل و موقعیت اجتماعی آنان چگونه بود؟

چون فعالیت در شرایط مخفی بود افراد اسم مستعار داشتند و دیگران از سمتهایشان اطلاع دقیقی نداشتند. افراد شرکت‌کننده در نهضت عموماً کسانی بودند که در شرایط علنی جبهه ملی را در سراسر ایران تشکیل داده بودند و در شرایط مخفی اداره‌کننده نهضت مقاومت ملی شدند. برای نمونه مرحوم مهندس بازرگان و دکتر یدالله سبحانی و دکتر عبدالله معظمی از استادان دانشگاه، آیت‌الله زنجانی و آیت‌الله طالقانی از علمای دینی، داریوش فروهر و دکتر خنجی از وکلای دادگستری، حاج حسن قاسمیه و احمد توانگر و حاج انوری از تاجران معتبر و مرحوم رحیم عطایی و مهندس رضی و اکبر گل‌پرووران از کارکنان خوشنام اداره‌ها بودند.

● اعلامیه‌ها و بیانیه‌ها چگونه تهیه می‌شد و معمولاً چه کسانی در تنظیم آن نقش داشتند؟

بحثها بیشتر توسط منفردین نهضت مقاومت در منزل مرحوم رحیم عطایی، داریوش فروهر یا دکتر حجازی انجام می‌شد و همین افراد آنها را می‌نوشتند و به‌نظر رده‌های بالا می‌رساندند و آنگاه به چاپ می‌رسید.

● نحوه چاپ و چگونگی توزیع اعلامیه‌ها چگونه بود؟

از کسانی که در بخش چاپ فعالیت داشتند یکی ناصر قوامی کارمندوزارت کشاورزی و دیگری حسین سکاکی از کارمندان چاپخانه بود. اعلامیه‌ها در تیراژی کافی تکثیر می‌گردید و در سطح تهران و شهرستانها پخش می‌شد. محل چاپخانه - که مخفی بود - در

چهارراه حسن آباد قرار داشت. مسئولیت توزیع آنها را آقای عباس سمیعی که در وزارت کشاورزی شاغل بود به عهده داشت. ایشان در خیابان چراغ برق نمایندگی فروش پمپها و موتورهای آبی را داشت. از دیگر اعضای پخش و توزیع یکی بنده و همچنین رضا نفت فروش که محل کارش در چهارراه عزیزخان بود، مرحوم مهدی غضنفری که در پاساز سینا خیاطی داشت و مرحوم حسین نایب حسین که در دروازه قزوین فروشنده لوازم منزل بود، بودیم. در بخش شهریار عباس اخباری و در بخش کن حاج حسن یگانه و در شمیرانات دکتر مسعود حجازی به کار مشغول بودند. در قسمتهای دیگر نیز مسئولانی فعالیت داشتند که فعلاً به یاد نمی آورم.

● آیا در جریان کار به مشکلاتی برخورد می کردید؟

البته مشکلات متعددی داشتیم به خصوص از ناحیه مأموران دولت کودتا مثلاً به خاطر دارم که یکروز با آقای عباس سمیعی نشریه‌ها را از چاپخانه تحویل گرفتیم که آن را به مسئولان کمیته‌ها برسانیم اما مأموران به ما مظنون شدند و به تعقیب ما پرداختند. ما با یک اتومبیل جیب که در اختیار داشتیم به طرف کن حرکت کردیم و به مجردی که از چشم آنان دور شدیم نشریه‌ها را در یک چاه واقع در منطقه کن ریختیم. بعضی اوقات نشریه‌ها پس از چاپ لو می رفت که یکی از آنها نشریه‌ای بود که در آن مقاله داشت به قلم دکتر خنجی با عنوان «مجسمه ابوالهول کودتا را در دانشگاه نصب نمودند» که منظور مجسمه شاه بود. این نشریات با یک مقدار عکس در فنای آقای جیره‌بندی که عضو نهضت بود لو رفت به دنبال آن عده‌ای دستگیر و زندانی شدند. من و مهدی غضنفری دستگیر شدیم و ما را به زندان اطلاعات شهربانی بردند.

● مخارج نهضت چگونه تأمین می شد؟ آیا به صورت همت عالی بود

یا مقرری ثابتی برای اعضا در نظر گرفته شده بود؟ و چه کسانی هزینه‌ها را تقبل می‌کردند؟

اکثراً توسط تاجران بازار که به نهضت مقاومت ملی عقیده داشتند، از طریق حاج آقا انوری و مرحوم حاج آقا حسن قاسمیه و مرحوم حاج آقا مانیان و آقای ظروفچی و سایرین و همچنین توسط آقایان آیت‌الله طالقانی و سیدرضا زنجانی و جلالی و غروری که وجوهات به آنها داده می‌شد و بعضی هم در رده‌های پایین کمیته‌ها حق عضویت می‌دادند. خود بنده شبهای چهارشنبه سوری جشنهای در کادر نهضت به وسیله مرحوم تختی و با همکاری او در تئاتر فردوسی برپا کردم و درآمدش را صرف بازداشت شدگان می‌کردیم و این قبضها و بلیطها با مهر و امضای من فروخته می‌شد.

● آیا راجع به شکست نهضت ملی در جلسات کمیته‌ها و واحدها صحبت می‌شد؟

چون نهضت مقاومت ملی جریانی در تعقیب اهداف جبهه ملی ایران بود همه جور اشخاص و کلیه اقشار جامعه اعم از بازرگانان، دانشگاهیان، کسبه خیابانی و اصناف بازار، زنان، کارگران، روحانیان، آزادیخواهان و سایر اقشار مردم در آن حضور داشتند و بحثهایی می‌کردند. در انواع مباحثات از جهت داخلی و هم از جهت برون مرزی و بین‌المللی به صورت مخالف و موافق صحبت می‌کردند. به‌ویژه که آن زمان دوران نهضت مصر به رهبری پاشا و بعد جمال عبدالناصر بود، بحثهایی حول این محور انجام می‌گرفت از جمله در مورد شکست نهضت نیز بحثهایی انجام می‌شد که به اتفاق به این نتیجه رسیدند که این واقعه شکست نهضت نبوده بلکه سقوط دولت ملی بوده است که علت اصلی آن نیز فقدان تشکیلات منظم و متناسب با شرایط روز بود.

● چه مقدار از کوتاهی و اشتباهات منجر به شکست نهضت ملی را افراد به گردن می‌گرفتند، یعنی آیا انتقاد از خود صورت می‌گرفت؟ آیا کسی بود که در مورد موفقیت کودتا احساس مسئولیت کند و از خود انتقاد کند؟

کسی از خود انتقاد نمی‌کرد ولی خیلی از افراد که به جزئیات مسائل آشنا نبودند معتقد بودند که عدم قاطعیت و نداشتن شدت عمل دکتر مصدق نسبت به مخالفان موجب سقوط دولت شده است ولی ما پس از تجزیه و تحلیلهای تفصیلی به این نتیجه رسیدیم که عملکرد دکتر مصدق متناسب با امکانات و نیروهایی بوده که او در اختیار داشت اما به عقیده بنده چون در آن زمان هدف نهضت ملی ایران قطع کردن دست امپریالیزم آمریکا و انگلیس و نفوذ شوروی بود، زمان لازم برای انسجام کلیه نیروها وجود نداشت. از این رو سیاست خارجی با عوامل داخلی خود و به همراه امکاناتی که داشت، موفق به کودتای ننگین ۲۸ مرداد شد. چه بسا که می‌توانستند برای تقویت دکتر مصدق اقدامات لازم را از نظر تشکل توده‌های مردم انجام بدهند آن‌چنان که باید و شاید به رسالت تاریخی خود عمل نکردند.

● اختلافات درون حزبی و درگیریها ناشی از چه بود؟ مثلاً اختلاف مرحوم خنجی و مرحوم ملکی و سایرین چقدر اصولی بود؟ آیا جایز بود در آن شرایط این اختلافات به صورت بزرگ و عمده جلوه کند؟ یا اصولاً اختلافی نبود بلکه سوء تفاهم بود؟ جناب عالی این اختلافات را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

به عقیده بنده تمام نیروهای نهضت مقاومت ملی یکی بودند با اسامی مختلف مانند داستان اوزوم و عنب و انگور که هر سه یک حقیقت و یک واقعیت خارجی بود. تنها جمعیتی که مرامش با ملیون

اختلاف داشت، حزب توده بود که آن هم خیلی سعی داشت برای منحرف کردن نهضت، خودش را جا بزند. ولی بین احزاب در مسائل نهضت مخالفت و برخوردی وجود نداشت. اما جمعی از انشعابیون حزب توده که در داخل نهضت مقاومت ملی فعالیت می‌کردند همیشه با قلم یا از طریق سخنرانی این حزب را ستون پنجم کشور شوراها می‌دانستند و هیچ‌وقت نگذاشتند که حزب توده در نهضت رخنه کند. از نظر اخلاقی سه نفر در این کار حق بزرگی داشتند: یکی مرحوم خلیل ملکی، دیگری مرحوم دکتر محمدعلی خنجی و سومی مرحوم جلال آل‌احمد بود. در مورد اختلافات چون هم جبهه ملی و هم نهضت مقاومت ملی سازمانهایی بودند که داعیه‌دار آزادیخواهی بودند برخورد آزاد عقاید و آراء در آنجا زیاد بود، متشرعین راجع به شرع و دین، علمای دانشگاهی و پیروانشان راجع به علمی کردن کارها و علمی اداره کردن کشور، دموکراتها راجع به مسائل دموکراسی و ناسیونالیستها راجع به اهداف ملی خود بحث می‌کردند.

به‌طور کلی افراد آزادانه درباره هر مطلبی و هر مسئله‌ای بحث می‌کردند. اما اختلافات دکتر خنجی و خلیل ملکی به‌طور خلاصه این بود که مرحوم خلیل ملکی معتقد بود تمام کسانی که از امپریالیزم آمریکا و انگلیس و شوروی و اعمار و وابستگانشان بریده‌اند اینها نیروی سوم جهانی هستند و بر این اساس در ایران نیروی سوم را پیاده کنیم و شکل دهیم. و این نظر خلیل ملکی در آن شرایط مورد قبول همه اعضا و افراد حزب نیروی سوم بود. ولی بعد از کودتای ۲۸ مرداد و چه بسا در هفته‌های قبل از آن یک تغییراتی در روش خلیل ملکی پیدا شده بود و حساسیتی که در گذشته به نفع دکتر مصدق و علیه شاه در او وجود داشت تعدیل یا حتی تغییر پیدا کرده بود. خلاصه روش او این بود که می‌توان به نحوی هدفها و نقطه‌نظرهای نهضت ملی را در

تفاهم با وضع هیئت حاکمه بعد از ۲۸ مرداد به دست آورد و به آن مبارزه و شدت عملی که مورد نظر نهضت مقاومت ملی و طرفداران دکتر مصدق بود پایبند نبود. همین امر موجب اختلاف مرحوم خلیل ملکی با دکتر خنجی، مسعود حجازی و سایر عناصر فعال گردید که این جانب هم از همان موقع جزو این افراد بوم و این اختلاف در داخل حزب نیروی سوم انعکاسات نامطلوبی به وجود آورد.

● تأثیر اختلاف افراد باهم یا احزاب با یکدیگر در حرکت‌های بعدی چگونه بود و چقدر فعالیتها را کند می‌کرد؟

همان‌طور که گفتم اختلافات نه مربوط به افراد با یکدیگر و نه اختلاف احزاب با یکدیگر بود. تنها اختلافی که وجود داشت در داخل حزب نیروی سوم بود که آن هم فقط جنبه سیاسی داشت نه شخصی. این اختلافات سیاسی مربوط به روش حزب راجع به مسائل نهضت ملی و چگونگی مبارزه علیه هیئت حاکمه بود و به عقیده بنده به نهضت و هدفهای آن لطمه وارد کرد و مسئولیت آن بر عهده کسانی است که می‌خواستند روش نهضت ملی را که به وسیله دکتر مصدق پایه‌گذاری شده بود تغییر دهند. این مسئله توضیح مفصلی لازم دارد که به فرصت دیگری نیاز دارد.

● پلانونم نهضت در تیر ۱۳۳۵ برگزار شد و قطعنامه‌ای هم صادر کرد. اگر مطلبی در این باره به خاطر دارید بفرمایید.

متأسفانه چون در آن تاریخ در زندان به سر می‌بردم اطلاعی در این زمینه ندارم و به چیزی خاطر نمی‌آورم بعداً هم در این مورد مطلبی نشنیده‌ام.

● از جلسات نهضت چه خاطره‌ای به یاد دارید؟

خاطره‌ای از یکی از جلسات نهضت به یاد دارم که در منزل حاج صادق فیروزآبادی در خیابان ایران تشکیل شد و سخنران آن جلسه

یکی از وکلای دادگستری به نام آقای شهیدی بود. او گفت: «در کشور بریتانیای کبیر دو حزب اساسی وجود دارد به نام کارگر و محافظه کار به رهبری گیتاسکل و دیگری به رهبری بوین که اینها را می‌شود هنرمندان اصلی دانست اما می‌دانیم در مقابل هنرمندان اصلی همیشه هنرمندان بدلی و دلقک‌هایی هم هستند که نقش آن هنرمندان اصلی را بازی می‌کنند. این مدلها و دلقکها در ایران دونفر هستند به نامهای دکتر منوچهر اقبال و دیگری اسدالله علم، و احزابی دارند. فرقی که بین دو حزب آنهاست این است که آنها در نامه‌هایی که برای شاه می‌نویسند یکی امضا می‌کند غلام جان نثار و دیگری امضا می‌کند غلام خانه‌زاد این سخنرانی در آن زمان و آن شرایط بسیار مورد توجه قرار گرفت. اگر اشتباه نکنم سخنرانی بعدی در منزل حاج نوروز علی لباسچی در پاچنار بود. در آنجا به ترتیب مرحوم آقای مهندس بازرگان و آقای داریوش فروهر و مرحوم حاج محمود مانیان سخنرانی کردند در تمام کمیته‌های محلی در شمیرانات، کن، شهرری و شهریار سخنرانی‌هایی تشکیل می‌شد و اعضایی که نام آنها یادم نیست در آن جلسه‌ها سخنرانی می‌کردند

● موضوع سخنرانیها عموماً چه بود؟

محور بحثها راجع به استعمار یا استثمار بود و در این مورد توضیح می‌دادند که از زمانی که قرارداد داری در ایران منعقد شد تا به امروز ملت ایران زیر سلطه کشور بریتانیای کبیر بوده است. دولت و مجلس و قوه قضائیه و حتی شهرداری را هم انگلیسیها تعیین می‌کردند. ملت ایران تصمیم گرفته است با مقاومت خود از سلطه بیگانگان نجات پیدا کند.

● از برگزاری تظاهرات علنی چه به خاطر دارید؟

میتینگ در سرپل تجریش داشتیم. قرار بر این بود زمانی که

عده‌ای از افراد نهضت مقاومت ملی در قله توچال آتش افروزی کنند اعضای دیگر نهضت در سرپل تظاهرات کنند. گفتنی است که بلندگوی این تریبون به درختهای مسجد همت وصل بود و میکروفونش چند کیلومتر پایین تر سر چهارراه حسابی قرار داشت. هرچه مأموران دولت می‌گشتند تا بفهمند که گوینده در کجا قرار گرفته است. او را پیدا نمی‌کردند. این سیم‌کشی هنرمندانه را فکر می‌کنم آقای محمدباقر محققى انجام داده بود.

همچنین مراسمی به مناسبت فوت مرحوم لطفی وزیر دادگستری دکتر مصدق در هنگام تشییع جنازه تا امامزاده صالح برگزار شد و در آنجا پس از کفن و دفن، آقای عباس زمانی که آن زمان در بازار تجرش کتاب فروشی داشت و عضو کمیته نهضت در تجریش بود بالای درخت رفته و پس از یک سخنرانی کوتاه ابراز انزجار و تنفر نهضتیان و را نسبت به رژیم کودتا اعلام داشت و از آن موقع مورد تعقیب و بازداشت قرار گرفت.

روزی هم به مناسبتی در مسجد ارک جمع شدیم. آیت‌الله طالقانی، آیت‌الله جلالی، مهندس حق‌شناس، مهندس زیرک‌زاده و اکثر افراد نهضت از همه تیپ جلوی مسجد ایستاده بودند. در مسجد را از جانب دولت بسته بودند و آقای مهندس تقوی پشت در مسجد با حال‌نگرانی و انتظار این شعر را از شیخ‌بهائی خواند:

تاکی به تمنای وصال تو یگانه اشکم شود از هر مژه چون سیل روانه
صدای صلوات بلند شد جمعیت صلوات می‌فرستادند و پلیس
جمعیت را می‌زد که متواری شوند.

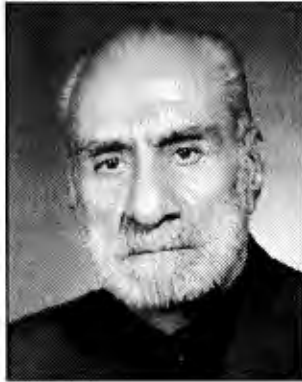
بعد یک نفر به پلیس گفت: اینها که صلوات می‌فرستند کاری نمی‌کنند چرا اینها را می‌زنید؟ گفت به ما این طور گفته‌اند که صلوات فرستادن اینها مساوی است با گفتن مرگ برشاه و سرانجام آن‌روز

پلیس همه را متفرق کرد و ما موفق به برپایی سخنرانی نشدیم.
 ● پایان کار یا اضمحلال نهضت چگونه بود؟

در سال ۱۳۳۹ با یک اعلامیه از جانب مرحوم اللهیار صالح جبهه ملی دوم شروع به کار کرد و حتی پس از آن کنگره جبهه ملی تشکیل شد و در آن کنگره نمایندگی از تمام شهرستانهای ایران شرکت کردند. به خصوص که از ایرانیان خارج از کشور هم دو نفر به اسامی دکتر جلالی و دکتر قزوینیان به عنوان نماینده در کنگره شرکت کردند. منشور معروف جبهه ملی در این کنگره به تصویب رسید. در آن منشور جبهه ملی دارای ۱۶ سازمان (ارگان) بود که با احتساب هیئت اجرایی و شورا، در جمع ۱۸ ارگان شدند به این دلیل نهضت مقاومت ملی مضمحل و سیر تکاملی پیدا کرد زیرا هیچ فکر و عقیده‌ای که ناشی از اراده واقعی یک ملت باشد و خدا هم پشت و پناه آن باشد هرگز مضمحل نمی‌شود.

هرگز نمیرد آن که دلش زنده شد به عشق

ثبت است در جریده عالم دوام ما



گفتگو با حاج صادق فیضی

حاج صادق فیضی در سال ۱۲۹۸ در تبریز متولد شد. اولین فعالیت سیاسی او مخالفت با حکومت فرقه دمکرات در سال ۱۳۲۴ بود. او در همین ارتباط دستگیر و زندانی شد و پس از فروپاشی حکومت دموکراتها از زندان آزاد گردید.

او از فعالان «جمعیت امر به معروف و نهی از منکر» تبریز بود که در سال ۱۳۲۸ تاسیس یافته بود. این جمعیت در انتخابات دوره هفدهم مجلس شورای ملی فعالیت چشمگیری در تمام آذربایجان داشت و توانست تعداد چهار نفر از کاندیدهای خود یعنی سید محمد علی انگجی، سید مرتضی شبستری، سید ابراهیم میلانی و سید جواد خلخالی را به مجلس بفرستد.

فیضی در رویدادهای سی ام تیر ۱۳۳۱ در به تعطیل کشاندن شهر تبریز به نفع دکتر مصدق فعالیت جدی داشت. او در روز ۲۸ مرداد ۳۲ در شهر تبریز به مقابله با عوامل کودتا برخاست و بصورت زخمی مخفی و سپس به تهران رفت. در تهران به نهضت مقاومت ملی معرفی و در چهارچوب آن جمعیت به فعالیت پرداخت.

اولین روزهای کودتای ننگین ۲۸ مرداد در اثر عدم تأمین جانی به تهران مسافرت نمودم. چون روزنامه آذرآبادگان که صاحب امتیاز آن آقای محمد دیهیم و مدیر آن آقای عبدالله زهتاب بود و الان هم منتشر می‌شود ستونی سیاه در روزنامه چاپ و ما را مهدورالدم اعلان نموده بودند. در منزل برادر به طور مخفی زندگی کردم. چند روز بعد به دوستی به نام آقای جاجی میرزا علی اکبر صحت که معمم بود برخوردیم، چند ساعتی با هم بودیم. موقع خداحافظی مرا برای شب جمعه به مجلسی دعوت کرد که احباب جمع بودند محل مجلس در پاچنار توی بازار، منزل مرحوم آیت الله رضوی قمی بود. شب جمعه رفتم، مجلسی بود به نام عزاداری. پس از خاتمه مجلس همه رفتند. ده دوازده نفر ماندند. بنده هم ماندم. آقای صحت بنده را به آقایان معرفی و علت آمدنم و مختصری از گذشته‌ام را به آقایان اعلام داشت. بالاخره ما را در جمع خود با لطف مخصوصی پذیرفتند. در

همان شب نقطه مرکزی یا مؤسسان نهضت مقاومت ملی تعیین گردید. ۱۲ نفر بودند، که هر چهار نفر مسئول اموری شدند. سه نفر یعنی آقای صحت و منشورگرگانی و بنده را مأمور و مسئول چاپ و انتشار روزنامه که ارگان نهضت هم باشد نمودند. در میان جلسه نام روزنامه هم معلوم شد. آقای منشورگرگانی مسئول مقالات و اخبار، آقای صحت مسئول نشر و پخش (چون عبا و عمامه داشت و برایش آسان بود) و اینجانب مسئول چاپ تعیین شدیم.

چون از لحاظ مالی در مضیقه بودیم به سراغ دوستی رفتم که تاجر فرش در تهران و خودش تبریزی بود. او با جان و دل قبول نمود و تمام هزینه را تقبل کرد (آقای حاجی محمود شربت اوغلی). چون در تهران امکان چاپ نبود ناچاراً در قم به چاپخانه آقای برقی که مردی خیلی خوب و طرفدار مصدق بود رجوع کردیم و ایشان قبول نمودند هر هفته به مقدار مورد لزوم چاپ و با قیمت خیلی کم در اختیار ما بگذارند. از آن روز هر هفته عصر پنجشنبه مقالات را در منزل آقای برقی به ایشان تسلیم می نمودم و جمعه ساعت ۷ در سر پل رودخانه در گونی کهنه ای تحویل و با هزار ناراحتی به تهران حمل و شبانه به جاهای لازم می رساندیم. حتی شبانه به وسیله دوستان راننده مان به بعضی از شهرهای نزدیک هم می فرستادیم. هر روز شبانه اول وقت این روزنامه که در توی روزنامه کیهان و اطلاعات بود توأمان به خواستاران می رسید. به طوری که دستگاه عریض و طویل فرمانداری نظامی و قدرت شاه و حکومت نتوانستند بویی ببرند. روزنامه جوانمردان (!؟) آقای شعبان بی مخ کلیشه را چاپ و در زیرش نوشته بود: ما تحقیق کردیم این روزنامه خارج از مرزهای ایران چاپ و از مرز شمال به ایران می آید. با هر زحمتی بود چند شماره چاپ نمودیم.

در این گیرودار منشورگرگانی زیر ماشین رفت و کشته شد (روحش شاد) و بنده و حاجی محمود را به نام طرفداری از مصدق در بازار - روزی که بسته بود - گرفتند و در زندان موقت شهربانی بازداشت نمودند. دیگر موفق به چاپ و پخش نشدیم. بعداً به دستور و مدیریت آقای آیت الله حاجی آقازنجانی که به او خیلی ارادت داشتم، روزنامه راه مصدق نوشته و تایپ می شد.

ما مدتی در زندان و بعد در تبعید با مرحوم شمشیری (خدا رحمتش کند) بودیم. سرلشکر شهرستانی فرماندار نظامی وقت و معاون او سرتیپ شجاعی ما را تبعید کردند. خواستم از آنها که زحمت کشیدند و اکنون در قید حیات نیستند یادی کرده باشم. خداوند روح همه شان را شاد و قرین رحمت فرماید.

یکی از خاطرات دیگری که از دوران نهضت مقاومت دارم مربوط به شرکت در مراسم چهلم دکتر فاطمی است. روز ۲۹ آذر ۳۳ از سوی نهضت مقاومت اعلامیه ای به این شرح منتشر شد:

ملت شریف ایران

فردابه مناسبت چهلمین روز شهادت سردار بزرگ نهضت ملی ایران دکتر سید حسین فاطمی درگورستان ابن بابویه یاد آن شهید را گرامی میداریم.

عین همین اعلامیه از طرف کمیته دانشگاه نیز چاپ و پخش شد. روز سی ام آذر سال ۳۳ با قرار قبلی همراه رفقا و با هماهنگی کمیته دانشگاه از ساعت ۸ در میدان شوش حاضر بودیم، با وجود فشار و قدرت نمایی حکومت شاه و زاهدی مردم دسته دسته به طرف گورستان در حرکت بودند ما نیز پشت سر صف طویل دانشجویان که همه با پیراهن و با کراواتهای مشکی و بدون تظاهر و کوچکترین شعار و سروصدا باوقاری و صف ناپذیر بطرف ابن بابویه می رفتند قرار

گرفتیم (قبلا دستور داده بودند تا بهانه بدست دژخیمان ندهند). پس از ساعتی راه پیمایی به محوطه ابن بابویه رسیدیم خدا شاهد است تا آنروز چنین جمعیتی را ابن بابویه به خود ندیده بود غلغله عجیبی بود با هزارناراحتی در یکی از بلوکهای اطراف قرار گرفتیم بادیدن مراسم کسی نبود که اشک چشمش جاری نشود مامورین انتظامی با کمال تعجب خیلی آرام و مودب بودند و سرهنگی که معلوم بود رئیس انتظامات محل است خیلی مودب برخورد می کرد.

تمام مردم غیراز گریه عکس العملی نشان نمی دادند زیرا هیچ عکس العملی آنروز مانند اشک چشم موثر نبود. در این اثنا اعلان شد که خواهر دکترا فاطمی بیاد چهلمین روز شهادت برادرش بسر خاک می آید.

خانمی نسبتا مسن در میان سه نفر از خانمها که تماما در لباس سیاه بودند و مقنعه سیاه بسر داشتند خیلی آرام وارد محوطه ابن بابویه شدند و همان سرهنگ ایشان را همراهی می کرد. مردم نفسها را در سینه ها حبس نموده و با تمام وجود نظاره گر برخورد این خواهر داغ دیده با قبر برادر بودند خیلی آرام راه می آمدند یکی از خانمها بازوی ایشان را گرفته بود تادو سه قدمی قبر آمدند، ایستاد، ناگهان با بغضی آشکار از سینه سوزان صدایی مانند صدای غریق فریاد زد السلام علیک ایها الحسین الشهید، خودش را روی قبر انداخت، مانند کسی که محبوبی را در آغوش بکشد قبر را در آغوش کشید اشک چشم مردم مانند باران بهاری گورستان را سیراب می کرد.

صدای ناله مردم مانند صدای طوفان در فضا طنین افکند، در این اثنا دوباره اعلان شد همسر دکترا فاطمی می آید دوباره مردم متوجه در ورودی شدند، آری همسر دکترا فرزند شیرخوارش غرق در لباس

سیاه بادونفر خانم سیاه پوش بطرف قبر فاطمی می آیند شیون مردم هرآن فزونی می یابد به مامورین انتظامی اضافه شد فریاد و ناله مردم موقعی به اوج رسید که همسر دکتر پسر شیرخوار دکتر فاطمی را بروی قبر گذاشت و راستی خودش را مانند گلی بر روی قبر پرپر کرد. بی حال افتاد، خانمها دورشان را گرفتند، مامورین از ترس احساسات مردم دور آنها را گرفتند و با خواهش و التماس به ماشینها هدایتشان کردند، با هرناراحتی بود خودم را بطرف قبر کشیدم همین قدر چشمم به سنگ قبر که از وسط دو پارچه کرده بود افتاد (مانند اینکه از سنگ قبر آن مرحوم هم می ترسیدند) روی سنگ نوشته بود:

بر سر تربت ما چون گذری همت خواه

که زیارتگه رندان جهان خواهد شد

پیوستہا



تاریخ:

شماره:

پوست:

شماره ۳۵/۳/۳۷ ۵/۱۶۸۳

جناب آقای استاندار هفتم
طبق گزارش داختره زندان روز ۳۵/۳/۳۱ عبدا لوهاب بنانی فرزند محمد شفل آموزگار فرهنگتجهیم متولد ۱۳۱۰ که سوابق
نامبرده بشرح زیر میباید شد.

۱- برای برگزارش ۳۲/۹/۳۱ شهر بانی جهیم با تمام داشتن مرام اشترا ای از طرف دادگاه تیپ ۱۷ جهیم با زداشت و تحت بیگردد
قرار گرفته.

۲- طبق نامه شماره ۱۱۱/م - ۳۳/۲/۱۹ اداره فرهنگ بر حسب تصمیم کمیسیونهای قبلی نامبرده از کار برکنار شده و لسی
در تاریخ ۳۳/۳/۳۱ مجددا بکارگمارده شده است.

۳- طبق صورتجلسه ۳۳/۷/۲۸ در کمیسیون متشکله در فرمانداری جهیم از عناصر ناراحت و اخلاکگروا بسته بحزب ایرانویا نیروی
سوم شناخته شده و مغرور گردیده که از کار برکنار شود.

تحت عنوان ملاقات برادرش بنام رحیم بنان که با تمام داشتن مرام اشترا ای زندانی است در زندان شهر بانی آمده و دو-
برگ اعلامیه نهضت مقاومت ملی ایران که مفاد آن بشرح زیر است.

(هموطنان بجزیران گرانی اجناس انحصاری دولتی در استعمال سیگار و مصرف قند و شکر هر قدر ممکن است امساک کنید - نهضت
مقاومت ملی ایران - دستور شما را لازما باره و مخفی نکنید در تکثیران بوسیله چاپ ماشین تحریریل کپی و حتی نوشتن با دست
مجاهدت نمایدید در بیختران سعی کنید از هر نسخه ان استفاده بیبختی شود برای بیسوادها بخوانید و توضیح دهید و در هر محفل
و مجلسی از تبلیغ و دعوت باجری دستور در بیخ شما تید تراکتها با بدیا ندازی زیاد شود که در کلیه شهرستانها و مخصوصا
دهات بحد و فور بچشم بخورد - در انجام این دستور بیروشنکجه نیست - اجرای ان سلامتی و صرفه جوئی را تامین میکند)
ببرادرش تسلیم نمود که ما مورین زندان متوجه شده و دو برگ اعلامیه را از نامبرده اخذ مینمایند مریض از طریق داختره له
انلافات تحت رسیدگی قرار و عبدا لوهاب بنانی با پرونده متشکله بدادرس لشکر ۶ فارس اعزام با صدور قرار سانونی با زداشت
و برای کشف موضوع و شناسائی مسببین و محرکین و ناشرین اعلامیه مشغول تحقیق میباشد و نوشت اعلامیه مذکور چهست
استحضار بیوست ایفا میگردد - سرپرست شهر بانی فارسینادر - سر تیپ مختاری

رونوشت برای اعل استم روز
از طرف سرپرست شهر بانی



وزارت کشور ۳۴ / ۱۱ / ۲۲ / ۵ / ۲۱۱۷۱
استانداری آذربایجان

رونوشت نامه شماره مورخه اداره که اصل آن بشماره ثبت شد

محرمانه مستقیم

جناب آقای استاندار معظم آذربایجان

محترماً بعرض میرساند طبق گزارش دایره سرکلانتری شب ۲۰ ماه جاری شش
برگ اعلامیه چاپی بزبان ترکی تحت عنوان (آذربایجان دموقرات فرقه سوسیالین حرمتلی
(نهضت مقاومت ملی) و بیوتون وطن پرست و ضد استعمار انسانلار خطابه سوسی)
درحدود پخش ۵ و سه برگ دیگر در پخش ۶ وسیله مامورین پیدا شده که یکبرگ از آن
با ترجمه فارسی بضمیمه تقدیم میگردد بطوریکه از عنوان و مندرجات آن معلوم میگردد
اعلامیه های مزبور بمنظور ائتلاف و همکاری بانهضت مقاومت ملی و ضد استعمار تیپه
شده که مرکز آن در همدان و سازمان مذکور در تهران میباشد چنانکه قبلاً نیز ضمن
تقدیم اعلامیه ها و نشریات نهضت مقاومت ملی معروض گردیده این اعلامیه ها نیز در تهران
چاپ و بوسایل مختلف به تبریز فرستاده شده است معیناً برای مراقبت کامل و
تعیین محل چاپ و ناشرین اعلامیه ها بمامورین مربوطه دستورات لازم صادر و موضوع
جداتحت تعقیب میباشد -

سرپرست شهرانیهای آذربایجان: سرتیپ شوکت

رونوشت برای اصل است
رئیس

بخش اعلامیه نهضت مقاومت در تبریز، بهمن ۱۳۳۴



وزارت فرهنگ و معارف

اداره دادگستری ادانش

اسم و شهرت بازجو
اسم و شهرت متهم

از

بازجو و تابع روزهای ۲۵-۲۸ مرداد ماه ۱۳۳۲

تیمسار دادستان ارتش

شماره و شرح پرونده

بظریکه استحضار دارند آقای محمد رضا اقبال با سهام همکاری در سوء قصد بکه منذور از آن به جزدن ا.ا.س - حکومت و ترتیب وراثت تخت و تاج و نحو آن اقدام بعمل شد بر ضد قدرت سلطنت بوده مورد تعقیب این بازجو - بدنه و بموجب قرار بازداشتگاه در زندان میباشند.

ایند پیر از تحقیقاتی چون دلیل کافی بر اثبات اتهام انساب بدست نیامده و لیهذا بعد فتنه دلیل قرار منع بیک - رد مشاوره صادر و اعلام میگردد که در صورت موافقت دستور آزادی نامبرده صادر شود.

بازجو و تابع روزهای ۲۵-۲۸ مرداد ماه - مرتبه کیسنامه پرو

سید نفی زور ۱۳۳۲

فرماندهی ریخته
وزارت فرهنگ و معارف
در دستن از سر ارتش

۱۱۷۴۰
۳۲۹-۲۹

محل - ۱
در جواب مراسم حروف و
اعداد میزه که متمم شماره
لاست با شماره ذکر شود



دائرة اطلاعات
تاریخ تکمیل
شماره
پیوست
موضوع

وزارت کشور
شهر بانی کل کشور

۵۸۲
۳۴۴

۱
۴۷
۱
(محرمانه)

وزارت کشور

شهرداری آبادان گزاره میدهد مهندس حسن ایزدی رهبر
حزب سابق ایران و کمیته نهضت مقاومت ملی از تاریخ
۲۵/۱۲/۳۲ با استناد ماده ۵ قانون حکومت نظامی باز -
داشت و تحویل زندان گردیده است - پ
از طرف رئیس شهرداری کل کشور - درخشانفر

Handwritten signatures and stamps, including a large signature and a date stamp ۳۲/۱۱/۳۵.

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
IRAN NATIONAL ARCHIVES

نسخه دوم از سند تقدیر
۳۲/۱۱/۳۵
۳۲/۱۱/۳۵

اداره اطلاعات

ناظره

تاریخ ۱۳۴۳/۴/۲۴

شماره ۵۳۸۳۷/۴۹۰۲

بیوت

موضوع



وزارت کشور
شهربانی کل کشور

(بکلی محرمانه - مستقیم)

وزارت کشور

در باره عدم همکاری مأمورین دادگستری با مأمورین انتظامی

ل-۱
در جواب مراجعه مأمورین
اعداد سیزده که مضمّن شماره
است با شماره ذکر شود

عطف بشماره ۱۳۴۲۴/س/۷۳۱۳۷-۱۹/۱/۲۴ متضمن رونوشت نامه شماره ۴۰۰۲/۴۰۲۸۴-۱
۸۰/۲۴/۳۴ شهربانی عمدتاً راجع به عدم همکاری کارکنان دادگستری با مأمورین شهربانی محل با استحضار
میرساند:

بطوریکه طی شماره ۳۹۷۷۲/۵-م-۲۰/۲۴ گزارش شده از چند قبیل شهربانی همدان اطلاعاتی
اصل شده بود روزنامه امصد قی که بطور مخفی چاپ میشود با نشهرستان وارد و محرمانه بین اشخاص توزیع میگردد
که پس از کشف اقامت لازم حاصل اصلی توزیع روزنامه های مزبور بنام محمود امین و آفرین کارفرهنگد سنگور و زمین
بازرسی منزلش مقداری از همین قبیل اوراق مطابق صورت مجلس، منضم کشف نامبرده با پرونده امریداد سررای
شهرستان تسلیم گردیده که بلافاصله آزاد و طی شماره ۱۸۵۰۶-۱۶/۲۴/۳۴ شهربانی همدان نوشته انستد
(پرونده اتهامی محمود امین به علت عدم وقوع بزه منتهی بصدور قرار و توقیف تعقیب گردیده است) *

بطوریکه استحضار دارند روزنامه امصد قی و سایر اعلامیه های مربوط به نهضت مقاومت ملی مخفیانه چاپ و توزیع
میگردد که دستگاه انتظامی نیز طبق دستورات صادره درصدد کشف منبع اصلی چاپ و نشر این اوراق میباشد
و بدیهی است برای حصول موفقیت باید دارندگان اوراق تحت تعقیب قرار داده شوند تا منبع اصلی شناخته گردد
و هرگاه شخص مورد بحث که از منزلش علاوه بر اوراق مذکور عمده ای حزب منحل نموده و اوراق دیگری نیز کشف شده
تحت تعقیب قرار میگیرد ممکن بود منظور اصلی عملی شود که متأسفانه داد سررای محل با وجود مدارکی که در صورت
جلسه قید شده نامبرده را بلافاصله آزاد و موضوع منتفی شد و چون جریان امریداد و همدانی بسابقه از شهربانی همدان

۱-۱
در جواب مرامه مرفوع و
احداده سپهره که متمم شماره
است با شماره ذکر خود



وزارت کشور
شهربانی کل کشور

..... دانه
..... اثره
..... تاریخ
..... شماره
..... پوست
..... موضوع
(۲)

استفسار شده پاسخ منفی داده است. خلاصه با توجه به مراتب مرفوعه در فوق به نظر شهربانی کل بایستی در این
قبیل موارد و موضوعات مستشابه آن مقامات قضائی یا دستگاه انتظامی تشریک مسامی بیشتری بعمل آورند تا بتوانند در
مبارزه با دستجات اغلالکرموقوش بیدست آورد. خواهشمند است دستور فرمائید از نتیجه اقدام شهربانی کل را
مستحضرسازند. س.د.

از طرف رئیس شهربانی کل کشور، مهندس مرفقاری

۱-۲ عضو



وزارت کشور
استاندارای استان دوم

تاریخ

ماه ۱۳

شماره

محرمانه مستقیم

استاندارای استان دو مازندران

روز گذشته به شهرداری اطلاع رسید که سوزین توزیع بصورت در سالی پاکت‌هایی را توزیع کرده‌اند که محتوی آن پاکت‌ها (جایگزین) راه مصدق) میباشد با شما ره آن که برای مهدی صابری فرستاده شده بود. و سپس از ما سوزین توزیع تحقیق معلم گردید که در ساری به پنج شماره بشام آنا بان (محمد شکوهی - سنا فتی خرازی - پروین مهدی صابری - ذبا فتح آبادی) و یک شماره بنام یکشفر محمد که هرست او معلم نیست رسیده که بد بیرستان داده شده و این پاکت‌ها را در شهرستان بهیستخانه‌ها داده‌اند برای جمع‌آوری چهار شماره دیگر اقدام ویداشتر مربوطه دستور پیاز جوشی از گزندگان پاکت‌ها داده‌اند. نتیجه شفاعت با استحضار میرسد.

رئیس شهرداری استان دو مازندران سرهنگ جنابیزاده

۸۹۰۶

۲۴/۱۰

روست به منظور استحضار وزارت کشور - اداره اخص ایفاد میشود

از طرف کمیته استان دارو

۶۳۰۴۷
۲۲/۱۰/۵۳

Handwritten signature and notes

Handwritten signature and notes

وزارت کشور
توزیع سیاسی
Handwritten signature

در جواب امر اسله حروف
و اعداد میزه که متمم شماره
است با شماره ذکر شود



تاریخ ۱۳۳۴
شماره
ضیبه

۱۳۳۴/۵/۲

استانداری دوم

عطف بشماره ۴۸۵۲ مورخ ۱۳۳۴/۵/۲ راجع به بخش
اعلامیه از طرف ارگان نهضت مقاومت ملی مقرر فرمایند بوسیله
مامورین شمربانی تحقیق نمایند چنانچه اشخاص معینی —
فعالیتهای مضرری دارند طبق مقررات با آنها رفتار شود .

در عین حال تذکر این نکته به بخشدار می محل ضرورت دارد که
وصول یک نسخه اعلامیه بوسیله پست و غیره نباید ~~مست~~ ^{مست} ~~سوی~~ ^{سوی} ~~مست~~ ^{مست}
تعمیر ایجاد نموده باشد بهر صورت مراقبت کامل خواهند فرمود که
با اینگونه دستاویزها موجبات زحمت افراد بیگناه را فراهم نسازند

وزیر کشور

دستور وزیر کشور راجع به بخش نشریات نهضت مقاومت ملی



وزارت کشور

شهریانی کل کشور

اداره اطلاعات، دفتر پیوستها

تاریخ: ۲۶/۳/۷۷ شماره: ۴۰۰۱۷۷/۲۶

موضوع: -----

(محرمانه - مستقیم)

وزارت کشور

۷۲۱۱
۲۶/۳/۷۷

دو جواب مراسله خبری است
اهداده ویژه که منتم شماره
است با شماره ذکر شود

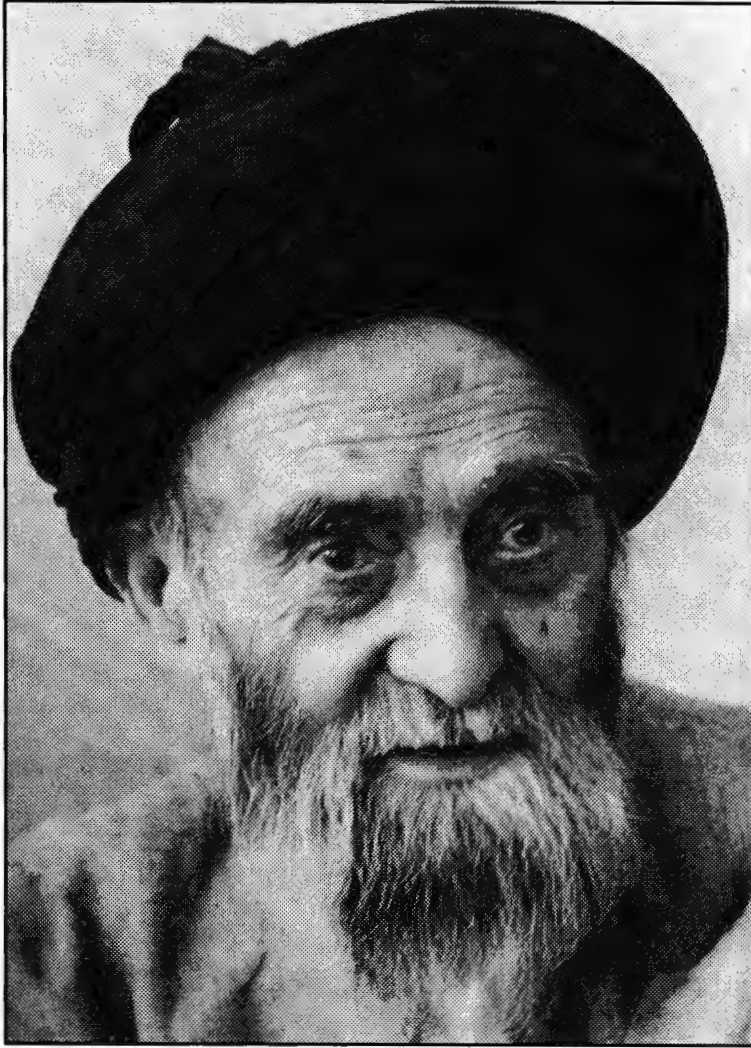
۱۳۵۷
۱۳۵۷
۱۳۵۷
۱۳۵۷

محترماً با استحضار میسرانند . طبق گزارش شهرداری همدان اخیراً اطلاع میسرانند که روزنامه مخفی
راه مصدق بواسطه بعضی افراد بهمدان وارد بطور سری توزیع میگردد . با مراتب های مامورین در
تاریخ ۳/۷/۴۴ آقای محمود امین پور آموزگار فرهنگ کما عمل اصلی توزیع روزنامه بوده دستگیر و در
بازجویی بعمل خود اعتراف نموده و شهرداری مذکور مشارالیه را با پرونده بداد سرای همدان اسزایم
می دارد . داد سرای همدان زامبرده را بلافاصله آزاد نموده و او هم بعنوان روشن نمودن وضع مشمولیت
خود از همدان خارج و متواری میشود .

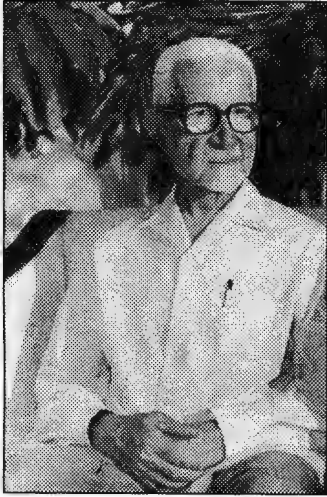
بطوریکه ملاحظه میفرمایند عمل داد سرای همدان در مورد عامل انتشار یک روزنامه مخفی که علاوه از مضار
سیاسی آن طبق قانون مطبوعات هم ممنوع است صحیح نبود و بآزاد ساختن این شخص سایر عوامل اخلاص
را بعمل خود امیدوار ساخته اند و بدیهی است مادام که مقامات قضائی شهرستانها با مامورین انتظامی
تشریک مساعی صمیمانه ننمایند جلوگیری از این اقدامات که ارتباط کامل با انتظامات محل ندارد میسر
نخواهد بود . مراتب برای استحضار و اخذ هرگونه تصمیم معروض گردید . -

از طرف رئیس شهرداری کل کشور - سرتمسک و خندان

دستگیری دریافت کنندگان نشریات نهضت مقاومت در همدان



سال ۱۳۵۹ آیت الله سید رضا زنجانی



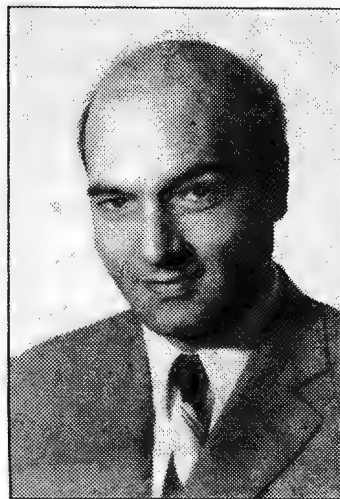
دکتر عبدالله سحابی



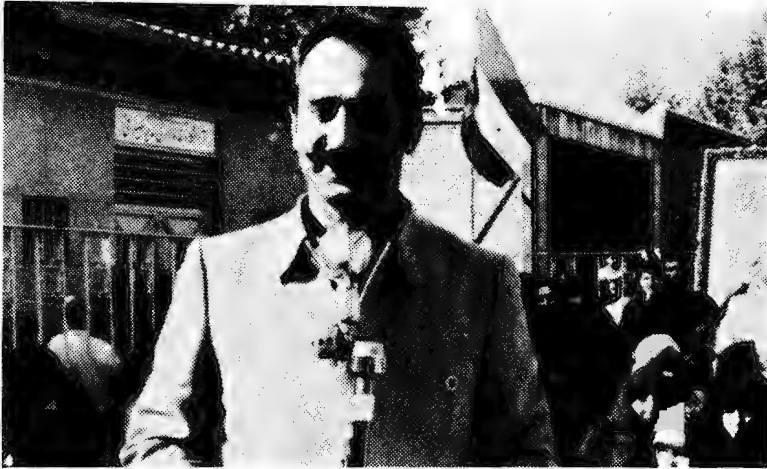
مرحوم مهندس مهدی بازرگان



استاد محمد تقی شریعتی



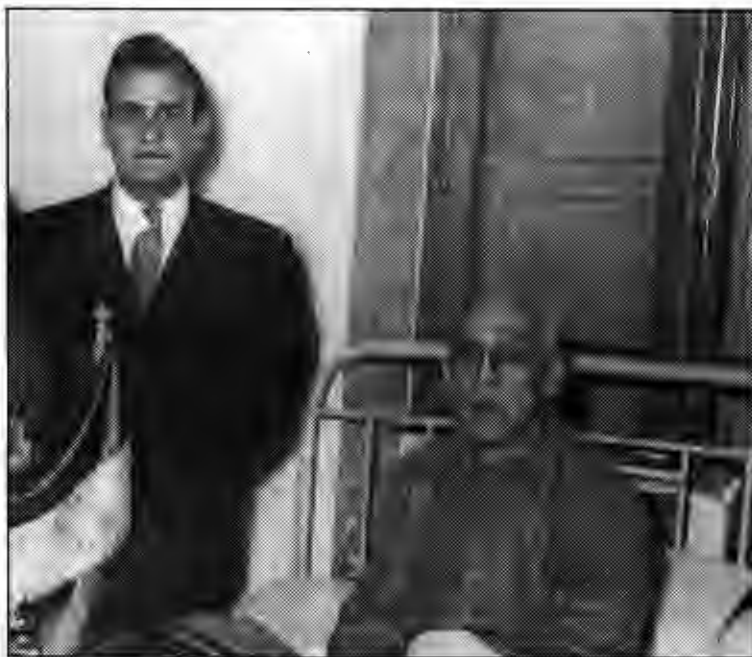
دکتر علی شریعتی



داریوش فروهر



از راست به چپ: دکتر یوسف جلالی - ابراهیم کریم آبادی - علی اشرف منوچهری
 اصغر پارسا - غلامرضا تختی - حسن خرمشاهی - دکتر محمد علی خنجی
 نشسته: روح الله جیره‌بندی



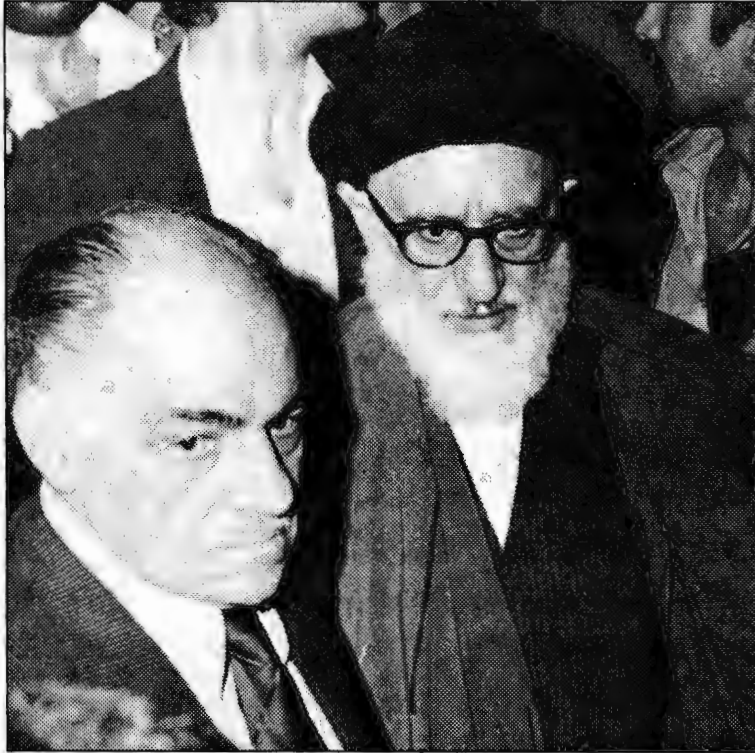
سال ۱۳۳۰ حسین راضی در دیدار با دکتر مصدق



محمد رضا اقبال آل آقا



دکتر محمد نخشب (سمت راست)
در کنار حسین راضی سال ۱۳۵۳



آیت الله طالقانی در کنار حاج محمود مانیان (در دوران پس از انقلاب)



مرحوم رحیم عطایی



محمد تقی انوری



نصرت الله امینى



مرجوم دكتور عبدالله معظمى



محمد درخشش



فتح الله بنى صدر



آقا ضیاء حاج سید جوادی



سناتور دیوان بیگی



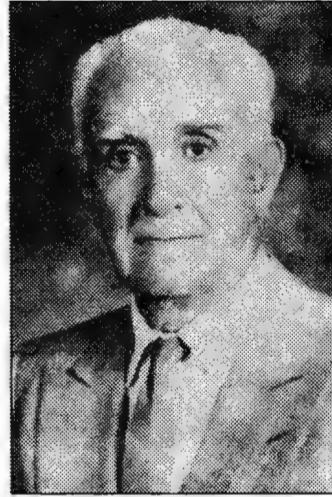
محمد علی انگجی



موسوی جلالی



حسن خورمشاهی



مرحوم عباس سمیعی



احمد صدر حاج سید جوادی



مرحوم عباس رادنی